

مکتبہ اسلامیہ

رسائل مشهوره

رساله انفاس نفسیه تصنیف حضرت خواجہ عبید اللہ احرار

رساله تصنیف حضرت خواجہ عزیزان علی راہیتی

رساله انسیه تصنیف حضرت مولانا یعقوب چرخ

رساله قدسیه تصنیف حضرت خواجہ بہار الدین نقشبند

رساله خواجہ عبید اللہ غلٹ خواجہ باقی باہد

رسالہ پر تو عشق تصنیف حضرت خواجہ خسرو

در مطبع فیض سان بکارت پانزدہم رمضان ۱۳۰۱ھ مطبوعہ گڑ



اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا يَمُوتُونَ

نما محمد که درین آواں فیروز گشت اقتراں مجموعه تصوف و معرفت مشهوره



مسابیش تاجر دریشان مناجات محمد علی شاه افغان صا. با اتمام ضامن علی خان

مطهره بیان واقع اکمل مطهره

CHECKED

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE14880

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان ارشدك الله تعالى في الدارين اي طالب صادق وای مرید عاشق  
 هرگاه که حق سبحانہ تعالیٰ بندہ را بمحض عنایت خود بمضمون حدیث نبوی  
 صلی الله علیه وسلم التائب من الذنب کما لا ذنب له است شرف کرد  
 باید که بکلی بهت مصروف بران دارد که هیچ لحظه بلکه لمحہ بی یاد کردن آنحضرت  
 جل و کمره نباشد و دائم عمر در طاعت و عبادت او صرف کند و بیاد مشغول باشد  
 سخت موعظت پیر صحبت این حرف است که از صاحب ناجس اخراج  
 کنید بدان که ناجس چاستی اند که در طریق اینکس نباشند یا کسانی اند که  
 از خدا گردانیده و دنیا را قبله خود ساخته اند ایشانرا نیز احمق می نامند  
 زاجمقان بگری چون عیسیٰ اگر نخواست صحبت احمق پس خوشتر نیست و اگر  
 طریقت قدس الله ارواحهم ضرر است این جماعت را در یافته اند و مریدان  
 خود را در ین باب سبالغہ تمام نموده اند غرضی از شرفقت قسم یاد کرده میگویی

1996-97

ای بذات پاک امده الصمد به بود و ماریدی از یارید به مارید جان میستاند از سلیم +  
یار بد آرد سونارجم + عزیز می دیگری سیفر نایس ع بگز از ایشان گر چه باشند  
خویشان **س** بر رخ هر کس نبود و غلامی ز دوست + گر پدر من بود و شمشیر و  
اغیارم دوست + چون این مقدمه معام شد دیگر پنج وقت نماز را و وقت جماعت  
باید گذارد که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در باب جماعت سبأ لغه و تاکید بسیار  
کرده اند که ان فی الجماعه رخصه **س** ما درست آنکه مرد تنه سار و لطیف حق  
افکنند بر و بر تو + چون خفتن را بجماعت او اندر بجا نه بیاید توجه قبله نشینند تا مانیکه  
خواب غلبه کند نگاه <sup>یعنی نماز</sup> ثوبت کلمه شهادت و سه بار قل هو الله احد و سه بار قل  
اعوذ برب الفلق و سه بار قل اعوذ برب الناس بخواند و بکفت دست بدو و بر عشاء  
خود ببالد و ثواب آنرا با اهل قبور که منتظر خیر زندگان اند بخشند تا سبب سایش ایشان  
میرد حق سبحانه تعالی بر و بخشایش رحمت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه  
و سلم سیفر نمودند از حرم تو حرم **س** خدا را بران بنده بخشایش است که خلق از وجودش  
در آسایش است + بعد از آن در بطرف قبله بدست راست خواب رود و هرگاه  
که از خواب بیدار گردد و کلمه سبحان الله تا آخر بخواند بعد از آن طهارت سازد و در شستن  
هر عضو سه بار القادر گوید یا دعا یا سیکه فرموده اند بعد از تمامی وضو این دعا را بخواند اللهم  
اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني من عبادك الصالحين واجعلني  
من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون بعد از آن دو رکعت نماز شکر وضو کند و بعد از آن  
ملاحظه اوقات گذشته خود بکند که از سر غفلت نگذشته باشد شکر آنرا بجا آورد و آنچه از غفلت  
و بیداری گذشته باشد در حسرت و غم ز تقصیر او شده باز گشت حضرت حق سبحانه و تعالی  
بکند تا توفیق شکر زیاده شود مضمون قول حضرت حق سبحانه و تعالی شکر الله لا یکن  
و این کلمه باز گشت سه بار براری و تضرع و خشوع هر چه تمام تر بگوید خداوند بخت تو را بر گشت

از هر بدی و تقصیری که بر من گذشته است از دانسته و نادانسته کشف  
اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا  
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ كَيْفَ رَأَيْتُ رَأْيِي بِكَ يَا سَيِّدِي چُونِ بَدْرِ گَاهِ تُو خُودِ رُو رِنَا  
آورده ام + یا آلِ العالمین بارگناه آورده ام + بدو تَرِینِ بارِ خُودِ پِشتِ دُو تَا آورده ام  
عجزِ زاریِ بَرِ دَرِ عَالَمِ پَنَاهِ آورده ام + مَن نِگُویم کَدُ بُو دَمِ سَالِمَا دُرِ رَاهِ تُو + بَسْتَمِ اَلَا  
گَمِه که اَلَنُونِ رُو بَرِ آورده ام + چَارِ چِرِ آورده ام حَقَّاکِ دِرِ گَنجِ تُو نِیست + نِیستِ  
حَاجَتِ و عَذَرِ و گَنَاهِ آورده ام + دَلِ دُورِ و پِشْتِ و دَلِ رِیْتِ و بَیخُوشِ بَیْتِ بَیْتِ  
بِرِ دَعْوِیِ عِشْقِ گَوَاهِ آورده ام + چِشْمِ رَحْمَتِ بَرِ کِشَا مَوْیِ سَفِیدِ مَن بَیْنِ رَا نَکَدِ  
شَرِ سَنَدِ گِیِ رُویِ سِیَاهِ آورده ام + بَعْدِ بَیْنِ نِیازِ تَمَامِ صَدْرِ بَارِ اسْتِغْفَرِ اَللّهُ رَجِی  
مَن کُلِّ ذَنْبِ اِذْ نَبَتْهُ عَمَلَا و خَطَا سِرَا و عَلَا حِیْثُ و اَلْقَوِلِ لَیْهَ مَن اَلذِّنْبِ  
الَّذِی اَعْلَمَ مَعِنَ الذَّنْبِ الَّذِی لَا اَعْلَمُ وَاَنْتَ عَلَامَةُ الْغُیُوبِ و بَعْدِ اَزَانِ نِخَارِ تَجَدِ  
مَشْغُولِ شُودِ و دُورِ رُکْعَتِ نِیستِ کَرُوهِ و دَوَا زُوهِ رُکْعَتِ بِشَشِ سَلَامِ بَکْزَارِ دُورِ  
اَوَّلِ بَعْدِ اَزِ قَافَا تَحَهُ آیَةِ الْاُکْرَسِیِ و دُورِ دُومِ اَسْلِی رُسُولِ نِخَاوندِ و دُورِ شِشْتِ رُکْعَتِ سُوْرَةِ  
نِخَاوندِ و دَهْ آیتِ دُورِ هَرِ رُکْعَتِ اَزِ مِیْنِ شِشْتِ رُکْعَتِ اَوَّلِ اَلْبَزَانِ قَافَا تَحَهُ مَآئِنَا نِخَاوندِ  
مَعْلُومِ و دُورِ دُومِ تَا و مَالِی لَا اَعْبَدُ اِلَّا اِلَهَی و دُورِ سُوْمِ تَا و اِیَةِ اَلْاَرْضِ مِلِیْتِ و دُورِ رُکْعَتِ چِهَارُمِ  
اَزَا اَحْلَا نَا و دُورِ رُکْعَتِ سِجْمِ تَا و کَفِّهِ فِی الصُّبُورِ و دُورِ رُکْعَتِ شِشْتِ تَا و لَقَدْ اَضَلُّ مَنکُمُ و دُورِ رُکْعَتِ  
بِغْثِ تَا و اِخْتِلَا و اَمِنْ دُونَ اَللّهِ و دُورِ رُکْعَتِ شِشْتِ تَا و اَخِرِ سُوْرَةِ و دُورِ رُکْعَتِ دِیْگَرِ شِشْتِ  
سُوْرَةِ اَخْلَاصِ نِخَاوندِ و اِیْنِ رُوشِ خَوَاجِیَةِ یُوْسُفِ اَلْبَوَا یُوْبِ هِمْدَانِی سِتِ که پِیْرِ  
خَوَاجِگَانِ سِتِ قَدَسِ اَللّهِ تَعَالِیِ اَرِ و اَحْمَدِ بَعْضِ دُورِ هَرِ رُکْعَتِ یَکِ نَوِیْتِ سُوْرَةِ یَسِیْنِ  
خَوَاندِ و بَعْدِ اَزَانِ و دُورِ رُکْعَتِ دِیْگَرِ شِشْتِ بَکْزَارِ دُورِ مَجْمُوعِ و رِ حَقِیْقَتِ سِیْرِ  
رُکْعَتِ مِی شُودِ چَرِ که و دُورِ رُکْعَتِ تَا و شِشْتِ سِتِ بَیْنِ اَلِ یَکِ رُکْعَتِ تَا و سِتِ اَوَّلِ اَمِشُودِ



از برای آنست که ادای نماز طاق واقعه شود و چرا که بعد تعالی سبحانه قروست و در کمال  
آمده است هر سوره که خواهد بخواند درین دو رکعت بعد از سلام آیه الکرسی است و آن اینست  
بخواند و این دعا نیز بخواند اللهم ارزقنا حبک وحب من یحبک وحب ما یحبک  
الیک اللهم انصر من نصر الدین والنصر من نصر اهل الدین اللهم اخذل  
ومن خذل الدین واخلد من خذل اهل الدین اللهم احفظنا من العلة  
فی الغریبه ومن المذلة عند الشیخ من الشقاوة عند الخاتمة ومن لفضیحة بدو القیمة  
اللهم رقیظوا هربنا منک ولو اطمنا بحبک وقلوبنا بهر فتک وادوا حنا  
بمشاهدتک واصرارنا بمحائنه جناب قدسک اللهم ارنا الحق حقا والحقنا  
اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه ولا تنکنا الی انفسنا ولا الی احد  
من خالفک طرفة عین ولا اقل من ذلک وکن لنا والیا وناصرا وواظفا وحمونا  
ومصلنا وعلی کل خیر ولیلایا وملتنا ومولایا اللهم ربنا اتنا من حضرتنا ومن غلب عنا وکل مؤمن  
ومؤمنه فی الدارین حسنة یا واسم المغفرة اللهم ارنا الاشیاء كما هی اللهم  
سهل علینا مجردک ولسر علینا بکرمک یا اکرملنا کرمین ویا ارحم الراحمین  
اللهم تب علینا حنة ثوب الیک واعصمنا حنة لا نعود وحبب لنا الطاعات  
وکره الینا الخطیئات بفضلک وکرهک یا ارحم الراحمین وصلى الله علیه  
خیر خلقه محمد والد واصحابه اجمعین وثواب ابن سیزده رکعت نماز را  
بار و اح جمع اولیا و پیران و مادران خود و جمیع است محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
به بخشند تا حق سبحانه تعالی عوض هر یک رکعت نماز ثواب ده رکعت نماز و در نظم  
گر یک پدری تو ده دهند + گر شام و بی سحر دهند + هر ده بدو بیاد و مولا تا بر  
در و دست ده دهند + بلکه عوض هر یک بقصد بدو و اگر خواهد بحساب بدو  
همچنان که حق سبحانه تعالی گفته است مثل الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل



جنته افقت سبع سنابل في كل سنبله مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء  
والله واسم عليم واین ثوابها را نیز در راه و رضای خدای تعالی بار و اح  
آن جماعت بخشد و از فضل حق سبحی آن تعالی و از درهای رحمت او طلب عنایت  
و رحمت کند بلکه از و جز او را نه طلبد و یا سخی از زندگیم بندگی تست هوس  
بر زنده و لان بپوش است نفس + خواهند تو مقصود دل خود همه کس جامی  
از تو همین ترا خواهد و پس انگاه باز که حق سبحی و تعالی که از پیر خود تلقین گرفته است  
مشغول شود و اگر وقت تنگ باشد شش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز گذارد  
رواست اگر بسا پر ضرورتی ترک شود باید که پیش از تیمم و رخصا کند بطریق نقل  
تنجی گفتن در کار است گوید و وقت ادا کرده است و اگر در سفر باشد و یقین داند که  
نخوابد یا فتنه از اول شب گذارد و خواب رود و اگر سر بگشاید و در حالت ایست  
بجست دفع غفلت اندک تکیه کند بر دست راست متوجه قبله و باز پیش از صبح بخوابد  
و طهارت تازه کند و دست با مالود در خانه گذارد و بجهت روشنی اول این نماز چهل و یکبار  
بخواند یا رحمن یا رحیم یا سخی یا قیوم یا بیدیم السموات و الارض یا ذا الجلال  
والاکرام یا لا اله الا انت اسألك ان تخی قلبی بنور معرفتک ابد یا الله  
یا الله یا الله انگاه بسجده رود و فرض فجر را جماعت گذارد و در سجده نماز خود و بخوجه  
قبله نشیند بدگر یا با حضار پیر خود چنانکه گذشت مشغول باشد تا آفتاب یک قریف  
برآید بر خیزد و دو رکعت نماز اشراق نیت کرده گذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه پنج بار  
سوره اخلاص بخواند ثواب آسمان باشد که صد باره خریده و در راه رضای خدای تعالی  
آزاد کرده باشد و بقول دیگر یک حج و عمره نامه گذارد و بعد از آن دو رکعت  
نماز استخاره نیت کرده گذارد و در هر رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون  
یکبار و در دوم اخلاص یکبار و از حق سبحی تعالی طلب خیر کند و از دیاد

توفیق طلبه حق سبحانه و تعالی چشم و دل او را بجانب خیر کشاید و اگر تقصیر در دو  
کتاب حسنه کاتب نامه سیاه را نگذارد که آن تقصیر را نویسد یا سیاه آنکه باشد که توبه کند  
درین میان نداشت پیش آرد و بجانب حق باز گردد و بعد از آن هر کاری که داشته باشد  
از دنیوی و عقبی مشغول شود اما بحق سبحانه حاضر باشد اگر نتواند به پیغمبر حاضر شود  
تا زمانیکه آفتاب یک نيزه بر آید و در آن محل چهار رکعت نماز چاشت گذارد و در رکعت  
اول بعد از فاتحه و الشمس و ضحی و در دوم و الیل و الیقین و در سوم و الضحی  
و در چهارم الم نشرح و اگر در هر رکعت سه نوبت اخلاص بخواند و اگر در وقت دست و پا  
تا و از هر رکعت رخصت است حضرت مولانا یعقوب چرخ قاری سلسله  
در انسیه نوشته اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که نماز چاشت را  
و از هر رکعت گذارد و حق سبحانه و تعالی در بهشت قصری از نور و نقره برای او بنا کند  
بعد از نماز چاشت سه سجده نموده هفت بار الوهاب بگوید تا هر چه محبت غیر  
و غیرت است از دل جبهیت بیرون کشد دل صافی شود و دیگر هر وقت  
که طهارت شکند زود وضو سازد و شکر وضو گذارد و دعا کند که بخدا و اب و ارض  
است و دوام وضو سبب فراخی رزق است چون وقت نماز دیگر شود جماعت  
او کرده شود سه نوبت کلمه بازگشت بفتا و بار استغفر الله من کل ذنب تا آخر  
بخواند تا بر مضمون حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم عمل کرده باشد  
انی لیتغان علی قلبی حتی استغفر الله فی کل یوم سبعین مره و دیگر سه  
و اتمام نماید که تا وقت نماز نشتن خود را از گفتن یا لا اله الا الله نگاه دارد و بداند که  
ماورست مشغول باشد و اگر آنرا بمضمون ان الله لا یضیع اجر الحسین  
از حق سبحانه و تعالی چشم و دل او را این اعمال بمنزله پر میزست تا ماده مستعد  
مسل شود و نگاه مسهل خورده موادی که از ره گذر نفس و طبیعت

۸  
حاصل شده اخراج کند خلاص یابد بدان ای طالب صادق هرگاه که  
با این دولت شریف مشرف شوی ز هزار هزار زنده که از مصاحبت و <sup>بمنشیت</sup>  
پیرمیزی کنی بلکه گفتگو نیز بشنوی و بامریان دیگر کنی اگر چه آن شیخ همه پیر این  
کس باشد مگر با جازت پیرو خود چرا که در منشیت ایشان ضررها و نقصانها  
بسیار باینکس عارض میشود پس بر طالبان این راه باید که از صحبت پچنین کسان  
و از ان جماعتی که غیر ازینها باشند بطریق اوسل اجتناب نمایند و السلام

م

الحمد لله العظيم والصلوة على رسولنا الكريم  
 نسخة معتبرة نافعة لى انقضاء نفيسة من تاليفات حضرت كاشف الاسرار  
 زبدة الابار خواجه عبدا لله الاحرار قدس الله اسرارهم الى يوم القرار  
 برامى افادات طالبين حسب اسرار شائقين عليه الطباع  
 پوشيده مسرت بخش ویده نظار گيان گردید  
 و در دماغ ناظرین معرفت قرین هوای  
 خریدار لیش بسیر پیچید الحمد لله  
 علی نه الامام المزیق  
 کتبه محمد حسین عرفی  
 عفا عنه



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسولہ محمد وآلہٖ الطیبین بدان ایست  
 خدا را ذک اوست تعالی صدقا و یقینا و دولت و اقبالا عطا جللا کہ روزندہ راہ را  
 و ہ شرط گاہ و ہشتی است شرط اول آنست کہ با طہارت باشد و طہارت ہر چہ از انواع  
 است طہارت ظاہر است و طہارت باطن و طہارت دل و طہارت سر طہارت  
 ظاہر معلوم خاص و عام است ولیکن در پاکی و حلالی آب تا آن گاہ است احتیاط باید کرد  
 و در پاکی جامہ کہ اثر بسیار دارد و طہارت باطن از نعمہ حرام و مشروبات حرام  
 کہ در حدیث آمدہ است کہ ہر کہ یک لقمہ حرام خورد و پیل روزنہ فریضہ او قبول  
 است و نہ تا فلان او نہ دعا کا و استجاب و طہارت دل از صفات ناپسندیدہ و اثر علی عیش  
 و کینہ و حسد و کفر و خیانت و بغض و عداوت و محبت دنیا ظاہر کہ منظور نظر خلق است  
 تا پاک نمی شود نماز و طاعت او قبول نہ و پس منظور نظر خالق تا پاک نشود و بدو محبت  
 و عشق الہی مشرف نگردد و طہارت سر از توجہ کردن مست بغیر حق سبحانہ شرط  
 و وہ خاموشی زبان است از کلام ناشایست و مشغول داشتن آن بقاوت  
 قرآن و امر معروف و نہی منکر و اصلاح آدمیان و آموختن علم و آموزانیدن

که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده هَلْ لَكِيبُ النَّاسِ عَلَى مَا خَرَجُوا فِي النَّارِ الْأَحْصَانُ  
 السَّنَنُ هُمْ عَنِ آدَمِيَّانِ كَمَا تَشَاءُ إِذَا خَشَعُوا يَشُونَهُ رَوَى ابْنُ دُرَيْدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ  
 الْإِشَانِ سِتْرَ بَاعِيٍّ أَيْزِدِيٍّ كَرِهَ بَنَاتُهَا وَجَاهُهَا وَدَرَجَتُهَا مَصْلَحَةُ كَرِهَ  
 نَهَانُ كَرِهَ نَفْسُهُ تَعْنِي نَدِيدَهُ بُوْدِي زَرْبَانُ مَجْبُوسٌ نَمِيكَ وَبَنَدَانُ دِهَانُ + چون  
 مریم رضی الله عنها خاموشی گزید حق تعالی عیسی علیه السلام را و طفلی بسجده آورد  
 که قَالَ اِنِّی عَبْدُ اللّٰهِ اَنَا نَبِیُّ الْکِتَابِ چون مریم تن خاموشی گزید اگر حق تعالی  
 عیسی دل را بگوید در آرد هیچ عجیب و غریب نباشد تا مریم تن حرفه قدسی نگزید  
 بالفی احیا چو میسما نتوان بود + در خبر است که اهل بهشت را هیچ حسرتی بزرگتر از آن  
 نیست که یک لحظه برایشان گذشته باشد در دنیا که در و ذکر حق تعالی نگفته باشند  
 یا بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم صلوة نگفته باشند شرط سوم خواب نیست و حرکت از خلق  
 تا دیده در زنان نامحرم نه نکرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که نظر در نامحرم تیسر  
 زهرالوده است چو بر دل رسد جز هلاک چه باشد چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم  
 فرموده است النَّظَرُ سَهْمٌ مَسْمُومَةٌ مِنْ سَهَامِ ابْلِیسَ زَنْبِیرٌ مَرُّ شِبَابِ طَیْنٍ بِرِ  
 بَیْشٍ وَوَجْهٌ هَلَاکٌ گودی اگر تیر کارگر یابی چنانکه در زنان نامحرم نظر کردن  
 حرام است در مردان خوب صورت نیز نشاید نظر کردن که حرام است قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی  
 قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ یَقْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ مَنَقُولٌ سَتِ  
 از رسول صلی الله علیه و سلم که مرعاشه صدیقہ را رضی الله عنها و عن ابیہا  
 ویر که نان بیرون آورده بود تا بدرویش دهد رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند که خود  
 چرا بیرون آوری که او مرد است ام المؤمنین رضی الله عنها فرمود که این مرد بیست  
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمودند اگر او نابینا است تو بینا هستی و هر که  
 حلال دارد و یا جواز دارد و نظر نامحرم کردن را خوف کفر است دیگر فائده

عزت نگاه داشتن دست است از ناشایست گرفتن و قانده پای از نابالست رفتن  
 و قانده گوش از ناشنیدن که جنس نفس است که دشمن ترین دشمنان است و کشاده شدن  
 در لای غیب بر دل قانده دیگر نقوش دنیا از روی آئینه دل دور کردن تا نقوش آخرت  
 پر تونند چون صافی تمام یابد نور وحدانیت در پر تونند اهل تجلی شود فریاد بر آرد  
 رباعی زان می خوردم که روح پیمانه اوست + مستی شده ام که عقل پیمانه اوست +  
 دودی بمن آمد آتش در سن زد + زان شمع که آفتاب پروانه اوست شمع شکر  
 چهارم روزه است قانده روزه تشبه است با روحانیان و قهر کردن نفس انگاره  
 است خصوصیت الصوم لی دانا اجزی به و ثواب بے نهایت انما فی الصائمین  
 اجرهم بغیر حساب و راه گذر شیطان را گرفتن و سپهر حاصل کردن که الصوم جنة من النار  
 و در دل گرسنگان شناختن و نجشودن و بدوشا و مانی رسیدن که للصائم فرحان  
 فرجة عند افطاره و فرجة عند لقائه و صحت تن حاصل کردن و قانده روزه بسیار  
 و بشمار خاصه در ایام متبرکه که در ماه رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم که در حدیث  
 با سند صحیح که راوی روایت کرده است و گفته است که هر دو گوشتم که با دو که اگر از فلان  
 نشنوده باشم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که سه روزه از ماه حرام که این چهار ماه است  
 که ذکر کرده شد به پنجشنبه و آدینه و شنبه به قصد ساله عبادت در دیوان عمل کند  
 ثبت گرداند توفیق بآواشار الله تعالی شکر خط پنجم ذکر است و فاضلترین اذکار گفتن  
 لا اله الا الله است و ظلم بر تخت وجود هر که شاهنشاه است + او را سومی عالم حقیقت  
 راه است + هر نور حقین که در دل آگاه است + و منش بر بد و نیک جهان کوتاه است + زین  
 پیش شے بود تبار اندیشه + اکنون همه لا اله الا الله است + ای خواجہ ترا غم جمال مجاہد است  
 اندیشه باغ و راغ خرمگاه است + ما سونندگان عالم تجریدیم + ما را غم الا اله است +  
 و مرغ ذکر را د و بال و پری باید تا پر باز کند بعد از ان پرواز که الیه یصعد الکلم یک پر حضور

و یک پر اخلاص و دیگر با نکه حضور آگاهی باشد یعنی دانند که حق تعالی دانا و بینا و شناساست  
 اگر بلند و پست میخوانند و اخلاص آن بود که از کردار و گفتارند و بنیاد نه چاه و مال و آنچه  
 بر دنیا تعلق دارد و نه عجبی طلب از بهشت و حور و قصور و انهار و شجار و شمار و در میان کر  
 گوید آتی مقصود من قوی از تو تر است خواهی هم رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که هر که گوید لا اله الا الله  
 بیرون آید از دین او مرغی سبز و مروی بود و بال سفید و کلل زر و یاقوت بر آید بر آسمان  
 تا بهش رسد و آواز کند همچون زنبور انگبین فرمان آید مرا در آن ساکت باش گوید چگونه  
 ساکت باشم تا که گوینده من آمرزیده نشود حق تعالی فرمان فرامیدم آن مرغ را که ساکت  
 باش که گوینده ترا آمرزیدم و ای فرشتگان شما نیز گواه باشید که سجالات زلات گوینده این  
 مرغ را بآب خضران محو گردانیدم حق تعالی امر آن جانور را بقتل در بان گرامت فرماید تا آمرزش  
 خواهد صاحب خود را تار و قیامت شود و امنابه و وصل قنای آن جانور بیاید و دست  
 گوینده خود را بگیرد و پر دتا بهشت و لیکن تلقین از مردی باید گرفتن که او را  
 اجازت باشد چنانکه تیر از ترکش سلطان باید گرفتن و اگر نه ترکش باید گرفتن  
 قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکوا لله ذکرا کثیرا  
 و خبرست که روزی هزار اندر هزار نفس زده می شود مرد را از نفس  
 سوال خواهند کرد که بر چه آوردی و بر چه فرود آوردی و بر چه  
 زبیر نفس بقیامت شمار خواهد بود + گنه مکن که گنهگار خواهد بود + بسا  
 که فرود پیاده خواهد شد + بسا پیاده که فرود سوار خواهد بود + پس بنده را  
 باید که نفسهای گذشته را که بی فائده بر آورده است قضا کند و این هر سبت صاحب  
 نشود و شمایان را نشاید گفتن **س** سر کیه با تو دارم و در نامه چون نویسم + اسرار فانی  
 گرد و از گلک سر بریده + شمشیر شمشیر گاه داشت خاطرست و خاطر جانی که  
 است خاطر رحمانی و خاطر ملکاتی و خاطر شیاطانی و خاطر انسانی خاطر عانی تنی زده



و خاطر لکافی ترغیب طاعتست و خاطر شیطانی تنزیهین معصیت است و خاطر نفسانی مطالبه  
 شهوات است و رونده راه را خاطر می که پیدا میشود در وقت ذکر باید که نفی کند و بکار پاشا  
 تار و شن شود که قبول کردن است یار و گردنست و اگر نتواند تمیز کردن بگوید خداوند اسیرانی  
 که نمیدانم و میدانم که سیدانی آنچه خیریت است آن گراست فراموش و این دعا خوانند  
 بسم الله الرحمن الرحيم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا  
 اجتنابه لا تكلنا الى انفسنا ولا اقل من ذلك کن لنا والیا وحافظا وناهما وعلونا  
 و معینا وعلی کل خیر و لیل و ملقنا و مؤید ارنا اتنا و من حضرنا و من غاب عنا و کن  
 هو من و مومنه فی الدارين حسنه یا واسع المغفرة یا ارحم الراحمین بشرط شش مرتبه  
 و است بحکم خدا تعالی و توکل و تفویض هم ازین بابست در سر و هر و شدت در خدا و در میان  
 خوف و رجاء باید بود در جمیع احوال چون بگری و در جیمی و غفوری و ستا حق تعالی نظر کند رجاء  
 قوت گیرد و چون بقمار و شد یا العقاب نظر کند خوف قوت گیرد و چون نظر بر توفیق شود بنده را  
 رجاء پیدا شود که اگر خواست داد و اگر نخواستی توفیق ندادی توفیق عزیز است بهر کس ندهند  
 درین گویند ناسفته بهر کس ندهند و چون بقصیر خویش نظر کند بخوف پیدا شود سه بنده همان  
 که بقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش بکس نماند که بجاء آورد  
 و خیر او در دنیا نیست که در میان خوف و رجاء باشد در جمیع احوال اگر چه در طاعتی و در ضلالت و الا  
 نامن از چه در معصیتی از در او لا یتیناس به این مباحث خواهی و نویسد هم میشود اسلام و رسالت  
 خوف و رجاء بود بشرط شش اختیاری صحبت صالحانست و بپایان مفسدان هم ضعیفگانرا  
 در پس حجاب باید بود تا نظر برنا محرم نیفتد و نامحرم را نیز بر روی نیفتد و سخن عزیز نیست  
 ریاضی با هر که نشستی و نشد جمع دولت و در تو نیز بید رحمت آب و گلت از صحبت او  
 اگر تیرا کنی هرگز نکند روح عزیزین بملت بشرط شش بیداریست و در کوفت و بیداریست  
 در اول خلق با خلاق شد که لا تاخذ لا سنه و لا نوم سه گفتم بچه خدمت بود حالت بچه

گفتا که شما قوا با اخلاق الله و شب خلوتخانه عاشقانست که راز و نیاز بحضرت بی نیاز  
 عرض میدارند بی تشویش اغیار سه از صبح وجود و بجز بود و عدم + آنجا که من عشق تو بودیم هم  
 در روز اگر که نیابم حرم + شب هست و غمت هست مرا پیش چه غم + هر دو توست و سعادت  
 که سالکان راه یافته اند در شب یافتند دولت شکیبای خیر و شب رازنده دار خفته ناپیدا بود  
 دولت به پیدایان رسد + شجره کرم گاه بهشت نصیب است باید که نغمه حلال و پاک بود و این  
 از جمیع فضیلتهاست قال الله تعالی کلاوا صافی الارض حلالا طیبیا و رسول صلی الله  
 علیه و سلم فرموده اند که عبادت ده جز است نه جز روزی حلال طلب کردن است و باقی  
 همه عبادت یک جز است و حلال آنست که بوقت وزیدن او بخدای عاصی نشود و طیب  
 آنست که بوقت خوردن او بر نیت قوه طاعت باشد و چون حلال پاک بود و اسراف نکند  
 که چه خدا گفت کلاوا و اشرعوا + انبیائی آن گفت و لا تسرفوا + و چون خورد باید که باز کرد  
 اگر بغفلت خورد همچنان بود که دهی به سبیل خود و لا تا کلاوا عالمی که اسم الله علیه  
 ظاهر آیه تقاضای کند و چون خورد با غافلان هم گاه نشوید با علی علیه السلام  
 که چه پاکی ترا پدید کند + آفتاب بهان بزرگ را + در ده بر ناپدید کند + گوهر از ناقصان  
 ره مطلب + زانکه این مایه کاسه داره و باید که پزنده طعام با طهارت و با ذکر بود و سبب  
 غفلت و تیرگی نشود که خواجه خضر صلوات الله علیه و سلامه بر نزدیک خواجه خواجگان  
 خواجه عبدالخالق غجدانی قدس الله تعالی روحه آمدند سفره حاضر ساختند خواجه خضر  
 صلوات الله علیه و سلامه بخوردند و گفتند آنکس که خمیر کرده است بی طهارت بوده است  
 این نغمه لائق حلق مانیت رزقنا الله و لجمع عجبنا حلالا طیبیا امین ب العالمین

تمت الرسالة الشریفة من خواجه عزیزان علی راسیت  
 قدس سره



آغاز رساله حضرت مولانا یعقوب چرخي قدس الله سره که سیم ساله است

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثناء مبدع ارض و سما را که جنس انفس را منظر انواع کمالات گردانید  
و انبیا و اولیا را واسطه تکمیل ساخت و محمد رسول الله علیه الصلوٰه و السلام  
در نیاب بزم یار شاد و بر همه انسان تفضیل کرد و است او را تیر بنابرین بهترین اسم گردانید  
و بعضی از است را بولایت خاصه محفوظ داشت و دلیل بران متابعت ظاهر و باطنه  
اورا گردانید قل ان کنتم محبون الله فأتبعونی یحبکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و الله  
غفور رحیم و هر کس که از سعادت متابعت او روی تباخت بشت عاوت ابدیه  
مستلک شد که قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان توفوا فان الله لا یحب  
الکافرین پس هر که خواهد که نجات و لاییت خاصه مشرف شود ویرا از متابعت  
او چاره نباشد بنابر این معنی فقیر حقیر یعقوب بن عثمان بن محمد النزنونی شمس الخیر  
لا زال جده کجک محمود اخواست که شمه از سیرت و طریقت مستقیمه که بوی  
رسیده بود از حضرت مخدومی شیخ الاسلام و المسلمین قطب الشیخ و الاولیا فی العالمین  
خواجه بهار الحق و الدین المشتهر المعروف بنقشبند رحمة الله تعالی علیه تقدیر کند

آورده تا خوانند آن بر روزگار بماند و سبب رشد اصحاب و احباب باشد و ذکر سلسله  
 و احوال عجیبه ایشان را بعضی بطریق اختصار کرده شد تا آنچه به نسبت جذبه  
 کرده اند بتمام شرح نتوان داد و چون بعنایت بیغایت و اعیه طلب درین فقر  
 پیدا شد و قائد فضل الهی بحضرت ایشان کشید و در بنار ملازمت ایشان میگردم و بکرم  
 عام ایشان التفات می یافتیم تا بهدایت صمدیت یقین شد که از خواص اولیاء الله اند  
 و کامل کمال اند بعد از اشارت غیبیه و افعان کثیره و تقاول بکلام الله کردم این آیت آمد  
 که اُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّاهُمْ اقْتَدِ وَرَفَعْنَا بَاوَكِ مَسْكِنِ اِنْ فَقِيرٌ يُوَدُّ  
 متوجه مراد شیخ عالم سیف الحق والبرین الباخیزی رحمه الله علیه شسته بودم  
 که ناگاه بیک قبول الهی در رسید و بقیاری و درین پیدا شد قصد حضرت ایشان  
 کردم چون بقریه کوشک بندوان که منزل ایشان بود رسیدم حضرت ایشان را  
 بر سر راه منتظر دیدم تلطف و احسان نمودند و بعد از نماز شام صحبت داشتند و بهیبت  
 ایشان بر من مستولی شده بود و مجال نظر نبود گفتند العلم علما علم القلب قل الله  
 علم الانبياء والمرسلين و علم اللسان فذلك حجة على ابن ادم امیبت که از علم  
 باطن نصیب نور رسد فرمودند و حدیث اِذَا جَاءَكُمُ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاجْلِسْهُمْ بِالْأُصْلَى  
 فَإِنَّهُمْ كَأَنَّ سِلْسِلَةَ الْقُلُوبِ يَذْخُلُونَ فِي قُلُوبِكُمْ وَيَنْظُرُونَ إِلَى هَيْكَلِكُمْ وَامْرُؤٌ يَكُونُ  
 امشب تا اشارت بچشم خود تا بان عمل کنیم چون باید کرد و نگفتند مبارکباد که اشارت  
 بقبول شد و اکثر قبول میکنیم و اگر میکنیم قبول میکنیم قاتل تا هر کس چون آید و وقت چون باشد  
 سلسله مشایخ خود را بنحواجه عبدالحق عجمدانی رحمه الله بیان کردند و این فقیر را  
 بوقوف عدوی مشغول کردند و فرمودند که اول علم لدنی این سبق است که خواجم  
 عبدالحق عجمدانی در پیش یکی از کبرا و اسلاطین صدر الدین تفسیر میخوانده باین آیه  
 رسید که اِذَا غُورَ بَكُمُ الْفَضْلُ عَاوُذُ خَشْيَةِ اللَّهِ عَمَّ يَجَاهِدُ تَعَالَى بندگان خود را فرمودند

اگر ارادت حق سبحانه و تعالی باشد بتو رسید بعد از آن یکی از بنده گان خاص خدایتعالی  
 بنحو اجه عبدالخالق رسید و ایشان را این سبق تلقین کرد و مشهورست که آن بنده بزرگ  
 خضر بود زاده الله تعالی علما و حکماء بعده چند وقت در ملازمت ایشان می بود  
 تا غایتی که این فقیر را از بخارا اجازت سفر شد گفتند که آنچه از ما بتو رسیده است  
 به بنده گان خدایتعالی برسان تا سبب سعادت ایشان باشد و در حال وداع  
 سه بار گفتند که ترا بخا سپردیم ازین سپارش امید بسیار شد زیرا که در حدیث است  
 ان الله تعالی اذا استودع شیئا حفظه و چون از بخارا ارتحال افتاد بشهر  
 کاشن بنیر رسیده شد و چند وقت آنجا اقامت افتاد خبر وفات ایشان سید خاطر مروج  
 و مخزون شد و خوف عظیم مستولی شد که نعوذ بالله مبادا که باز بجام طبیعت میل فتنه  
 و داعیه طلب نماید و روحانیت ایشان را دیدم که زید بن حارثه را یاد کردند و این آیه  
 را خوانند و مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَّا نَأْتِ  
 أَوْ قَتَلْنَا لَأَنُفَكَّتْكُمْ عَلَىٰ أَفْقَا بَلْ كُفِّرُوا وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ  
 که طائفه دیگر را که از درویشان بودند لاحق شوم و بطریقه ایشان متوجه شوم باز  
 روحانیت ایشان را دیدم که میگوشید قال زید ابن اسحاق رحمه الله بن واحد استم  
 اجازت نیست و از میان صحابه زید بن حارثه را تخصیص کردند زیرا که زید داسه  
 حضرت رسول الله بود صلی الله علیه و سلم یعنی پسر خوانده رسول بود صلی الله علیه  
 و سلم حضرت خواجگان با قدس الله ارواحهم طالبان را بفرزندی قبول میکنند پس اصحاب  
 ایشان ادعای ایشان باشند و الله اعلم و در کتاب دیگر ایشان را در وقت دیدم گفتند ما شما را  
 در قیامت بچهارم فرمودند بشرخ یعنی عمل کردن بشریعت ازین سه  
 اشارت اشارت شد بآنچه در میان خود میفرمودند که ما هر چه یافتیم بفضل الهی برکت  
 عمل کردن آیات قرآن و احادیث معتبره و طلب کردن خیر از آن جمیع رعایت تقوی

و حدود و شرحیه و قدم زدن و در غریبیت و عمل کردن سنت و جماعت و اجتناب از بدعت  
 بود چون در آثار اجازت میگردید و طلب خواجہ علاء الدین عطار رحمة الله علیه  
 من الملائه الجبار فرستاد و بطریق اشارت متابعت ایشان فرمودند و بوجوب پیار  
 چنانچه سال از دست ایشان گزیده شد لطفت و کرم ایشان را بر همه کس نهایت نبود علی الخصوص  
 این فقیر از صحبت شریف ایشان محروم شدم خواستم با مثال امری  
 که خواجہ مارجمه اند کرده اند که آنچه از ما بتور سیده است بدیگر برسان بقدر حال  
 باینکه بطریق طلب مرعاض را و کتاب مرغانیا و انقیاد خود را مستحق این منیب اند  
 تا آنکه اعتقاد نیست که اشارت به حکمت نبوده باشد و تو چشم خویش را دیدن میان  
 فلک را راست گردین میاموز و از روح مقدس ایشان استفیذ میباشم و درین  
 کار عظیم کی از ان اسو که فرمودند و دام وضو بود و ذکر مداومت بر وقوف قلب  
 بود و ذکر اشارت بود و باز با ناخلفه در اوقات شریفه و این وصیتها را و فوائد آن بیان  
 کرده شد و این از فوائد ایشان و فوائد خواجہ علاء الدین رحمہم الله تعالی آورده شد  
 بعون خالق الکلون بآنکه حضرت خواجہ اقدس الله تعالی روحه در طریقت نظر قبول  
 بقدر ندی از شیخ طریقت خواجہ محمد بابا ساسی بود و ایشان از حضرت خواجہ علی راقی  
 و ایشان از حضرت خواجہ محمد ابوالخیر نطنوی و ایشان از حضرت خواجہ عارف ربوگری  
 و ایشان از حضرت خواجہ عبدالحق محمد وانی و ایشان را از حضرت شیخ  
 ابوالفتح یوسف بهمانی و ایشان را از حضرت شیخ ابوالعلی فارمدی که  
 شیخ امام خراسانی بوده است و ایشان را از حضرت ابوالقاسم گرگانی و شیخ  
 ابوالفتح اسماعیل گرگانی و در تصوف انتساب به شیخ جنید بسبه واسطه میرسد و دیگر  
 ابوالعلی فارمدی را انتساب به شیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان را سلطان العارفین  
 بسطامی و ایشان را امام جعفر صادق و ایشان را به پدر شوهر امام محمد باقر و ایشان را

چه پدر خود امام زین العابدین و ایشانرا به پدر خود سید الشهدا و امیر المومنین حسین  
 و ایشانرا به پدر خود امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و ایشانرا  
 بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم قد ذکره امام جعفر صادق رضی الله عنه را  
 انتساب در علم باطن به پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر سید است که از کسب  
 نابینا بوده است و قاسم را انتساب در علم باطن بسامان فارسی است و سامان را  
 با وجود و دریافتن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انتساب در علم باطن با ابو بکر  
 صدیق رضی الله عنه نیز بوده پس حضرت خواجه مارا قدس الله تعالی ارواحهم  
 و تصوف نسبت به چهار وجه است یکی بحضرت خواجه خضر زاده الله تعالی علما و نکته  
 دوم بحضرت شیخ جنید سوم بساطان العارفین سلطان بایزید چهارم بحضرت امیر المومنین  
 ابو بکر صدیق و امیر المومنین علی رضی الله عنهما و از بهر این معنی ایشان را آنکس شایخ  
 می نامند در فضیلت دوام و وضو خواجه ماحمه الله علیه میفرمودند که و انتم بهایمان است  
 می باید بود که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که ایوا طلب ما علی الوضوء  
 الا مومن یعنی همیشه وضو نتواند بود مگر کسی که مومن باشد قال الله تعالی  
 فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المتطهرین یعنی در سجد رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم یاد سجد قیام دارند که دوست میدارند خود را که پاک سازند  
 از نجاست بکاف و باز پاک بشویند و بعضی گویند که دوست میدارند آنکه خود را  
 بفصل کردن پاک کنند از نجاست و نباشت و شب خواب نهند و خدا تعالی  
 دوست میدارد آنکسانی را که خود را پاک سازند از نجاست شده که در طهارت  
 ساختن و خود را پاک داشتن دوست خداست خدا تعالی عالم آید و جود سعادت و شرف  
 باشد که بنده دوست خدا تعالی باشد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما  
 قوضا المؤمن غویل وجهه خرج من وجهه کل خطیئة نظیر الیهسا



بعینه مع الماء واذا غسل يده لا يخرج من يده كل خطيئة بطشتها  
 يده مع الماء واذا غسل رجله خرج كل خطيئة مشيت بها رجله مع  
 الماء حتى يخرج لقيا من الذنوب يعني رسول صلى الله عليه وسلم فرمود که چون  
 وضو ساز و بنده مومن و بشوید روی خود را بیرون آید آب از دست و پاست  
 وی هر گناهی که بدست و پای کرده باشد تا پاک شود از گناهان و بطهارت  
 ظاهر طهارت باطن کند و در وقت شستن بر عضوی کلمه شهادت را بخواند و بعد  
 را بے ضرورت ترک نکند که ثواب بسیارست و چون تمام کند بگوید اشهد ان لا  
 اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلني من التوابين  
 واجعلني من المتطهرين واجعلني من الصالحين رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم فرمود که بعد از طهارت کردن این بگوید کشاده شود بر و پشت و پشت  
 که از هر در که خواهد در آید و ایستاده شود از آب وضو پاره بیاشامد و بگوید اللهم  
 دائني بدائك واشفني بشفاك واعصمني من الوباء ولا مراض الاوجاع  
 و بعد از آن دو رکعت تحیت وضو بگذارد و بعد از آن بجا سن شانه کند و آغاز  
 بایروی راست کند یعنی از نفس ان گفته اند و درین آیه یا بنی آدم خذوا زینتکم و ازین  
 محاسن شانه کردن است و درین دو رکعت نماز نفی خاطر کند و بطاهر و باطن توجه باین نماز باشد  
 رسول صلى الله عليه وسلم فرمود ما من مسلم يتوضأ فحسن العزيمة ثم يقوم فيصلي ركعتين مقبلا  
 عليهما ووجهه الاوجه الجنة یعنی هر مسلمانی که وضو بسیار و وضو را نیکو  
 بسازد یعنی فرائض و سنن و آداب بجا آرد پس بر خیزد و دو رکعت نماز بگذارد  
 بحضور تمام نیست جزای وی مگر بهشت و حضرت خواجه بهاء الدین حتمه علیه  
 می گفتند که درین نماز باید که خود را بارکان نماز و احکام مشغول دارد و این  
 نسبت بتندی باشد در نماز تحیت وضو ثواب بسیارست شیخ شهاب الدین

سه روزی رحمة الله عليه گفته اند در همه اوقات بگذارد و شش محی الدین اعرابی  
 رحمة الله عليه گفته که در اوقات مکروه نگذارد و این بر همه عیالیها و موافقی  
 است و بعد از نماز بارگویی استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم والتوب  
 اليه به نیت توبه از گناهان دو نماز و شش روز پايد که با طهارت برود  
 با طهارت خواب رود که رسول صلی الله عليه وسلم فرمود که ما من مومن مات  
 طاهرا في شعار طاهر مات في شعار ملائكة فلا يستيقظ مساعدا  
 من الليل الا قال الملك اللهم اغفر عبدك فلا تافأله قدامات  
 طاهر یعنی هر که شب بخواب رود با طهارت در جامه پاک و بی باشد  
 فرشته هر ساعت که از خواب بیدار شود آن فرشته وی را از خدا تشویق  
 آمرزشش خواهد و قال رسول الله صلی الله عليه وسلم النائم الطاهر  
 كالقائم الصائم یعنی خواب کسی که خواب رود با طهارت همچو ثواب  
 روزه دار و شب طاعت کننده باشد و بی ضرورت جنب خواب نرود رسول  
 صلی الله عليه وسلم فرمود لا یدخل الملائكة فی بیت فیهِ الصلوة  
 والکلب والجنب یعنی در نمی آید فرشته رحمت در خانه که در وی صورت  
 و سگ یا جنب باشد و چون خواهد که در خواب رود و در خواب توجبه قبله  
 بنشیند و آیه الكرسي و آسن الرسول بخواند و هر بار که خواند و در میان دو کف  
 دست ببرد و بر همه اعضای خود ببالد که حضرت رسول صلی الله عليه وسلم  
 چنین کرده اند و سه بار بگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم والتوب  
 اليه در حدیث است که هر که در وقت خفتن سه بار استغفار کند حق تعالی همه گناهان  
 ویرایمزد و بندگ مشغول باشد تا غایتی که خواب بر او غلبه کند بعد از آن بدست  
 راست روی سوی قبله تکیه کند و گفت دست راست بر روی نهد و سه بار بگوید

اللهم اني اسلمت نفسي اليك ووجهي اليك وفؤدي اليك  
 اليك والحيات ظهري اليك رغبته ورهبته اليك لا ملجأ ولا منجى  
 منك الا اليك امنت بكمتا باب الذي انزلت ونبئت الذي  
 ارسلت اللهم اني اضع في احب الساعات اليك واسألكني باحب الاعمال  
 اليك الذي تقرني اليك زلفاء ويتعدى من مستطاع بملء اللهم  
 لا تؤمني بغيرك ولا تؤمنني بغيرك ولا تؤمنني بغيرك ولا تتعلمني  
 من الغافلين قال النبي صلى الله عليه وسلم يا فلان اذا ديت الى فراشك  
 فقل اللهم اني اسلمت نفسي اليك الى قوله ارسلت فانك ان مسيت  
 في نيك امسيت على الفطرة اي على الدين الحق وان اصبت اصبت  
 خيرا هذا حديث اخرجه البخاري وغيره من الايمة ويزكر مشغول  
 شود تا خواب رود هر بار که بيدار شود بزرگ مشغول شود تا خواب رود و نوم  
 العالم شارت باين نوع خواب است والله تعالى الهوفق ورفضيات ذكر  
 نخبه تكميلية مخصوص اين سابق را خواجه ماوقف عددی گفتی میفرمودند  
 که در حدیث است اجمعوا وضوءکم را ثم طهروا بطهر باطن حاصل آن اینست  
 صفتهای بیچون حساب و عداوت و بغض و دوستی هر چیزی که باشد بجهت مولا یا تعالی  
 و دل بجهت مولا یا تعالی آرام گیرد و چون دل از صفتهای بد پاک شود و بجهت  
 نیک آرامسته شود سالم شود و از بلاها و آفات ایمنان خلاص نتواند یافت  
 مگر بدل سالم قال خدا تعالی یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله بالقلب  
 سلیم یعنی در روز قیامت مالها و پسران کسی بیفای نفع نتواند رسانیدن مگر آن  
 کس که در قیامت بدل سالم بیاید که آنکس بر حمت حق واصل شود  
 سبب دل سالم و صفت دل اینست که گفته اند سه زغیرت خانه دل از عزت

کرده ام خالی + که غیرت را نمی شاید درین خلوت سرافقتن + و کبر اگر گفته اند که  
 مقصود از همه عباد و تنها ذکر است و فکر چون جان است و همه عبادت با چون قالب  
 اگر عباد تمام حضرت او عاقل باشد چنان فائده نبرد و خواسته بازدهد علیه  
 میفرمودند که چون این بیت را قنویذ نویسد در پیاز محبت یا در انشا الله تعالی  
 سه تار وی ترا بدیدم ای شیخ طراز + تی کار کنه نه زنده دارم + نماز چوین با تو بوم  
 فجار من جمله نماز + نور بی تو بوم نماز من جمله فجار + به آنکه در فکر تی که اخلاص  
 نباشد چندان فائده و نتیجه ندهد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال لا اله الا الله  
 الا الله محمد رسول الله یا خلاص در بهشت در آید پر سیده شد که اخلاص این کلمه  
 طیبه چیست رسول صلی الله علیه و سلم گفت که اخلاص این است که گویند خود را  
 از حرامها باز دارد و برکت گفتن این کلمه دل وی را صلاح آید و استقامت و راقول  
 و افعال و احوال او پیدا آید چون استقامت ظاهر و باطنه حاصل آید جمیع سعادت  
 ابدیت میسر شود قال الله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا بدرست  
 و راستی آن کسانی که گفتند که پروردگار ما الله تعالی است و ایمان آوردند بگفتن  
 لا اله الا الله با شرائط آن پس راست شوند ظاهر و باطن و نتیجه گفتن  
 این کلمه حاصل شد ایشان را آن استقامت ظاهر است یعنی حدود ظاهر شریعت و  
 استقامت باطنه که آن عبارت است از ایمان حقیقی که خواجۀ ماحضه اندر آید  
 کرده اند بیاک کردن دل از جمیع منفعت و منفرت که دل مشغول گرداند از حضرت  
 حق تعالی جزای ایشان را این باشد تنزل علیهم الملائکه فرود آید بر ایشان  
 در وقت رفتن ایشان از اینجهان فرشتگان رحمت بگویند بایشان که لا تخافوا  
 ولا تحزنوا من بعد از عذاب اینجهان و غمناک مشوید بغیوت شدن راحتهای  
 اینجهان و البشرا بالجنة التي كنتم توهمون با بشارت شوید از آن بهشت

که وعده کرده شده بودید بآن و باو سزاوارتن مشتگان مرین من این سخن را دلیلی است که در  
 الحیوة الدنیا ما یجزم دوستان شما و مرین سر را گویند آن فشتگان مرین سوسن را  
 و لکن فیها ما تشکلی انفسکم و لکن فیها ما قد عون نزل من غفور  
 رحیم و شما را است آنچه از برودید و جمیع این نعمتها نازل باشد از نیک آمرزنده  
 و نیک رحم کننده هر شمارا نازل ما حاضر را گویند که پیش همان بیارند و بعد از آن تکلف  
 و گر کنند همه نعمتهای جنت حاضر باشد بنسبت تقای چون حضرت باری تعالی  
 و اگر ذکر با خلاص نباشد چندان فائده ندارد بلکه خود عظیم باشد که من قال الله تعالی  
 و قلبه غافل عن الله فخصمه فی الدارین الله یعنی هر که الله گوید و دل می  
 از رعایت احکام الله غافل باشد خصم و سست در آن جهان الله تعالی باشد  
 و در فضیلت ذکر آیات و احادیث بسیار است و مجمل همه اینست که یاد کرده شد  
 و الله تعالی اعلم و فائده تمام و قتی که از ذکر حاصل آید که تلقین از مردی گرفته باشد  
 و خواجہ راجحه الله علیه میفرمودند که کسانی که بارشاد و تلقین مشغول اند سه نوع اند  
 کامل مکمل و کامل مقلد و کامل بجمال و کامل مکمل را بعضی از مصنفات قطب  
 المشایخ خواجہ محمد علی حکیم ترندی رحمه الله تعالی گفته اند که وی را از ولایت  
 بنی چهار دانگ نصیب باشد و کامل مکمل نورانی است و نور بخش است و کامل  
 نورانی است و لیکن نور بخش نیست و مقلد که به تلقین شیخ کاری نمی کند و اگر  
 باذن شیخ کامل مکمل باشد نیز اسید واری است فاما فائده و راست که تلقین  
 از کامل بجمال باشد و آن حکم وجود گیر و گفته اند قطب می باید یا خلیفه قطب  
 و بهر حال که باشد دائم بکار مشغول باشد بآن کیفیت که تلقین کرده اند و همه  
 اوقات خود را مصروف بکار واری علی الخصوص پیش از صبح و بعد از نماز شام فقیر را فرموده  
 بود که غار و روحی فرماید که پاسخی از ذکر نمی نور فرماید و راه حقیقت آورد

گمره را + هر صبح نماز شام و روزه و نماز + خوش گفتن لا اله الا الله + پادشاهان و بزرگان  
 بیکر مشغول بود از جمله ذاکران بودند از غافلان بحکم این آیه که واذکر ربکم فضعفوا  
 و خفیفه و دون الجهر من القول بالقد و الاصال و لا تکن من  
 الغافلین میادکن ای محو پروردگار خود را بمسکینیت و تضرع نه آواز باند  
 در بامداد و شب بانهگاه و مباشر ای محمد و غافلان و بعضی از مفسران گفته اند  
 که مراد از فند و اصال شب و روز است یعنی علی الدوام بیکر خفیه مشغول باش باید که  
 در پنج آیه و حدیث بطریق صحیح امر ند که بلند نیست و نیامده است بلکه امر ند که خفیه  
 آمده است چنانکه درین آیه دیگر مذکور است قال الله تعالی اذ عوار بکم تضرعوا و خفیه  
 یعنی بخوانید پروردگار را بمسکینیت و تضرع و آهسته اند لا یحب لمحتلین بدستی  
 و راستی که الله تعالی دوست نپسندد کسی را که از حد بگذرد و آواز باند کنند  
 و در تفسیر امام نجم الدین عمر صاحب منظومه در معنی این آیه آورده است که ابو موسی  
 اشعری رضی الله عنه روایت کرده است که صحابه بار رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 در سفر بودند بالامی بلندی برآمدند تکبیر و تهلیل گفتند و آواز بلند کردند رسول صلی الله  
 علیه و آله و صحبه و سلم فرمود ایها الناس اتقوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصما  
 و لا غائباً انکم تدعون سميعاً قریباً و هو معکم ای مرومان نگه دارید  
 بر نفسهای تان نعره مزنید در و اما می خود خدای تعالی را یاد کنید که غایب  
 نمی خوانید بلکه شما میخوانید آنرا که شنواست و نزدیک است قریب بشما و غیر  
 این دلایل بسیار است بنابراین علما گفته اند فکر بلند بخلاف دلیل و مشایخ گفته اند  
 فکر خفیه اولی است و نعره کم کن را آنکه نزدیک است ما که از نزدیک گمان آید حصول  
 و بسبب ملاومت و ملازمت از وقوف عدوی دل زدودن اگر شود و از  
 حضرت خواجه سماع داریم که میگفتند دل چو ماهی و ذکر چون آبست + زندگی

دل بند کرد و باب بست + و چون دل خاکر شود و علامت او ظهور کند بعد از آن بوقوت  
 قلبی مشغول باید بود و فوئد آن بیان کنم بدانکه از حضرت خواجه رحمه الله سماع  
 داریم که میگفتند الذکوار تنفع الغفلة فاذا اصر تفع الغفلة فانت ذاکر ای  
 ذکر و در شدن غفلت است چون غفلت دور شد و ذکر شد اگر چه  
 خاموش باشد میفرمود در رعایت وقوف قلبی مهم است در همه احوال و غیروان  
 و در حق و در حق و در حق و خریدن و طهارت ساختن و نماز گذاردن و قرآن خواندن  
 و کتابت کردن و در پیش و عطا گفتن باید که یک چشم زدن غافل نباشد تا مقصود  
 حاصل آید و کبر گفته اند من غبض عینیه عن الله غمضة لا یصل الیه  
 طول عمر یعنی هر که یک چشم زدن از خدای تعالی غافل شود باقی مقصود دست  
 نرسد و عمر در از نگاه داشتن باطن کار مشکل است فاما بغایت حق تعالی  
 و تیریت خاصان حق زود میسر شود بیت بی عنایات حق و خاصان حق +  
 که ملک باشد سیاه شستش ورق + و در صحبت دوستان خدای تعالی که هم سبق  
 باشند و تنگدگی گیر نباشند و شرائط صحبت نگاه دارند زود میسر شود و بیکای التفات  
 باطن شیخ کامل کمال تصفیه باطن حاصل آید که بر ریاضات کثیره حاصل نیاید چنانکه  
 عارف رومی گوید باینکه به تیر زوید یک نظر شمش دین اطعن زنده بروم  
 و تیر کند بر چله و سخن شیخ ابویوسف بهمانی است قدس الله سره الغریب احموا  
 مع الله فان له تملیقا فاصحبوا مع من یصحب مع الله یعنی صحبت  
 با خدا بی تعالی دارید و اگر میسر نشود شما را با خدا بی تعالی پس صحبت با کسی  
 که به واسطه صحبت با خدا بی تعالی و خواجه علام الدین عظیم مرتبه می گفتند که این یعنی بعد از  
 خدا و است و هر ذرا که نتوانید صحبت با خدا بی تعالی داشتن صحبت با اهل فناء و ابدی در دنیا  
 هر چه بیشتر که انداخته در تنه بی الامور فاستعنوا یا اهل القبور نیز می گفتند که



اشارت به صحبت اهل قناست قانما اگر از به دفع لامت و اغراض فاسده و جمع  
 دنیا و استقامت اهل دنیا باشد از آن صحبت حذر باید کرد و سخن خواججه علی الخاقانی  
 عجب روانی است رحمه الله از صحبت بیگانگان بگریز چنانکه از شیر گریزی و اگر در  
 صحبت بیاطن مشغول می باشید بظاهر از مایه یعنی نیز حذر کنید و علامت صحبت  
 صحبت بیاطن آنست که در وی فیض و جانی بدل نبند و برسد و از ماسوی خلاص  
 یابد چنانکه گفته اند در یاسعی با هر که نشستی و نشد جمع دلت و در تو نرسید رحمت  
 آب گلت و زهار از صحبتش گریزان می باش و در یکدیگر روح عزیزان بجلت و صحابه  
 رضی الله عنهم گفتندی مرید یکدیگر را تعالوا اجلس المؤمن و ما عدا یأسیدنا شینیم  
 و یک ساعت بایمان حقیقی مشرف شویم که نفی ماسوی است و فوائد صحبت و دستا  
 خدای تعالی بسیار است نارخندان باغ را خندان کند و صحبت مروان از مردان  
 کند و چون بوقوف قلبی لازمست نماید خاصه آنچه در ذکر است حاصل شود و چشم  
 بصیرت کشاده شود و بارگاه دل از غبار اغیار خالی شود و ذاکر در بحر فنا محو شود  
 و بمقتضای فساد کونی اذ کر که مشرف مذکور می مشرف شود  
 بحکم و عده که یسعنی ارضی و لا سغانی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن جمال  
 سلطان الا الله تجلی کند و ذاکر سالم از اسم بسمی مشغول شود و اشتغال با اسم بسمی  
 بمنزله غفلت است روزی در صحبت خواججه با قدس الله روحه یکی از اصحاب سلوک  
 به آواز بلند گفت خواه چه گفتند این چه غفلت است اعلم من علم و فهم  
 من فهم و در حقائق التفسیر آورده اند که یکی را از کبریا پرسیدند که در بهشت کز خواب  
 جواب گفت که حقیقت ذکر آنست که غفلت نماند و چون غفلت در بهشت  
 نخواهد بود پس همه ذکر باشد بعد از آن گفت سخن اهل تحقیق است کفای حیوان  
 انما حیات ذایب کانی یهید او کافت غائب یعنی گناه است که من در ذکر و ساجات

ترا بر زبان یاد کنم یعنی بی حضور زری که من از علم حضرت تودور نیستم و تو غالب نیستی  
 اشاره باین آیه که دشمن اقرب الیه من حیال الودید و در وقت عدوی و قلی  
 باختیار چشم فراز نکند و سرگردون شیب نکند که آن سبب اطلاع خلق است و چون  
 رحمة الله علیه ازین منع میکردند و از امیر المؤمنین ع رضی الله عنه منقول است  
 که مروی را دید که سرگردون شیب انداخته بود و گفت یا رجل ارفع عنقک یعنی  
 ای مرد گردنت بر دار چنان می باید که یکس از اهل مجلس نداند حال او را یعنی  
 از کبر گفته اند الهو فی هو الکائن البائن یعنی صوری  
 آنکس است که پنهان باشد و آشکارا یعنی باطن بحق سبحانه و تعالی  
 مشغول باشد و بظاهر مخلوق و خواجه ما رحمه الله بسیاری گفتند از درون  
 شواهد و خبر و بیگانه باش و از پیشین زیباروش کم می بود اندر جهان +  
 مردان ریش بهمت دیده دارند و زان در ره عشق هیچ اثر پیدا نیست و می گفتند  
 بدو دانشمند و قیق البظر صحبت و اشتم ایشان با وجود کمال و دانشا ختمند  
 زیرا که چون نیده برین صفت رسد شناخت و بی شکل بود علی الخصوص اهل علم  
 را حقیقت ذکر غنی بوقوت قلبی میسر شود و بجای میرسد که دل نیز نیاند که بیک مشغول  
 است و سخن که برت که اذ علم القلب الله ذاکوفا هله مانده فاضل و در حقایق تفسیر  
 آورده است و برین آیه که و انذرتکم و ربک تضرعاً و خفیة قال الحسن  
 لا یظهر ذکرکم لئلا یطلب عوضها و اشرع الله الذکر ما لا  
 یشرف علیه الا الحق و بعضی کبر گفته اند ذکر اللسان هذیان و  
 ذکر القلب و سوسه و این نسبت به میان باشد و اگر گفته باشد و او  
 شاکو کنیم من چون همه او شدیم که آیا کنیم حضرت خواجہ ما رحمه الله علیه گفته که چون  
 از فرمایند که بعد از جنت افتاد و یولاییت طوس میسر شد خواجہ ملا را بین با خواجہ

و احباب از بخارا با استقبال آمده بودند از ملک مغزالدین چچمین که مالی هرات بود  
 مکتوبی بدست قاصد سوار سید و مضمون مکتوب این بود که میخواهم که بشیر  
 ملاقات مشرف شویم و آمدن ما متعسر است اگر عثان کرم پانصد روپیه  
 سازند تمام بنده نواز نیست بهوجب دامال السائل فلا تنه و در بنده بنده یار  
 و اذاریت کی طالبان کن له خادما متوجه هرات شدیم چون پلک رسیدیم  
 پیر سید که شیخ بشا بطریق ارث از آباد اجداد رسیده است گفتیم که باز پیر سید  
 که سماع و ذکر بلند سیکوید و خلوت می نشینید گفتیم که گفت درویشان را  
 اینها هست چون است که شمار نیست گفتیم بنده عنایت حق سبحانه و تعالی برین رسیده  
 و ما بفضل خودی سابقه مجاهد قبول کردیم باشاره حقانیه خلفای خواجه  
 عبدالخالق رحمه الله علیه پیوسته و ایشان را اصل ازین صیرر بنوده است  
 ملک فرمود چه کار بوده است گفتیم بظاهر خلق باشند و باطن بحق ملک گفت  
 چنین دست و پا گفتیم آری حق تعالی میفرماید رجال لا تلهیهم تجار کذا  
 ولا بیع عن ذکر الله و می گفتند خلوت شری و شهرت آفت و سخن خواجهکان  
 ماست که خلوت در انجمن سفر در وطن بهوش در دم نظر در قدم می گفتند  
 حضور می دوزد که در ذکر بلند و سماع حاصل می شود و امداد و امداد است  
 بوقوت قلبی بجزیه می کشد و بجزیه کار تمام می شود و عگره مجوسه الا نار آتش  
 و رونی و هو الموفق بیان نمازهای نافله حضرت خواجه رحمه الله علیه  
 را فرمودند که پیش از صبح بسبق باطن مشغول باشی و باطن ایشان بود بهرجه که بعضی  
 از کبریا گفته اند که اول حال رسول صلی الله علیه و سلم پیش از صبح بیدار بود  
 و نماز بگذار می دو و اول حال نماز مسجد بر ایشان فرض بودی و بعضی برین  
 اند که نماز مسجد در آخر عمر رسوله صلی الله علیه و سلم فرض مانده بود و بطریق اولی

می گذارد و بعضی می گویند که در آخر عمر نیز بر ایشان فرس است و قال الله تعالی  
ومن الليل فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا یعنی  
بعضی از شب بیدار و از اے محمد یقیناً خواندن در نماز که فراموش نباشد  
مترایان از فضل باشد مترایان شاید که برگرد پروردگار تو مترایان مقام محمود که آن  
تجلی خدای باشد یا مقام شفاعت مراد لیلین و آخرین را پس مقام محمود و محمد را  
صلی الله علیه وسلم معبود بحق عز وجل بسبب بیعت در شب و در آیه دیگر  
فرمود که یا ایها الملزم اسی مرد در خود پیچیده گلیم قمم اللیل اے خیر و شب  
عبادت رب قدیم و صفت شب خیر آن در قرآن بسیار قال الله تعالی  
ان المتقين فی جنات و عیون بد رسته و راستی که پر سیرگاران در آن جهان  
باشند در بوستانها و چشمهای آب روان انخذلین با اتمهم ربهم  
گیرنده باشند آن چیز را که داده باشد ایشان را پروردگار ایشان انهم  
کاذا قبل ذلک محسنین بد رستی و راستی که بودند این خدا ترسان در دنیا  
نیکی کنندگان و بیان کرد آنرا که کاذا قبل ذلک محسنین ما یجمعون بودند که  
در اندک از شب خواب رفتند و پیشتر از شب بیدار بودند و بالاسناد  
همه بیست و نود و در سحر یا آخر شب خواستن رسته از گنایان و حدیث آمده است  
که سحر بسیار باید گفت اللهم اغفر لنا وافرحمنا و تب علینا انک  
اینت التواب الرحیم و در آیه فرمودتجاها جودهم عن المصا جمع یعنی  
بیکسو می رود و پلوی می مومنان خدا ترس از خوابگاه یعنی شب بیدار می باشند  
یلعون دجهم میخواهند پروردگارشان را بخورند و طمعا از بهر ترس از عذاب  
و طمع داشتن رحمتش و ما زد قناهم ینفقون و آن چیز را که روزی  
کرده ایم ایشان را نفقه می کنند و راه خدا یتعالی فلا تعلم نفس پس

نمی دانند هیچ نفسی از مخلوقات ما اخفی لهم من قرآءه اعلین آن چیزها  
 که پنهان کرده شده است از بهر ایشان که از روشنی چشم باشد یعنی خوش آید جزاء  
 بها كانوا یعلمون و باشند آن درجا و نعمتها جزای عملها سے ایشان فر رسول  
 صلی الله علیه وسلم صحابه را گفت علیکم بقیام اللیل فانه دابة الصالحین  
 قبلکم وهو قربة الی ربکم و مکفر السیئات و نهیات عن الاثم  
 یعنی بر شما باد که شب بیدار باشید که آن رفتار صالحان است یعنی انبیا  
 و رسل و اولیا شب بیدار بودند و شما نیز اختیار کنید شب بیدار بودن را  
 و آن قربت و رحمت حق است و سبب کفارت گناهان است و سبب  
 بازداشتن از گناهان است و در حدیث دیگر آمده است رسول صلی الله علیه وسلم  
 اقموا قمر جب یكون من العبد فی جوف اللیل الا خرفان استطلعت ان یكون  
 ممن یدکر الله فی تلك الساعة فکن یعنی نزدیک ترین بودن رحمت خدا  
 به بنده گان میانه شب است که بصبح نزدیک باشد اگر توانی که باشی از کسایک  
 یا دمی کنند حضرت خدا تعالی را و در آن وقت باش از نشان و در فضیلت  
 شب خیزان احادیث بسیار است ادب آنرا بتوفیق الله تعالی بیان کنیم  
 در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم چون شب بیدار شد سه اول  
 مسواک کرد سه وضو ساخت و سجود کرد این آیه ان فی خلق السموات  
 و الارض و اختلاف اللیل و النهار تا آخر سوره الم الله و این و بما نخواند  
 اللهم لك الحمد انت قیما السموات و الارض و من فیهن و لك الحمد انت قیما  
 السموات و الارض و من فیهن و لك الحمد انت الحق و وعدك الحق و  
 لقاءك حق و قولك حق و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و محمد حق  
 و الساعة حق اللهم لك اسلمت و بك امنت و علیك توكلت و الایات

انیت و بیک خاصیت و الیک جاکت فاغفر لی ما قد مست وما اخردت  
 وما اسریت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و انت الموفق  
 لا اله الا الله بعد از آن دو آیه رکعت نماز بشش سلام بگذارد و اگر سوره یسین  
 یاد داشته باشد در نماز تهجد بخواند حضرت عزیران رحمه الله گفته اند که چون  
 سه دل جمع شود کار بندگی مومن بر آید دل شب و دل قرآن و دل بندگی مومن  
 و اگر وقت تنگ باشد هشت رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز بگذارد  
 و بعد از نماز دعا کند و ببق باطن مشغول شود تا صبح بدست نماز بیاورد  
 و او منزل خود بگذارد و در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در  
 رکعت دوم فاتحه و قل هو الله احد التبه بخواند بعد از آن بفتاد یا استغفر الله  
 الذی لا اله الا هو الحی القيوم و القوب الیه یعود و اگر شب بگاه باشد بعد از  
 تهجد و اشتغال ببق باطن سارعت بدست راست روی سوس قبله  
 تمکین کند باز طهارت نو سازد و از برای سنت و فریضه نماز بامداد و در راه مسجد  
 بگوید استغفر الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً و خاطراً و ناظراً و چون  
 در مسجد بر آید پای راست را پیش نهد و بگوید السلام علی اهل البیت اللهم فتح  
 لی ابواب رحمتک و چون نماز بامداد را ادا کند بر جای خود بنشیند و ببق  
 باطن مشغول گردد تا آفتاب بر آید و بعد از آن دو رکعت نماز بگذارد و رسول  
 صلی الله علیه وسلم گفت صلی الجرا لجماعة ثم فقد یدک و الله تعالی  
 حتی تظلم الشمس ثم صلی رکعتین کانت له کاجرجة و عمره قامة تامة  
 یعنی هرگز نماز بامداد گذارد بجماعت پس به نشیند و یاد کند حق تعالی را  
 تا آفتاب بر آید بعد از آن دو رکعت نماز بگذارد و به نیت استخاره یعنی طلب  
 اگر از حق تعالی درین روز توفیق خیر و هدیش رسول الله علیه وسلم فرموده

حکایت من الله عز وجل یا ابن آدم مارکع لی رکعات من اول النهار  
 الکفک اخوها حق سبحانه و تعالی میفرماید ای پسر آدم بگذار از برای من دو رکعت نماز  
 و را اول روز تا کفایت کنم آخر روز ترا قال النبی صلی الله علیه و سلم من تعدنی بهذا  
 حین ینصرف من صلوٰۃ الطیم حق ینعم یصلی رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا  
 غفر له خطایا و ان کان اکثر من ذلک البی هر که نماز بگذارد و به نشیند  
 بر جای نماز خود تا دو رکعت نماز اشراق بگذارد و جزا داد نباشد مگر خیر و آمرزیده شود  
 گناهان او اگر چه بیشتر از کف دریا باشد مگر بعضی از مفسران گفته اند تفسیر این آیه که ابراهیم الذی  
 و فی یعنی ابراهیم پیغمبر و فاکر و یعنی نماز اشراق را ترک نکرد چون دو رکعت بگذارد  
 ده بار بگوید لا اله الا الله و احد لا شریک له لا اله الا الله و هو علی  
 کل شئی قدیر و این ذکر حضرت سیف الدین باخوری رحمه الله علیه نقل کرده اند  
 فقیر را وقتی که شریف الشان می بود بعد و عاکند و از حق تعالی توفیق خواهد و چون از مسجد  
 بیرون آید اللهم اے اسئلك من فضلك این دعا را بخواند  
 تا منزل خود در آید بعد اگر قرآن بداند مصحف پیش نهاد آن مقدار قرآن  
 که خواهد بخواند بعد از آن اگر طالب علم باشد بدین مشغول شود و اگر سالک باشد  
 بیکر و مراقبه مشغول باشد تا آفتاب بلند بر آید چنانکه زمین گرم شود نماز چاشت  
 دو از ده رکعت آمده است قال النبی علیه السلام من صلی الضحی اثنی عشر رکعة  
 نبی الله له قصر من ذهب فی الجنة یعنی هر که نماز چاشت دو از ده رکعت  
 بگذارد حق تعالی کو شکر از برای وی در بهشت فرماید تا بنا کنند و بهشت  
 نیز آمده است و چار و دو نیز آمده است و بعضی از مفسران بر این آیه که الله کان  
 ملا و این غفور و باریستی که خدا تعالی مرا و این را یعنی کسی که باز گردید و اندر گناهان  
 شیک آمرزنده است گفته اند مرا و از او این کسانند که نماز چاشت بگذرانند



و در حدیث است که صلوٰۃ الاوابین چنین ترفیض الفصل یعنی رسول صلی الله علیه و سلم گفت که نماز اوابین وقتی است که سنگریزه گرم شود یا ذناب و پاشترنجیه چون زمین رسد بسوزد از گریه و بعضی از مفسران گفته اند که نماز اوابین در میان شام و نماز خفتن است شش رکعت و اگر تواند از نماز شام تا نماز خفتن در مسجد بنشیند و سبق باطن مشغول باشد که ثواب بسیار است و حضرت خواجه بنده را باین فرموده اند و الله تعالی و هو الموفق بعضی فوائد که از حضرت خواجه باین فقیر رسیده بود و از خلیفه ایشان خواجه علاء الدین رحمه الله علیه بیان کرده شد بتوفیق الله تعالی حضرت خواجه فرمودند که امیر خود مرا یک نوبتی گفتند که تا اتمه پاک نه شود مقصود حاصل نشود و بعضی گفته اند و یا شده ایم ما را زیان ندارد و ریح گفته اند بلکه در یای بخشش شده اند زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم احتراز کرد و گوشت گوشت مقصوب را نخورد و خدای تعالی فرماید یا ایها الذین امنوا لا تأکلوا اموالکم بنیکم بالباطل یعنی ای مومنان مخورید مالها یکدیگر را به باطل یعنی بآن وجه که شریعت بآن حکم نکرده است و صحابه رضی الله عنهم اجمعین در نماز زیادتی و روزه زیادتی چندان اهتمام نموده اند که در لقمه می گفتند که در حدیث است العبادۃ عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال یعنی بندگی کردن خدا تعالی و ده بخش است نه طلب کردن حلال است و می گفتند در ویش باید که همت بلند باشد به اسوی تعالی التفات نماید و به واقعات مغرور نگردد و دلیل قبول طاعت پیش ازین نیست چه غلام آفتابم چند ز آفتاب گویم نه ششم به شب پرستم که حدیث خواب گویم و در آن گوشت که منظر قبض و بسط شود تا سر و دست و اندام و بصر و ن معلوم است شود که القبض و البسط فی الویة کالوخی للنبی و می گفتند یا هر چه یافتیم از علو همت

یافتیم و بنده را وقتی که کلاه مبارک خود دادند گفتند که این را نگاه دار هرگاه که ویرا  
 بینی ما را یا دکن و برکت این بر خانوادۀ تو باشد حضرت خواجه علاء الدین رحمۀ اللہ علیہ  
 روزی آمدند و بنده محزون بود فرمودند چرا حزین داری گفتیم معلوم شماست گفتند  
 که معنی این سخن چیست **س** با ذات نناده در صفایتم همه + موصوف صفت  
 سخره ذاتیم همه + تا در صفیتم جمله ما یکیم همه + چون رفت صفت عین حیاتیتم همه +  
 و این سخن حکیم غزنوی سنائی است هر کس معنی گفتند آخر بنده را پرسیدند که تو چه میگوئی  
 گفتیم این اشاره تجلی ذات است که ولخت فیه من روحی بیان آن می کن  
 بعد گفتند پس غم چراست مخرج جان تو کجا و ما کجا یکیم + و حضرت خواجه بنده را  
 فرمودند که صل من قطعك واعطاک من حرمتك واعف عن ظلمتک  
 مساوت بسیار است و معنی آنست که پیوند با آنکه از تو بریده است چیزیه  
 را که ترا محروم کرده است و چیزیه در وقت احتیاج بتوانده است و عفو کن  
 کسی که بتو ستم رسانیده است و این همه خلافت هوای نفس است و در حدیث  
 اند بسیار است و میگفتند که در حدیث است الفقراء اجلسوا الله تعالی  
 المقربون غایت القرب یعنی فقیران و صبر کنندگان بهشتیان خداوند  
 غرور صل در قیامت یعنی نیک نیک بر حمت او نزدیک اند و فرموده اند که فقر  
 و است اختیاری و اضطراری اضطراری افضل است زیرا که اختیاری حق است نسبت  
 دمی گفتند بپه فقر ظاهر و باطن کار تمام نمی شود و خواجه علاء الدین رحمۀ اللہ  
 گفتند که همه قرآن اشاره نفی وجود است و حقیقت متابعت سنت و محلیست  
 یعت مشکل است و درین اشارت است **س** از ان ماور که من را دم و گر باره  
 و بخشش + از انم که بر منم و از انم که در ناکردم + مراد ازین ماور طبیعت است  
 به تبرک اختیار خود و تفویض جزئیات و کلیات بخواه بتمام بی بنظر و بی

میسر میسر و ملازمین سخن که حسنات ابرار سیئات المقرین طاعت  
 که آن حسن نزد یک ابرار سیئه است نزد یک مقربان و میسر بودند و نگارنده  
 و قسم اند بعضی انواع ریاضات و مجاهدات همه از فضل اومی بنیاد و عمل را ملاحظه  
 نمی کنند و این طائفه زودتر بمقصود می رسند و حقیقت ترک ملاحظه العمل و پیر  
 میسر باید عمل را با مکن و لکن که این بهای مکن و خواجه ما رحمة الله علیه می گفتند که ما  
 فضل میایم و نیست کس بودیم که قدم در کوی طالب نهادیم فضل حق تعالی  
 بهمن رسید یعنی قطب و می گفتند بیست سال است که بفضل الهی به مقام بر صفت  
 مشرف شده ایم چنانکه بآن اشاره شد بآنکه تا در صفتیم جمله ما یم همه و از خواج  
 علامه الدین رحمة الله علیه سماع داریم که میسر بودند که حضرت خواج محمد علی حکیم تهرانی  
 و بعضی از تصانیف خود ذکر کرده اند در بخارا مجذوبه پیدا شود که ویرا چهارهنگ  
 از ولایت نبی صلی الله علیه و سلم نصیب باشد من بوده ام و می گفتند که دو کت  
 تا حجاز رفتم کسی که ویرا قابلیت این معنی باشد نیافتم و میسر بودند عین تیر که از ابر  
 علیه السلام گفت کتب آری کیفت سخن الموتی قال او کفر تؤمن قال بلی و لکن  
 لیطعن قلبی مراد از اطمینان قلب آن بود که ابراهیم مظهر صفات احوالی شود  
 و می گفتند این آیه لا تخافوا ولا تحزنوا و اولیاء الله لا خوف علیهم  
 و لا هم یحزنون بآن آیت که انما المؤمنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم  
 مناقض نیست زیرا که در آن آیه سبب خوف و حزن از اولیای نسبت و نماید  
 الوهیت و صفت جمالی حق است و درین آیه نسبت بنده و در آیه فمن یحکم  
 بالظلمة و یومن بالله مراد از ظلمت باسوی حق است سبحانه و میسر  
 روزه مانع ماست و نماز ما کانت ترا است و این بیت از ایشان باین فیه  
 ۵ تار و سه ترا بدیدم ای شیخ طراز به سنی کار کنم نه روزه دارم

در بے تو بوم نماز من جمله فجار + چون با تو بوم فجار من جمله نماز + و معنی آنست  
 که بعد از وصول بمقصود معلوم می شود که طاعتی که لائق حضرت باشد  
 نمی توان آوردن که معاقل را در حق قدره ای ما عظم و الله تعالی حق تعظیبه  
 و میفرمودند که اگر یار بے عیب خواهی پے یار ما فی و این بیت می گفتند  
 بندۀ حلقه بگوش از بنوازی پرود + لطف کن لطف که بیجان شود  
 حلقه بگوش + و می فرمودند که حقیقت اخلاص بعد از فنا دست میداد  
 تا بشریت غالب ست میسر نشود و این بیت میگفتند ساقی  
 قدمی که نیم مستیم + مخمور صبوریم + ما را تو با مان که تا ما +  
 با خورشید مستیم + پرستیم + لك الحمد یا ذا الجلال والاكرام  
 علی التوفیق والا تمسار والسلام

تمت الرسالة الانسية من تصنیف

مولا نا محمد یعقوب چرخي

رحمه الله

تعالى

ساله قدر سپین کلام خواجه خواجگان خواجه بهار الدین  
که خواجه محمد یار سنان نوشته اند از فرموده خواجه علاء الدین  
عطاری که از اجل خلفای حضرت خواجه اندر قدس سره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و ثنای بیحد و منتهای شکر و سپاس بی اندازه و قیاس  
 حضرت بادشاهی را جل ذکره که طالبان وصال مشتاقان  
 جمال او را دلیل وجود او هم وجود اوست و برهان شهود  
 او هم شهود اوست ۵ تو بدو بنشاس او را نه بخود +  
 راه از و خیزد و بی از خرد + تلطف با ولیا ملک غمر فوک  
 و لو تلطف با عدلک لها جدرک + وصلوات تعالیات  
 و تسلیات متوالیات حضرت نبوی را صلی الله علیه و سلم  
 که جمیع انبیا را پیشوای حق و همه اصفیا را زینهای مطلق است  
 ۵ خواجہ کوثرین و سلطان همه + آفتاب جان  
 ایمان همه + و خلفا و احباب او و بر محبان و بر کل اصحاب  
 و متابعان او اجمعین الی یوم الدین و بعد این کلمه چند است  
 از انقاس نفیس و کلمات متبرکه که حضرت حلیه صدر رسد  
 ارشاد و هدایت جامع لغوت و حضرات ولایت

۴  
افانکه سعادوت  
و صفاق بجهت اود ایدیا  
و نیسا اود اود اسطه  
روحانیت انقرون  
علی السید علی و علی  
سعدت مراد کونین  
عالم قیامت شهادت  
است و غیب با سوا  
عالم شهادت را  
عالم غیب میگیند  
و وجود علی کسی  
ایمان ثابتهست  
نخواهند و اسوا  
وجود عیار اود وجود  
نقداری شهادت

[illegible]

ملازمان قطب اهل حقیقت و عرفان منظر صفات ربانی  
 و مورد اخلاق سبحانی آنکه گشت بی کبر و ریاء و کینه  
 نور قدسی را رخسار آینه و وان لقاسم او جواب هر سوال  
 مشکل از وی حل شود بی قیل و قال و علی نفس و اوصافیه  
 لحسنه یفتی الزمان و فیه مالم یوصف و اردت له  
 مدحاً فما من فضله و تأملت لاجل منها قلت آینه  
 قدوة العارفين انسان عیون الحقائق وارث الانبیاء والمرسلین  
 شیخنا و سیدنا شیخ بهارالحق والدین محمد بن محمد التجاری المعروف  
 بنقشبند قدس الله تعالی روحه و طیب مشهوره و نور ضریحه  
 و نقضا بحیثه و الاقتراب سیرته و شمه الیست از لطائف معارف  
 که در خلال اقوال در مجالس صحبت علمی الدوام فی اللیالی و الايام  
 بر زبان مبارک خویش میگذازانند و بنده ضعیف محمد بن محمد الحافظ  
 البخاری و فقه امده سبحانه لهما بحب و برضا بعضی آن کلمات قدسیه  
 را از سر صدق و ارادت به نیت تبیین و استرشاد و ر قلم می آوردم  
 و اکنون بامر و اشاره اعزه و دوستان مستعنا الله تعالی  
 ببقائهم و ادامة بركاته بقاء کثیم حرفی چند از ان القاسم  
 برای تبرک و استیاس در قید کتابت و آورو تا چون طالبان صادق  
 و محبان جمیع باطلاع آن کلمات انتفاع گیرند چنان بود که گویا  
 شرف مجالست صحبت ایشان دریافتند و از ایشان سخن شنیدند  
 ذکر احوال و مقامات شریفه و کرامات و آثار عجیبه  
 که از مهدی نامتها ایشان گذشته است و اکثر من ان بعد

مدح و انساب  
 در وصف و تعریف  
 کلمات قدسیه  
 که از عالم قدس  
 در وقت صحبت  
 بر زبان مبارک  
 می افتاد  
 این کلمات را  
 بنویسید

که قدس را  
 از سر زده  
 بی و غیره  
 را از زبان  
 رده به صاحب  
 چونکه در آن  
 لایع بود و عقل  
 کتبیات  
 او حیرت فرود  
 یعنی آنچه اکنون  
 فی کتبه الخدوی  
 بکلمات شریف  
 قدس سر  
 المراد بالیون  
 انطباق

و چنانچه است اگر چه در نیوقت قوی در خورست و پسندیده نازنیم است

ریاض احوال عجیبہ ایشان ششم بہشام جان طالبان صادق برسد

و دایمی و جانهای ایشان را از آن استراحتی حاصل نباشد و بجز

عند ذكر الصالحين تنزل الرحمة و فكر ان اميد وصول الفضل الي

و نزول فیض نامتناهی ایش را دور نیوقت پرین مقدار اختصار

افتادہ حدیث معجز تیر و شمس میں کم گوی کہ نیست و غرور او

گفت عقل سودا خوش زبان ختم کن تو باقی را بیکم هست

بر تو منو کل غیور لالا می + و خود سخنان این طائفه کا از روش و حال

نه از حفظ و قال بحقیقت چنانکه اهل بصیرت گفته اند فقہ الله اکبر

و برهانہ الاظهر است و یقینی کہ اہل بصیرت از امتناع در سخنان

این طائفه بجاصل آید اقوی و اعلی بود از یقین که بشماره خوارق

عادات باشد از اینجا گفته اند **موجب بیان** نباشد **موجبات**

سوی جنسیت کند جذب صفات و معجزات از سیر قد و شصت

وی جنسیت پی دل بردنست و چون سخنان این طائفه از تجلی

امام آقہی بود و صفت آن سخن را کہا ہی در زبان نتوان آوردی

كبرياؤه يمدد الله الذي جعل الانسان الكائن مع علم الملك

ادارتس یقاوتنویها بانفاسه الفلک و بانیمه بعض

سنگران قرآن را با طیاره اولین خوانند و فیض به کثیر او میدهد

کثیر السبب نشان این طائفه کفیل مصر العجوبین و بلاد علی العجوبین است

هـ هرگز افسانه بخوانا افسانه است و آنکه دیدش نقد خود و روانه است

بہ نیک است و لقبی خان بنو  
قوم موسیٰ را بخون بود آب بیدو



319

012

۱۱

1

2

پہلے

١٠

5

1

۱۰۰

دشمن این حرف این دم در نظر  
 شد مثل سرنگون اندر سفر  
 که تو مودی را ز جوی را ز جوی  
 جان فشان خون بگری باز جوی  
 بقدر تصفیة دل از علائق و عوائق و شواغل و بر مقدار تامل بسیار  
 در سخنان ایشان فهم معانی ظاهره تخم فهم معانی خفیه پیگرد و جمال  
 فهم حقیقت روی می نماید با آنکه سخنان این طائفه که از عالم علم و معرفت  
 و حیا نیست نه از علم درست و بیان از طور نیست که بر حق از آن  
 طور بلسان علم و عبارت یا بلسان ذوق و اشارت سخن گفتند  
 بحقیقت شرح آن با کسی که بدان نرسیده است نتوانستند گفت  
 و ما قدر الله حق قدره و ما زاد بیاذهم غیو ستره فان الامر اب  
 عنده بغیر ذائقه ستره و الاظهار بلیغ و اجل لا استخفاء و مقصود  
 گویند گمان جزیه تبیی و تشویقی بیش نبود زیرا که این نوع سخن طلب  
 طالبان را قوت و بهر و بهت ایشان را قوی گرداند و اگر کسی را  
 در سر پنداری بود و در دم شکنند تا فضل دیگران و افلاش و بینی  
 سخن بعضی از مشایخ است قدس الله تعالی ارواحهم لا تزن الخاق  
 بهیزانک وزن نفسک بهیزان الصدیقین اتعلم فضله و افلاک  
 شیخ شهید محمد الدین بغدادی قدس الله روحه و عاسیک و میفرمود  
 کار تو بعلت نیست مرا ازین قوم گردان یا از نظار گریان این قوم  
 گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم نظم گر نیم مردان ره را هیچکس  
 ذکر ایشان کرده ام اینهم نه پس اگر نیم ایشان از ایشان گفته ام  
 خوش و لم کن قصه از جهان گفته ام و شیخ امام عارف ربانی ابو یعقوب  
 یوسف بن ایوب همیانی را قدس الله تعالی روحه پرسیدند چون



این طائفه روی در مقام نقاب آزند چنانچه تا بسلاست ما نینم فرمودند  
 هر روز از سخنان ایشان بخوانید و یکی از صد یقین میفرماید کسی باید که  
 از گوید تا من شنوم یا من گویم و او شنود اگر در جنت گفتگو سے  
 او نخواهد بود و مرا بجنّت چه کارا قنّاس جذوات سوا حید از انقاس طیب  
 ایشان توان کرد و من احسن قولاً من دعا الى الله و عمل صالحاً كسره

گر ندارم از شکر خزانم هر	این بسی بهتر که اندر کام زهر
آخرم زان کاروان گردی سید	قسم من زان رفنگان دردی رسد
لفظها نسبت باو قشورست نیک	پیش دیگر فیهام غرست نیک
آسمان نسبت بعرض آمد فرو	ورنه بس عالمی ست پیش خاک تو

و این کلمات قدسیه اگر چه قصیر البیان است کثیره المعانی است و بقلیل  
 بیدل علی کثیر و المجرعه تنبی عن القدر قرة الکبار شیخ بزرگوار شیخ  
 عبد الرحمن سلمی نیشاپوری قدس الله تعالی روحه که مصنف حقائق  
 النفسیه و صاحب کتاب طبقات مشایخ اند قدس الله تعالی ارواحهم و غیرها  
 در کتاب طبقات از هر یک از ان مشایخ کبابه تقدار نسبت سخن و  
 کما بیش ایراد فرموده اند همان مقدار را در نظر اولی الابصار و این پیش  
 و اعتبار دال بر سیرت و طریقت و علم و حال آن بزرگوار گردانیده اند  
 و در ان چند سخن بیان بعضی از علوم و معارف ایشان که اساس  
 سیر و سلوک بران است کرده اند و لنافیه اسوق حسنة  
 فی قلب الکلالة مع الله و له علی المرام و حاصل آنکه

در نیاید حال سخته بیخ خام	پس سخن کوتاه باید و السلام
---------------------------	----------------------------

به آنکه این کلمات قدسیه را در بعضی از مواضع احتیاج باندک شرحی

افتد اولی ترین آن بود که آن شرح باستعانت واستمداد از کلمات مشایخ  
 و انفس انفسه اهل الله باشد فان کلام المشایخ نفس بعضه بعضا  
 و در میان دو سخن که شرح و مشروح دایره در خط کشیده شود تا فصلی باشد  
 بر مبنی از وصل زیرا که سه جمله معشوقست و عاشق پرده زنده معشوقست  
 عاشق مرده و این ضعیف در خود نمی بیند که بر نمی خیزد اقدام نماید اما بحکم اشاره  
 شریفیه قدوه اهل الله صفوه اصحاب الانبیاء سدر باب الطریقه موضع نور اهل الله  
 اسوه طالب الیقین خدمت خواجه علاء الحق و الدین محمد بن محمد البخاری اشهر  
 بعطار اطفال الله تعالی مدته حیات و افاض علی المسترشدين انوار برکات و درین جهت  
 در ملازمین مجموعه شروع افتاد اگر بدو همت و نظر قبول ایشان زیاده گرد و اعظم  
 این سخن را چون تو سبدا بوده اگر فزون گردد و تواسش افزوده و دیده غیب چو غیب  
 او ستاد و کم سبدا از جهان این دید و داد و شرح توحیف است با اهل جهان به پیچ و راز  
 عشق باید در نهان و لیک گفتیم و صفت تو تار و برید و پیش از آن که فوت آن حیرت خیزد  
 باشد که درین گفتن و نوشتن و جو این ضعیف در میان نباشد و این جمع و تالیف  
 برکت دعوات صالح صاحب نظران سبب درجات قربت گردد و به سبب آنکه لحو  
 و القوه ففی تلك الکلمات القدر سببه سلامتی و انقیاد احکام و رعایت تقوی و عمل  
 بعزیمت و در بودن آن رخصت با بقدر قوت همه نور و صفاست و رحمت است  
 و واسطه وصول بدرجات ولایت بمنازل و مقامات شریفیه اولیا را بشمار پرورش  
 این صفات میرسد آنچه حضرت خواجه مقدس الله روحه درین کلمات فرموده اند  
 اشاره بآن نفسی است که ایشان را از حضرت خواجه بزرگ خواجه عبدالحق غجدوانی  
 قدس الله تعالی روحه رسیده است در مشاهده و واقع که حضرت خواجه مارا  
 قدس الله تعالی روحه واقع بوده است در مبادی جذبات و غلبات احوال ایشان

این سخن را چون تو سبدا بوده اگر فزون گردد و تواسش افزوده و دیده غیب چو غیب

و این واقعه در آن شب بوده است که بسه فرار از مزارات متبرکه رسیده اند و در آن سیر و جبهه  
 مزار متبرکه که در نواحی بخارا است و منسوب به حاجه محمد بن واسع رضی الله عنه بوده است  
 از کبار تبع تابعین اند و رسیدن ایشان به بلاد ماوراءالنهر نقل صحیح ثابت شده است  
 و ام حضرت خواجه بزرگ حضرت خواجه ماکدیل سمرقاندی واقع این بوده است که قدم  
 در غریمت زنی و از رخصت نمودن و رباشی و متابعت سنت کنی و از بدعتها اجتناب نمائی  
 و دیگر سخنان فرموده اند که بهر سلوک و وسط و نهایت تعاق دارد و حضرت خواجه  
 ماکدیس امده روحه علی الدوام در سلوک از سر تحقیق به آن امر با و وصیتها عمل میکردند  
 و اینانیت حق سبحانه و تعالی نتیجه عمل بهر وصیتی در خود مطالعه می نموده اند و بر وجوب آنکه  
 در آن واقعه ماسور بودند و بعد از غریمت باز که علانیه عمل نکرده اند و بواسطه عمل به آن وصیتها  
 ترقی در احوال باطنی خود مشاهده می نموده اند قصه شرح آن واقعه و سایر احوال مکررات غریبه  
 ایشان در مقامات ایشان مسطور است که بعضی از عوذه اصحاب مخلص احباب متدینا امده باقیانهم  
 و ابیهم و او منهم مجمع و مایع آن قصدی نموده انشاء الله العزیز که علی اکمل الوجوه  
 و اجملها تمام گردد و بدین نشر آن مقامات گوشها و زبانهای محبان و مخلصان  
 بنور و معطر شود و حضرت خواجه ماکدیس امده روحه در طریقت نظر قبول بفرزندی  
 از خدمت شیخ طریقت خواجه محمد بابا ساسی است که ایشان از خلفای حضرت عزیز آن  
 خواجه علی را مینویسند و ایشان از خلفای خواجه محمود انجیر قنوی اند و ایشان از خلفای  
 خواجه عارف ریوگری اند و ایشان از خلفای حضرت خواجه بزرگ عابد الخالق غفرانی  
 قدس الله تعالی را و اعم و نسبت ارادت و صحبت و تعلیم آداب سلوک تلقین کرا ایشان را  
 بنزد است آئینه سید کلالی رحمه الله علیه که از خلفای خواجه محمد بابا اند که آن نسبت تربیت  
 حضرت خواجه ماکدیس امده تعالی روحه در سلوک بحقیقت از روحانیت خواجه بزرگ خواجه  
 عبدالخالق غفرانی است قدس الله تعالی روحه چنانکه شمه از آن در بیان آمد و حضرت خواجه

عبدالخالق محمد وانی از خلفای امام ربانی شیخ ابو یعقوب یوسف بهمانی اند و امام ابو یوسف  
بهمانی را در تصوف انتساب بشیخ طریقت شیخ ابو علی فارمدی طوسی است که از کبار شایخ  
خراساند و حجة الاسلام امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان است و شیخ ابو علی  
فارمدی را در تصوف انتساب بشیخ بزرگوار ابو القاسم گرگانی طوسی است نسبت  
ایشان بسبب واسطه بسید الطائفة شیخ جنید بغدادی می پیوند و دیگر نسبت شیخ  
ابو القاسم گرگانی در تصوف بشیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی است که پیش از شایخ  
و قطب زمان خویش بودند و چون در آن عهد های گذشته صاحب دو کتاب حقیقی که کمالان  
راه و سالکان طریق انتخاب اند بسیار می بوده اند و در ویرانی اخیر کمتر بل غرض اکثر  
گشتند و از هر وقت بودی که طالبان صادق بعد از آنکه در صحبت و متابعت  
یکی از کبریین و مقتدایان اهل یقین مرغ روحانیت ایشان از میخانه بشریت بواسطه  
تسلیم تصرفات آن بوقت را کجی بیرون آمده بودی بسی از کمالان مکمل دیگر نظر تربیت  
و قبول یافتن می و بشر ف صحبت و سعادت خدایت ایشان رسیدند و فی انوار علوم  
و معارف احوال ایشان اقتباس کردند و بسبب این انتساب در تصوف و علم باطن  
متعدد و متضاعت شدی و شیخ شهید شیخ محمد الدین بغدادی قدس احد تعالی روحه  
اشاره باین معنی فرموده اند که در سنده علم باطن هر چند واسطه پیشتر آن استاد عالی تریز که  
شایخ که مقتبس از انوار حقیقت اند از شکاکات نبوت هر چند انوار باطن ایشان را  
اجتماع پیشتر راه بر طالب بواسطه آن روشن تر که نور علی نور دهدی الله لنوره  
من یشاء و از اینجا است که همه شایخ را اتفاق است که معروف کرنی را قدس تعالی  
روح که سلسله اکثر شایخ باومی پیوند و انتساب در علم باطن باین طرف نیست سبب بر او  
طائی است قدس الله تعالی روحه که نسبت او در معنی عجیب جمعی است  
و او را بحسن بصیرت رضی الله عنه و او را به امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه

در تصوف و علم باطن  
انتساب بشیخ  
ابو یوسف بهمانی  
است

وایشان را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و دیگر معروف کرخ را انتساب  
 باطن به امام علی بن موسی رضا است رضی الله تعالی عنه وایشان را به پدر خود امام  
 موسی کاظم رضی الله عنه وایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله عنه و طریقه  
 ایشان طریقه اهل بیت است ابا عن جد رضی الله عنهم اجمعین چنانکه مشهور است  
 و سلسله ای به اهل بیت از رضی الله عنهم در علم ظاهر و علم باطن علما و کبرا است و یکی  
 عنهم بیان لغزتها و نفاستها و تعظیما نشانها سلسله الذریب نامند و شیخ ابوالحسن  
 خرقانی را انتساب در تصوف بساطان العارفین شیخ ابونزید بسطامی است  
 قدس الله روحه و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابونزید است  
 و ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابونزید بهرتی بوده است و شیخ ابونزید را  
 انتساب به امام جعفر صادق است رضی الله عنه و تربیت ایشان هم از روحانیت  
 امام جعفر است رضی الله عنه و بنقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابونزید  
 بعد از وفات امام جعفر است رضی الله عنه و امام جعفر را انتساب در علم باطن  
 بدو طرف است یکی به پدر خود امام محمد باقر رضی الله عنه و امام محمد باقر را به پدر خود  
 امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی رضی الله عنهم و امام زین العابدین را  
 به پدر خود سید الشهدا حسین بن علی رضی الله عنهم و سید الشهدا حسین بن علی را  
 به پدر خود امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و امیر المومنین علی را بحضرت  
 رسالت صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه اجمعین و دیگر امام جعفر را انتساب  
 در علم باطن به پدر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است رضی الله عنهم  
 و قاسم بن محمد از کبار تابعین است و از فقها و سبعة است که در بیان تابعین است  
 و آراسته بعلم ظاهر و باطن و قاسم را رضی الله عنه انتساب در علم باطن بسلمان فارسی  
 است رضی الله عنه و سلمان فارسی با وجود در یافتن صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شرف سلمان بن ابی

انتساب در علم باطن یا ابو بکر صدیق رضی الله عنه نیز بوده بعد از انتساب بحضرت  
رسول صلی الله علیه وسلم و همچنین اهل تحقیق بر آنند که امیر المومنین علی رضی الله عنه  
بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از خلفای رسول صلی الله علیه وسلم که بر امیر المومنین  
علی رضی الله عنه مقدم بوده اند هم به نسبت باطن تربیت یافته اند و شیخ الطریق  
شیخ ابوطالب مکی قدس الله روحه در کتاب قوت القایب فرموده است که وظایف  
در هر عصری الی یوم القيمة در مرتبه و مقام نائب ستاب حضرت ابو بکر صدیق است  
رضی الله عنه و آن سه دیگر از او تا ده که فرود تر از قطب اند در هر زمان نائب ستاب  
آن سه خلیفه دیگر اند حضرت امیر المومنین ع و حضرت امیر المومنین عثمان و حضرت  
امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بر مثال یقین و صفت و حالت  
ایشان اند و آن شش دیگر از صدیقان که صفت ایشان است که بهم یقوم  
الارض و بهم یرزقون و بهم یدفع البلاء عن اهل الارض و بهم یطهر من  
در هر زمانی نائب ستاب آن شش دیگر اند از عشره مبشره و رضوان الله تعالی عنهم اجمعین  
و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اواخر حیات خطبه فرمودند و در آن خطبه چنین  
گفته اند اما بعد قال الله عز وجل اتخذوا حباکم خلیلاً و لو کنت متخذا احدا  
خلیلاً لاتخذت ابا بکر خلیلاً و در حدیث دیگر فرموده است ان الله عز وجل  
اتخذ ابو اسلمه خلیلاً و موسی خلیلاً و استخذ فی حبیب الله قال و عزتی و جلالی  
لا یثرون حبیبی علی خلیلی و معنی و مضمون این دو حدیث آنست که اهل حبیبیت  
و از باب تحقیق گفته اند خلعت عبارتست از دو مقام یکی نهایت مرتبه محیی و این معنی است  
در حدیث دوم و دیگر نهایت در جلال مراتب محبوبی و مراد این معنی است در حدیث اول  
و همچنین با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درین مرتبه شرکت نیست لفظ  
مقام محمود مشعر باین نهایت است و مبنی باین درجه کمال است و آنکه فرموده الله

علیه و سلم اگر کسی را درین مقام خاص با حسن شرکت بودی ابو بکر را بودی دلیل است  
بر آنکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه بحسب ولایت و علم باطن که علم باطنه است کمال و فضل  
و اعظم او کیا است بلکه افضل همه صدیقان است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله  
است و کبری اهل بصیرت را قدس الله تعالی ارواحهم بین معنی اجتماعیت و این معنی  
بجلی دفع خیال کسانی می کند که برخلاف این اعتقاد دارند و افضلیت او را تاویل  
بر وجه دیگری کنند از آنچه مذکور گشت از احوال حضرت خواجه ماقدر الله تعالی سره  
درین محل و از بیان سلسله مشایخ قدس الله ارواحهم معلوم گردد که ایشان را  
طریقه اولیایان بوده است و بسیار از مشایخ ایشان که درین سلسله مذکور اند  
اولیسی بوده اند و معنی اولیسی اینست که حضرت شیخ طریقه شیخ عطار قدس الله ارواحهم  
گفته اند که قومی از اولیای الله عز وجل باشند که ایشان را مشایخ طریقت و کبر حقیقت نیست  
اولیایان نامند و ایشان را در ظاهر حاجت پیری نبود زیرا که ایشان را حضرت رسالت  
صلی الله علیه و سلم در حجره عنایت خود پرورش میداد پس بواسطه غیری چنانکه اولیای  
وادرخی الله عنه و این عظیم مقام بود و پس عالی تا که را پنجار سازند و این دولت  
بکه روی نماید لا فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بسیار  
از مشایخ این طریقی را در او ان سلوک توجه باین مقام بوده است چنانکه شیخ  
نیز گوید شیخ ابوالقاسم گمگانی طوسی را که سلسله مشایخ ابوالجناح نجم الدین الکریمی  
قدس الله تعالی ارواحهم ایشان می پیوند و از طریقه شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن  
خرقانی اند قدس الله تعالی ارواحهم در ابتدا ذکر این بود که علی الدوام گفتی اولیسی  
و در طریقی سلوک ارواح مقدسه و سائط اند در حصول فیض بانی و تجلیات روحانی  
اما در طریقی جذب به که طریق وجه خاص است هیچ واسطه در میان نبود و مقصود از ذکر  
لا اله الا الله توجه بوجه خاص است که ضروری همه موجودات است و التوجه و اعتصام

بصفت قیومیت است چنانکه عطار قدس الله سره می فرماید غزل

پای تاسرچین فلک سرگشته ایم یک نفس فارغ سبا شیار طلب لطف تو خورشید و ما چون سیاه ایم گر نگاراری حق همسایگان و دلش هم ده گرچه بیگاه آید ایم در تو گم گشت دوزخ و دینار شد و در بدم ورنیک هم زمان توام بو که در گیر دیکمی از حد هزار	بادشاه دلدل بخون آغشته ایم گفته من باشا ایم روز و شب چونکه با لطف چنین همساییم چون بود جهان بخش بے همسایگان رہبرم شوزانکه گمراه آیدیم هر که در کویت بدولت یار شد سبتلامی خویش و حیران توام نیستم نو سید و هستم سبے قرار
---	--

چون سالک را بهر دو صفت جلال و جمال پرورش دهند جلال او را جمال او و جمال او را جلال باشد و راستی لای خوف رجا بود و در غلبه جا خوت باشد و درین آن زمان که مظهر صفت جلال گردد بصفت جمال توجه تواند نمود آن نظر سلطان العارفین ابو یزید قدس الله تعالی روحه بر مرید البوتربا بنحشی نظر جمال بود و بهر سبب تجلی ذات و آن مرید بصفت جمال پرورش یافته بود و اگر بهر دو صفت پرورش یافته بود او را قوت کشیدن باران نظر سلطان العارفین بودی و وجود بشیریت او متلاشی نگشته وقتی با محمد زاهد که در ویش صادق بود و در صحرائی بودیم بکارسه بیرون آمده و تیش ما با او در حالتی پدید آمد تیشها را گذاشتیم و روی دران سیاهان آوردیم و با هم از هر نوع سخن میگفتیم تا سخن بدینجا رسید که سخن در عبودیت و فدا میریت او گفت فدا تاجه باشد گفتیم تا نمانتی که اگر در ویش را گویند ترا می باید مردن فی الحال بهیرو درین زمان گفتن صفت در من پدید آمد که روی به محمد زاهد کردم و گفتم بهیرو فی الحال محمد زاهد پیفتاد و روح از وی بجلی مفارقت کرد و مدتی برین صفت بگذشت تن او



بعد از مفارقت روح به فتاده بود پشت بر زمین و روی در آسمان و پا سوی قبل  
از چاشت تا نیمه روز در آن روز هوا بغایت گرم بود و آفتاب در برج میزان بود  
از آن صفت قوی مضطرب شدم و نیک استیج گشتم در نزد یک آنجا سایه بود  
زمانی در آن سایه در تخیل شستم و باز از آنجا بروی آدم و در روی وی نگاه کردم  
رنگ او از اثر گرمی هوا سیاهی میزد و حیرت من زیاده شد ناگاه در آن حالت الهامی  
بیل من رسید که بگو مجرا را زنده شود سه بار این کلمه را گفتم اثر حیوة در آن ظاهر شد گفتم  
و در اعضای وی حرکت پدید آمد و در همان ساعت زنده شد و بجال اصل باز آمد و بخت  
امیر رسید کلال رفتم و آن قصه را بر ایشان عرض کردم چون در انشای قصه گفتم روح  
از بدن او مفارقت کرد و من استیج شدم امیر فرمودند ای فرزند چادران حالت نگفتی  
زنده شو گفتم الهامی بیل من رسید تا چنین گفتم و او بجال خود آمده آبل تحقیق گفته اند چادر  
بهرو و صفت جمال جمال سالک را وقتی بود که بحقیقت محبت ذاتی رسید و یکی از علامات رسیدن  
به محبت ذاتی سالک آن بود که جهات صفات مقابله محبوب همچو اغزاز و افلال و خضر و زعفران و نزدیک  
سالک یکسان بود و نیز آبل تحقیق گفته اند یعطی الحق سبحانه المحبوب من اولیاء

فی الدنیا و اول یعطی اهل الجنة فی الآخرة و هو قوله کن فیکون تلك الکلمة صورة الارادة

الکلیة و در صفت زیتمام است آنچه گفته اند	و نظم چون چنین خواهی خدایه به چنین
سید به حق آرزوی متحققین	کان الله بوده درامنه
تا که کان الله پیش آمد جبراً	اما کمال معرفت و کمال ادب اقتضا

آن که نمک آن ولی محبوب ارادت خود را تابع ارادت حق سبحانه و تعالی گرداند  
دارد حق را تابع ارادت خود و نسازد و بشناسد که آنحضرت تبعیت را نشاید و  
اگر این صفت از وی ظهور کند بی اختیار وی باشد یعنی از خواست امتناع نماید

چون و گو را هست قدرت از آنکه	بهر جسته باز گرداند راه
------------------------------	-------------------------

و نیز گفته اند که اولیا را بعد در وقت ظهور مثل این صفت عیسوی المشرق باشند  
 یعنی آن مرتبه زنده گردانیدن ایشان را بواسطه روحانیت عیسی باشد علی الصلوة  
 والسلام سلطان العارفین ابو یزید قدس الله تعالی روحه مورچه در زیر قدم مبارک  
 او سپرده شد از گشته شدن آن مورچه متاثر گشت الهامی بدل او رسیده  
 که در آن مورچه دم در دم او در میزد مورچه زنده شد در آن حالت ابو یزید عیسوی  
 المشرق بودند و نیز گفته اند که کاملان اولیا را بعد از نصیب تمام ست از نور حیوة حقیقه  
 که صفت ذاتیه جناب احدیت است و عکسی از آن بر فطرت سلیمه انسانیست یافته  
 است ایشانند که بر طهارت فطرت اند و از ظلمات طبعیت و صفات بشریت  
 که تغییر کننده آن فطرت است خلاص یافته اند و چون ایشان از نور حیوة حقیقه  
 بهره تمام دارند باین نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و نیات و اعمال و احوال  
 مخفی خالق مطلع می شوند بطریق فراست و از سطوح هیأت و اوضاع بدنیه آن  
 مخفی را درک می کنند و دیگر هم باین نور حیوة حقیقه که نور الهی است و لباس  
 طالبان استعداد زنده می گردانند و آن زنده گردانیدن بحیوة حقیقه شریف است  
 از زنده بحیوة حسیه آن زنده گردانیدن بحیوة حسیه و مظهر احوالی حسی شدن کمتر  
 وقوع وی در میان اولیا را الله و عظیم تر است در نفوس خلق بدان انتفاع نمودند  
 منها همه و در افتادگی های خلق از آنست که خود را دور می اندازند و باختیار بار خد  
 زیاده می کنند و در قصور در فیض الهی نیست خدمت امیر سید کمال تمایل می نمودند  
 می فرمودند که تا نم تعلقات دور نشو کوزه وجود شائسته آن نشود که او را در خدمت  
 درست در آرد و باز چون کوزه را در خمدان تصرف در آورند بعضی از آن خمدان  
 درست بدر می آید و بعضی شکسته و این به نسبت ظهور ارادت از نیست و با  
 این همه آنرا که شکسته بیرون آمده است فی الجملة هم ایسی هست که دیگر بار او آرد و سائر

و با کمالی دیگر یار کنند و کوزه سازند و بار دیگر بخوان برین تا باشد که این بار درست بیرون آید  
و میفرمودند که اسیر در آخر حیات سه شب از روز روزه بقبله متوجه نشسته بودند و با کسی  
سخن نمی گفتند بعد از آن سخن آمدند و شکر گفتند و فرمودند مقصود ازین توجه آن بود  
که شناخته شود که این در را قبول باز می کنند یا بر دوا و لیا را بعد از حکم آیه اللهم البشري  
في الحسوة الدنيا في الآخرة الآية هم در دنیا در وقت رفتن از حق سبحانه و تعالی  
بشارت می بود و قبول و غفران و دیگر آنچه فرمودند همه در وقت او گویا الی آخره بنا بر  
آنست که هر چند بنده را صفت اختیار و خواستهای طبیعی کمتر می گردد و وجود بشریت  
بیشتر نفی می شود و از آن نفی قرب بنده بحق سبحانه و تعالی زیاده میگرد و زیرا که گفته اند  
قرب حق دوری تست از بود و خویش + بی زیان خود نیابی سو و خویش  
و بمقدار نفی اختیار بنده را با حضرت الوهیت موافقت و نزدیکی بر تقدیر او بیشتر می شود  
و بمقام رضا و سعادت نزدیکتر می گردد و همواره بنده بواسطه ترک اختیارها و خواستهای  
گوناگون طبیعی و محو گردانیدن آن صفات و تعینات بشریت از خود دور در جرات  
قریب ترقی می نماید تا چون بدرجه اعلی بی اختیار می رسد و او را بحقیقت هیچ  
خواستنی نماند نگاه از حقیقت بشریت ندوده و عبودیت ترقی تواند بود شائسته آن  
تواند گشت که تصرفات جذبات الوهیت او را بمرتبه الفنا فی الله و البقاء بهر سبب  
که اول درجات ولایت خاصه اوست و سنتهای سیر الی الله است و سبب سیر فی الله است  
عجائب این طایفه را نهایت نیست و سلوکی که عبارت از سیر الی الله غالباً بحکم سنت الهی  
شرط این جذبه است که در سیر فی الله است نه آنکه هر که علی القطع طلب کند یا بدین سلوکی

کند به مقصود در سیر فی الله	نه هر صدف که فرو خورد قطره باران
درون سینه گوشت جایی نماند	صدف نباید و باران مجبور و چندی نماند
هنوز نیست محقق که می شود یا نه	خلیل بطاع فنا فی الله است

کثیر و اما الوصلون قلیل در هر صد نفر دُرستیه نبود دین دولت هر سیه گلیه نبود	خواصان را اگر چه سیه نبود در عمر بنا و آرنجنان می افتد و این سیر فی امد را مقام وصول
---	--

خوانند و در سیرالی اشد سیر عاشق است بمعشوق و در سیر فی امد سیر  
معشوق است در عاشق و این سعادت بعد از فنا صفات بشریت بی اختیار  
حقیقی میسر گردد چنانکه در هر دو عالم او را هیچ مرادی و خواستی نباشد جز او و این  
بی اختیاری حقیقی بواسطه بی اختیاری در تسلیم و لایت شیخ بود تسلیم ارادت  
شیخ زردبان تسلیم احکام قضا و قدر است چون اینجا از عهده تسلیم بیرون آید آنجا تسلیم  
تواند بود و چون از عهده تسلیم در تصرفات و لایت شیخ بیرون آید تن غرت از  
پیش جمال حقیقت بکشد و قاصد بقصد و مرید بمراد رسد قال الجنید رضا  
الاتصال بالحق بقدر کالاتصال عن الخلق و منها اثر توجیه بر روحانیت  
اولین قرن رضی الله عنه انقطاع تمام و تجرد کلی از علایق ظاهری و باطنی بود و هرگاه  
که توجیه بر روحانیت قدوة الاولیا خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس امد روحه نموده شدی  
اثر آن توجیه ظهور بی صفتی محض بودی و هر چند در آن توجیه سیر افتادی هیچ اثری  
و گردی و صفتی مطالعه نمی افتاد و چون وجود روحانیت در انوار حقیقت بی نهایت  
محو شود هر چند آدمی از خود وجودی طلبد و آنچه سرایه ادراک است از خوشیستن بچوبیز بی  
و بی نهایتی چیزی دیگر بنیادین سخن را وقتی می فرمودند که از بنیادی سلوک و احوال  
خود حکایت میکردند و توجیهات خود با روح طیبه شایخ کبار رضی الله عنهم و ظهور را اثر  
هر توجیهی را در بیان می آوردند گفته اند اولیا را امد مختلف اند بعضی بی صفت اند و  
بی نشان و بعضی بصفت اند و بعضی از صفات نشان مند گشته اند مثلاً گویند ایشان  
اهل معرفت اند یا اهل معامله اند یا اهل محبت اند یا اهل توحید اند و کمال حال و نهایت

<p>درجات اولیا را در بی صفتی و بی نشانی گفته اند بی صفتی اشارت به کشف ذاتی است که مقام پس بلند است و درجه پس شریف است و عبارت و اشارت از کنه آن مرتبه قاصر است و این سخنان نسبت به متوسطان است که ادراک به صفت می توانست کرد و نسبت حال</p>	
<p>مستریان که از ادراک قاصر اند نظم ذاتش اندر هستی خود بی نشان چاره جز جان فشانی کس نیافت در نهان جوئی عیان آنکه بود آن زمان از هر دو بیرونست او هر چه خواهم گفت اوزان برتر است</p>	<p>برتر از علم است و بیرون از عیان ز و نشان جز بی نشانی کس نیافت که عیان جوئی نهان آنکه بود در هم جوئی چو بیچون است او صد هزاران طور از جان برتر است عجز از ان همراهش با معرفت</p>
<p>گویند در شرح آید و نه در صفت و کمال این مرتبه بی صفتی حضرت سیدالمرکین راست صلی الله علیه و سلم و همه انبیا و اولیا علی حسب مراتبم خوشه چینان خیرین سعادت اویند و با ستم و از باطن مقدس او در درجات این مرتبه ترقی می نمایند و مقام محمود که مخصوص بحضرت اوست صلی الله علیه و سلم اشارت بکمال این مرتبه است و از خواص تنبیهی صفتی آنست که صاحب این مرتبه از اهل تکلیف بود و از صحبت قلب بصحبت متقلب قلب پیوسته باشد و جمیع صفات و اخلاقی الهی متخلقی و متصفه گشته باشد و متصرف بود در احوال باطنی دنیا برین احوال الوقت گویند و از صفت بصفت با اختیار خود انتقال تواند نمودن و از بقایای وجود بشریت بکلی صافی</p>	
<p>شده باشد و ازین معنی گفته اند لیک صافی فارغ است از وقت حال بسته بر رای جهان آرای اوست</p>	<p>صوفی این الوقت باشد در مثال حالیا موقوف غم و راسخ اوست و منها حدیث اجمعوا و ضوع کم</p>
<p>جمع الله شملکم اشارت است بآنکه وضو باطن را با وضو ظاهر جمع کنند</p>	

تا استقامت باطن بجا صلا آید و استقامت باطن آنست که در جنب کار توحید  
 همه تعلقات روحانی و جسمانی منفی گردد و نفی آن همه تعلقات استقامت احوال  
 و دلیل بر استقامت احوال استقامت افعال است که امثال امر و نفی خداوند  
 و تعظیم فرمانهای حضرت او جل ذکره است و جز با استقامت افعال استقامت  
 احوال معلوم نمی گردد و در وند راه راه آئینه روش و کوشش می باید تا کار او بجا  
 رسد روش یعنی رعایت ادب با اهل الله و کوشش یعنی سعی نمودن در کارهای  
 حق سبحانه و تعالی و عمل کردن با آنچه او را معلوم شده است هر چه میگوید از لوازم است  
 بآن عمل کنیم بعد تقوون ما لا تفعلون کاری مشکست فانه کونی اذ که که  
 ذکر حق سبحانه و تعالی یاد کرد و است بدان هر آیتی که مذکور است و هر چه دیده شد  
 و دانسته شده همه غیر است و حجاب است بحقیقت کلمه لا آنرا نفی باید کردن و دانسته  
 شود که شرط اعظم سلوک است بی تصرف عدم در وجود سالک که آن تصرف عدم  
 از نتیجه جذبه الهیه است بجمال میسر نگردد و دوتون یعنی برای آنست آنرا آن جذبه  
 مطالعه کرده شود و آن اثر در دل قرار گیرد و در رعایت عدم در ذکر قلبی برای جمع ذم  
 متفرقه است و در ذکر قلبی چون عدم از نیست و یک بگذرد و اثر ظاهر نشود و دلیل بر  
 بر بجا صلا آن عمل و اثر ذکر آن بود که در زمان نفی وجود بشریت منفی شود و در اثرات  
 اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد آنکه خداوند جل ذکره در کلام مجید  
 میفرماید ما عندکم ننفد و ما عند الله باق در معنی این آیه چنان باید دانستن  
 که اعمال صالحه و افعال حسنه که از اهل ایمان در وجودی آید وقتی عند الله میگرد  
 که در محل قبول حضرت او جل ذکره افتد و علامت قبول عمل نفی شدن وجود بشریت  
 است در آن عمل و ظاهر شدن اثر تصرفات جذبه الهیه است بدان و تفک الله تعالی  
 در تمهید بعضی از این فوائد که اهل بصیرت روح الله را و هم گفته اند مقصود از هر چه خداوند

ذکر خداوند است عزوجل و بسعادت عظمی کسی رفتند که ازین عالم انس و مجبت حق سبحانه و تعالی  
بر روی غالب بود و غلبه انس و مجبت او جزید و اتم ذکر او عزوجل نبود اصل سلما فی کلمه  
لا اله الا الله است و وی عین ذکر است و همه عبادات دیگر تاکید این ذکر است و روح نماز  
تازه کردن ذکر حق است سبحانه بر دل سپیل بیست و تعظیم و مقصود از روز که شش روز است  
تا چون دل از فراحمت شمعوات خلاص یابد صافی گردد و قرارگاه ذکر شود و مقصود از حج  
ذکر خداوند خانه است و شوق بقای وی و ترک دنیا و ترک شهوات و معاصی براس  
فراغت ذکر است پس مقصود از امر و منی ذکر است و حقیقت ذکر آن بود که از همه گسسته شود  
و از مجبت حضرت الهی هیچ چیز دیگر التفات ننماید و او را هیچ معبودی نماند که طاعت  
او بر و جز حق سبحانه و تعالی و هوای معبودی نبود و علاست حقیقت ذکر آن بود که در  
وقت امر و منی خداوند عزوجل فراموش نکنند و استمال فرمان بجا آورد و اگر نه نشان  
آن بود که ذکر او جز مدیث نفس پیش نبوده است پس می باید که اساس هر طلبت  
بر ذکر بر توبه نصوح باشد از جمله معاصی ظاهری و باطنی به نسبت خلق و نسبت  
حق سبحانه تعالی که ذکر با وجود مخالفت مذکور را اثر حقیقی نبود و دیگر از شرائط است  
که در طلب صادق بود و در طلب و داعیه سلوک راه او را کمال حاصل شد تا هر چه  
او را سلوک مانع بود و مشغول گرداند از آن متوجش گردد و نفور شود و از وجود نیز گریزان شود  
تا از همه روی تواند گردانید و مشغول ذکر حق سبحانه تعالی تواند گشت

سیر آمده ز خویش تن می باید	بر خاسته ز جان و تن می باید
و شیخ عطار قدس الله سره العزیز فیقیر باید	یا داد مغز همه سر باید
ذکر او را روح را پییر است	توز ننگ خویش نگزشتی نه
بر تنور نامی او گوئی ہے	و فائده کلی از ذکر انگاه حاصل شود
که از شیخ کامل صاحب تصرف تعیین گرفته باشد تا از آن تخم ذکر حقیقی که در دل	

مستعد و تقوی و تصرف صاحب ولایت افتاده باشد شرف ولایت بکمال حاصل آید  
 نورانیت کامل بقدر نورانیت و نیست و نورانیت دل بقدر زوال هواست و شیخ  
 کامل هو را متبع نباشد و دل او را نورانیت تمام بود و اول راه آن بود که چنانچه  
 میسوسه را از باطن خویش بقدر وسع دفع کنند تا چون زمین لعل از خار و فاشا  
 طبیعت خالی گردد شائسته آن شود که تخم ذکر و زین پاشیدن گردد و لکب صفت و بهیه  
 پیش بختا نبود و دفع آن نیز کنند اگر چه اول در تصفیه دل باید کوشیدن و بعد بکلی  
 به تبدیل اخلاق مشغول نباید شدن زیرا که چون توجه بشرط حاصل آید و پیران فیاوت  
 شود و تصفیه دل دست دهد براه و فیض حق سبحانه و تعالی چندان به تبدیل اخلاق  
 و تحصیل صفات دل میسر گردد که بجز با بجا بدست و دست ندهد و چون این معنی بفیض  
 فضل حق سبحانه و تعالی بجا حاصل آید بجا اعتدال و طریق صواب باشد و هر چه از رفتن  
 راه مشغول گرداند از پیش بردار و زیرا که راه نتوان رفتن الا بدین فارغ و چون این  
 همه گرچه مثل او چون مثل کسی بود که طسارت کرد اکنون او را با مام حاجت بود  
 که با وقت را کند و آن سر راه و کامل تصرف بسبب آنکه راه حق سبحانه و تعالی پوشیده  
 است و راه های شیطان براه حق آمیخته راه حق یکیست و راه باطل هزار دلا متبعوا

السبل ففرق بکلمه عن سبيله نظم راه بردن بے دلیل راه بر چون چنین کردی خدا یار تو بود زیر خط یار خورشیدی شوی آخر آن را هم زیار آموخته است پوستین بهر و می آردن بهار در رخ آئینه ای جان دم مزن	نیست ممکن در ره عشق ای بهر رو بجز یار خدائی را تو زود گزین تنهایی تو نوسیدی شوی و آنکه در خلوت نظر بدوخته است خلوت از اغیار باید نه زیار یار آئینه بست جان را در حزن تا نبوشد روی خود را از دست
--	---





نفس در وقت ذکر سبب ظهور آثار لطف است و مفید شرح صدق و اطمینان دل است  
 و بیاری می بیند است و در نفسی خواطر و عادت که آن نیاز داشت نفس سبب جلال و عظمت است  
 در ذکر و واسطه بسیاری از نواید دیگر و حضرت خواجه باقر بن ابی طالب در ذکر بازداشتن نفس از آثارش می فرماید  
 چنانکه رعایت اصداد لازم نمی شمرده اند اما رعایت وقوف قلبی اعم هم میباشند و لازم  
 می شمرده اند زیرا که خلاصه آنچه مقصود است از ذکر در وقوف قلبی است و واسطه مطالعه  
 جمیع مکملات و محرمات بنظر فنا و مشاهده وجود قدیم حق سبحانه بنظر بقا و لازمت بر معنی  
 صورت حقیقت توحید در دل اگر قرار گیرد و چشم بصیرت وی کشاده گردد تا او را میان عقل  
 و توحید هیچ تناقض نماید و درین مقام حقیقت ذکر صفت لازم دل گردد و بعد از آن  
 بجائی رسد که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی گردد و هیچ اندیشه غیر حق سبحانه نماند و ذکر در ذکر  
 و ذکر در ذکر فانی گردد و چون بارگاه دل از رحمت اغیار زمانی گردد و و بیکام لایسته  
 ارضی و آسمانی و لکن بسینه قلب عبیدی المومن الی الحریث جمال سلطان الاله تعالی نماید  
 بر حکم دعوه ذکر کم مجرد از لباس حق و صوت و خاصیت کل شیئی با لک لا وجه آشکار گردد  
 و ذکر روح با ذکر وجود او در بحرناستناهی از ذکر کم مستغرق مستملک گردد **و**  
 ذکر کم ذکر تا ترا حسان است **و** پاکی دل ز ذکر بیرون است  
 چون تو فارغ شوی ز ذکر بندگی **و** ذکر خفیه که گفته اند نیست  
 یاد کرد و باز گشت و نگه داشت و یاد داشت مقصود از ذکر لسانی و قلبی  
 و نگه داشت که مراقبه خواطر است یاد داشت که مشاهده و فانی شدن  
 و ذکر خفیه است علی الحقیقه و ذکر لسانی و ذکر قلبی بمنزله تعلیم الهی و باست تا المکمل  
 خوانانی او حاصل آید و اگر معلم حاذق بود و در طالب صاب و قیاس استعدا آن یابد  
 شاید که در قدم اول او را خواننده گردانند و بعد تبه یاد داشت بی رحمت تعلیم الهی  
 و بابرساند اما اغلب طالبان آنانند که ایشان را بر یاد داشت دلالت کردی

پیش از ذکر لسانی و قلبی بمنزله آنست که یکی پروبال ندارد و او را تکلیف می کنند  
و میگویند بر پرو بر بام بر آبی قطعه ما به پرمی پیچیم سوخت فلک + زانکه عرشیت  
اصل جوهر + ساکنان فلک بخور کنند + از صفات خوش و معبر + کل ایست  
شکر + دلبری باشد + و دلبر + ما همیشه میان کل شکریم + زبان دل را قویست  
و بر ما + زهره دارد و او را طبعی + که بگرد و بگرد + شکر + زهره های هوا بر پرو  
از دم عشق روح پرو را + و گفته اند حقیقه الزکر عبارة عن تخلية بذاته سبحانه من جنس  
اسم الشکلم اطوار الصفات الکمالیه و وصفها بغوث الیمالیه و الجلالیه و ذکر بی شرکت  
خفی اکنون دست دهد و هر کلمه شده الله لا اله الا هو آشکارا گردد و دست تا ز خود باشند  
نه از من و تو + من الملک + واحد القصار + روح در هدایت فطرت اگر چه حق سبحانه را  
بی یگانگی دانست اما بیگانگی نشناخت زیرا که شناخت از شه و خیز و شه و از وجود  
درست نباشد که شه و ضد وجود است چون وجود روح پدید آید عین وجود او  
و یگانگی اثبات گردد و شرح این اطنابی دارد و مقصود آنست که اشارت شود  
بچیزی از معنی آنچه حضرت خواجه فاقدرس اصد روح فرموده اند و معنی اذکر کم و ذکر  
حق سبحانه به را قویست یا ذکرده است بران مراتبی که ذکر راست یعنی ذکر زبان و ذکر دل  
و ذکر روح و ذکر سر و ذکر خفی دل واسطه در عالم جسمانی و روحانی است و روح را واسطه  
در عالم دل و سر است و مرتبه بر سر و طائفه اهل صدر برتر از مرتبه روح و قلب است و نزد  
طائفه برتر از مرتبه قلب و فرودتر از مرتبه روح است و حقیقت سر عین روح و دل است  
در نهایت مقام و هر یک چون در مقام خود متجلی گردند و بوصف غیریت متصف  
باشند و آن صفت غیریت بر باشد به نسبت کسی که بان نهایت دل و روح که ذکر  
کرده شد در سایه باشد و خفی روحی است خاص حضرت که خاصان حضرت را دارند  
که اید هم بروح منه تا واسطه گردد میان عالم صفات خداوندی و میان سربا واسطه

آن را و بایندها عالم صفات الوهیت صراحتی که رستم را کشید هم نش رستم + لا یجمل  
 عطا یا الملک الاسطیا الملک و اگر در مرتبه خفی تا بحقیقت ذکر خفیه و سر آن چنانچه خلق  
 خانواده حضرت خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق نجفی وانی قدس الله تعالی روحه بآن اشارت  
 فرمودند یکی است زیرا که تا وجود حانیت باقیست و بهر تیره فنا نرسیده است آن ذکر  
 بحقیقت خفیه نیست سخن که اگر لا تظلم علیه ملک فیکتبه و لا نفس  
 فتعجب به اشارت بآنست و چون بحقیقت فنا برسد اینجا بود که باطن اواز نفی  
 بآیستد و جز اثبات نتواند بود و ذکر او اصداد شود اینجا بحقیقت کلید و سر او برسد  
 و حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه در بیان این معنی بسیار فرمودند می که حقیقت آن ذکر  
 انخرج عن میان الغضایه الی انفسار الشاهده و مشاهده و تجلی ذات بود و مکتب  
 و تجلی صفات و محاصره در تجلی افعال و مقصود از ذکر اسانی توجیه کلیست بچون تویی و حاکم  
 جسمانی تا نفی خواطر شود باین توجیه کلی از نا زیست و دواوست باین فکر بدل برسد از نا  
 بدل باز مشتعل شود و در دوام ذکر قلبی نوری از انوار الهی تجلی گردد و باطن بنده مستعد  
 تجلیات صفاتی و اسمانی و قابل تجلیات ذاتی گرداند و اصداد عشق و کمال در پیست  
 و مراتب ذکر آنست که مذکور بدل مستوی میشود که کور ماند و پس همگی دل او دوست نرود و در  
 میان آنکه همگی دل ذکر دوست گیرد و آنکه همگی دل دوست گیرد و پیچیدگی غریب بود که آنرا  
 عشق خوانند عاشق گردد و همگی او را معشوق دارد و باشد که از غایت مشغولی بمشغولی تمام  
 معشوق را نیز فراموش کند و چون چنین مستغرق گردد که وجود خود را و هر چه هست  
 جز خدایتعالی فراموش کند بحقیقت این معنی رسیده که و آخر کور بک اذا نسیت غیر  
 و نسیت نفسك لان تحقیق المذکور و شهوده لا یوجب نفی الغیر فاما انک  
 یثبت الغیریه فاشنیتک یثبت الغیریه و چون بحقیقت این معنی برسد که خود را  
 و هر چه هست جز حق تعالی فراموش کند و این حالت را فنا نمستی گویند و نهایت

سیرانی امده بود و اکنون بادل راه تصوف و عالم توحید و وحدانیت و بسبب  
 درجات ولایت خاصه رسیده باشد و از اینجا گفته اند قطعه حبیب معراج فلک  
 این نیستی + عاشقان را ندید و دین نیستی + هیچکس را تا نگردد او فنا نیست  
 ره در بارگاه کبریا + و اینجا بود که صورت ملکوت بروی روشن گردد و ارواح انبیا  
 و اولیا و جواهر ملائک علیهم الصلوة والسلام بصورت های نیکو نمودن گیرند و آنچه  
 خواص حضرت الوهیت است پیدا آمدن گیرد و احوال عظیمه پدید آید و از مشاهد و مشایخ  
 بدرجاتی ترقی کند که عبارت از ان نتوان کرد و هر کس را چیزی دیگر پیش آید و درین  
 گفتن فائده نیست که این راه رفتن است نه راه گفتن اما مقصود اهل فن از شرح این  
 نوع سخنان ترغیب طالبان است و در وجود روحانی نیز فانی گردد تا از رویت جلال  
 و کشف عظمت الهیت بر دل و قلبات اینحال دینی و عقبی فراموش گردد و احوال  
 و مقامات در نظر همت او حقیر نماید از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد و اندرین معین فنا  
 زبانش ناطق گردد و تن خاضع و خاشع گردد و در معین این فنا حیرت و بی نشانی بود  
 یخفیه فی کتبه الایه **س** کس اندر تو نشانی + اینست نشان **س** نشانی  
 و اگر کسی در ذکر باین درجه نرسد و این احوال و مکاشفات وی را نبیند و لیکن در کرب و  
 مستولی گردد و در دل متمکن شود و معنی کلام توحید آن معنی که در آن حرف نبود  
 و عربی و فارسی نباشد بر دل غالب آید و دل بند گردد و معنی او قرار گیرد و چنانکه  
 دل را بشکافت بجای دیگر باید برد و این نیز اعظم بود که چون دل بنور ذکر  
 آراسته گشت کمال سعادت را محیا باشد هر چه درین جهان پس پدید آید  
 در آنجهان پیدا آید و چون زمین دل را زخار و ساوس دنیا خالی کرد و تخم  
 ذکر در دو لایت نهاد اکنون هیچ نماند که با اختیار تعلق دهد و اختیار  
 تا اینجا بود پس از آن منتظری باشد تا چه پدید آید و غالب آن بود

که این تخم ضایع نماند که من کان یزید حوث الاخره نزله فی حوثه و ذکر بر دوام کلمه  
عجائب ملکوت است و قرب حضرت الهیست و ذکر بر دوام شمس است که زبان بایدل  
بود بلکه آنست که همیشه لازم و مراقب دل باشد و دل را بجز آنکه صافی گردانیده باشد  
از عداوت خلق و ذکر ایشان و از ذکر ماضی و مستقبل و از شغل محسوسات و از غضب  
و اخلاق بد و شهوات دنیا و طلب آن با حق تعالی وارد و بیخ غافل نباشد که حقیقت ذکر  
نزد بعضی مخفیت است که گفتن دل هم حدیث نفس بود و خلاف و پوست حقیقت ذکر  
باشد و دوام مراقبه دولت بزرگ است و علامت صحت مراقبه موافقت احکام الهیست  
و نیک و شوار بود همیشه دل نشین را بر یک صفت و یک حالت داشتن و در وقت مراقبه  
طریق است موصل بحقائق و دوام مراقبه بی مقصد قطع عمالق و عوالت و صبر بر مخالفت  
نفس و احتراز از صحبت اغیار میسر نگردد و شیخ بزرگوار شیخ شهاب الحق و الدین السهروردی  
قدس سره العزیز فرموده اند که سبندی بر فرائض و سنن اقتضای اوقات دیگرند که  
بسر بردن متوسط را بدست بر تلاوت قرآن بعد از ادای فرائض و سنن اولی است و همان  
خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی نماید و از تلاوت حاصل گردد باز و اند  
و دیگر چون تجلیات صفات مختلفه بواسطه تلاوت آیات مختلفه المعانی و دقائق معنی  
و حقائق علوم و مستقی را که نور ذکر صفت ذاتی او گشته است فاضله در وی کاملتر عمل نماید  
که عبادت تاسع جاسه است و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس سره  
تعالی روحها از سفیان ثوری رضی الله عنه نقل کرده اند با سند خود که فرموده  
سمعت ان تلاوة القرآن افضل من الذکر و انکاه در تقویت این سخن فرموده  
وجه نیک غواصی کرده است گویند این سخن برای آنکه بکلام حق سبحانه ذکر حق  
کردن فاضل تر از آن باشد که بکلام خود فان القرآن له یخلق منذ نزل الی العباد  
ولا یخلق ولا یبدل نس فهو علی طراوته و طیبیه و طهارته و له کسوة الی نور عظیم

لایق بجانب لشکمه و هو الله عز وجل و ذکر الذی یسئل کره العبد  
 مبتدعاً من تلقاء قلبه من علمه بربه لا کسوة و اگر کسی معنی قرآن بخواند  
 باید که دل حاضر دارد و در خواندن و نگذاشتن نفس او را بهر جانب برود و دل را  
 بنور تعظیم و توقیر آراسته دارد و در دل وی حاضر بود عظمت قرآن که سخن خداست  
 عز وجل و صفت وی است و قدیم است اگر حقیقت معانی این حروف آشکارا  
 شود بهفت آسمان و بهفت زمین را طاقست تجلی آن نباشد و امام احمد حنبل رحمه الله  
 علیه سگوید خداوند عز وجل را بخواب دیدم گفتم یا رب تقربتو بچیز فاضله گفت  
 بکلام من قرآن گفتم اگر معنی فهم کنند و اگر نه گفت اگر فهم کنند و اگر نه کی از کبر میگوید  
 قدس امدار و احکم کسی که دارد خور و نماند که چه بخورد و اثر کند قرآن نیز اثر کند و هر حرفی  
 از قرآن بمنزله کوهیست که بر وجود بشریت واقع میشود و او را فناء میکند و آثار او را  
 دفع می کند و چون نور قرآن بنور دل او من جمیع شود نورانیت زیاده شود و وجود بشریت  
 بیشتر متلاشی گردد و خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس امدار و صاف فرموده اند که جسد بشر  
 وظیفه تلاوة قرآن در شب فاتحه و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و قل أعوذ  
 برب الفلق و قل أعوذ برب الناس و خاتمه سوره حشر و خاتمه سوره بقره است و  
 و جمله وظیفه سوره یس است و حضرت غزنی ان خواجه علی را سئید قدس امدار و صاف فرمود  
 فرموده اند که هرگاه سهول جمع آید کار سهول بر آید و قل قرآن و قل نبهة نور و قل  
 و قل شب و حضرت امام ربانی خواجه یوسف بن ایوب همای قدس امدار و صاف فرمود  
 که سلسله شایخ خواجه ما قدس الله تعالی ارواحهم با ایشان می پیوند و چندین اینها  
 فرموده اند طالب را باید که شب و روز را استغرق کلمه لا اله الا الله گرداند و خوا  
 و بسیار می برگشتگوی وی نفقه کند دست از تواضع نازد و ذکر یا و تسبیح یا و توبه  
 برین کلمه کند چنانکه علم لدنی و حکمت الهی بود و خدمت نفل رحمت بود و هر روز شریف بود

بر ساعت و لحظه بنزدار که در آله الا الله نو مسلمان است از هر چه جز آله الا الله است  
 الا نماز فرض و سنت تبرک کند بکلی از چنان آله الا الله را لابد و ناچار دارند و باقی با  
 بلا و محنت شناسد تنی گرد و از اندیشه کلی کائنات و تعلق گیرند که آله الا الله در همه  
 حالات و ساعات و در قطع علایق مخلوقات هیچ آلتی از افعال و اذکار ظاهر بی باطنی  
 کامل تر و شافی تر از قول آله الا الله نیست شیخ شهید مجدالدین بغدادی رحمه الله تعالی  
 روحه گفته اند اتفاق المشایخ قدس الله تعالی ارواحهم علی ان المرید مالم

یسلك طریق لا اله الا الله مدت قرنیه بار بعین سنیة الاصل الی حقیقة الا الله  
 و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحهما فرموده اند کسی که  
 دوام دولت ایمان طلبد باید که در هر کاری و در هر حالی عادت وی گفتن آله الا الله  
 بود و ظلمت شرک خفی را باین کلمه بهواره و درمی کند از خود و ظهور نور ایمان را بدین خود  
 تازه سیدار و چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند جد و دایما تا نام آله الا الله است  
 و مشرک اهل تلوین را مرتبه ندانست تا ایشان را بی اختیار ایشان بحضرت سلطنت  
 دارند باز نیابند و اهل تمکین را مرتبه در راست که حضرت سلطنت ایشان را نائب  
 کتاب خویشتن ساخته است و در تصرف ملک اختیار داده و مطلق العنان گردانیده  
 پس اهل تمکین حال ایشان از زوال امین بود و هر گاه که خواهند باختیار بصفته بصفته  
 از حالتی بحالتی منتقل گردند اهل تمکین را نیز تلوینات احوال است اما فرق است  
 نشان بر احوال باطنی خویش غالب اند و متصرف می توانند شد و آنکه طائفه  
 اهل الله گفته اند که مقصود از وعید تخفیف است این سخن از ایشان در وقت  
 و لطف الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه و تصرف آن حال بر ایشان  
 که طائفه از اهل الله که بر احوال باطنی خویش متصرف باشند آن را بمسئله آن  
 که بنحید اگر سواقی قانون شریعت بود و بران اعتماد نمایند و بطور آرزو اگر نه بران



اعتقاد نکنند یکی از کبریا قدس اصدار و احسم سیکوید لا اقبل من قباى الا بشا هدين  
 عدلین الکتاب والسنة وآن شام که عبد الله جندی با پیوست در آخر آن  
 دوازده سال بعد از واقعه که خواجہ محمد علی حکیم ترمذی قدس اصد تعالی روحه و توفیق  
 با و نموده بود و با و در آن واقعه فرموده که خود را تشویش ده این زمان وقت نماز است  
 می طلبی نیست این معنی در بخارا بعد از دوازده سال ترا خواهد بطو آمدن و صحبت آنکس  
 خواهی رسیدن و قصه واقعه خود را تمام بگذار و اظهار طلب کردی در آن واقعه و در  
 که در این نزدیکی خانه رسانیدند و در آن کتبخ خانه پیدا آمد و بر این در پیچید و پیچید  
 و قفل کلید آن قفل بنیاد و در پیچید و در آن کتبخ خانه پیدا آمد و بر این در پیچید و پیچید  
 بر این آمد و بنویشتن گفتیم اگر این در را حالیا تمام بکشایم کس را وقت این شعله ها نتواند بود  
 کلید با نیست هر وقت که اختیار باشد بقدر مصلحت می توان کشود و در حقیقت  
 اهل تکلیف گفته اند از برق تصرف احوال آرا و شده اند و حجاب از پیش وجه میرسد  
 ایشان بکلی برخاسته است هیچ سببی از اسباب لغری و ضعفی بحال ایشان راه نیابد  
 و هیچ چیز از کمالات شریفان را از مشاهده محبوب و اشتغال بآن مشغول نتواند کرد  
 اختلاط با خلق و مشاهده احوال ایشان در ایشان اثر نکند و صفت ایشان را انظر  
 نتواند کرد چنانکه اهل تلویین و اهل تکلیف را به ندانند و از تشبیه فرموده اند ولی عزلت  
 و ولی عزلت هم بوزیر و ندیم تشبیه کرده اند ولی عزلت اشرف است به نسبت حال  
 و ولی عزلت افضل است بحسب کمال و همچنین ملک مقرب اشرف است از انسان  
 ناقص و انسان کمال افضل و اکمل است از وی و آنکه در هیچ واروست در حدیث قدسی  
 دان ذکر کنی فی ملاء ذکر کنی فی ملاء خیر منهم و همچنین آنچه واروست در حدیث قدسی  
 حدیث قدسی دیگر در وصف ولی عزلت است ان من اخبثه اولیائی جندی  
 مؤمنین فی ملاء ذکر کنی فی ملاء خیر منهم و همچنین آنچه واروست در حدیث قدسی  
 حدیث قدسی دیگر در وصف ولی عزلت است ان من اخبثه اولیائی جندی

فرمودان لله تعالى عبدك الياسو يا نبيا ولا شهيدا ويغيبناهم المنيون  
 والشهيداء لقربهم ومكانهم من الله عز وجل ولقد قلنا ثني عشر نبيا  
 انهم كانوا من اهلتي وانچه وار دست در احا ویت دیگر که مثل این احا ویت است  
 موسی تفصیل خواص ملک بر خواص بشر است و موسی تفصیل دلی بر نبی است و دفع  
 آن و هم تحقیق جواب از آن شبهه بنا بر این معنی است که فرق است میان شرف مال  
 و میان فضیلت و کمال و مشاطه و تقابل اند بر انواع است بعضی بر خصلت عملی که در ایشانرا  
 مقصود از خصلت نفع خلق بودند و وجود خود و بعضی عملی بر خصلت که در مقصود ایشان  
 نفع خلق بودند و وجود خود اما نفع خلق در عملی بر خصلت بیشتر است و ظهور در آن تمام تر  
 و از نظر و ترسمه در کار اند بر آدمی مثال فرشتی است درخت بی نتیجه بود یا سیودید اگر چه پوده  
 مختلف طعام باشند یا در سایه او یا سایه یا از حسن طراوت او نظر اعتبار بر سر گیرند  
 نظیر هر کس بدست در آرزوی دیگرند | اندر تگ و چوبی و حبست و چوبی در گذرند  
 گرچه کس را هیچ کار و باز نیست | جمله بیکار اند و کس بیکار نیست  
 کمال وجود اهل اند و لای عقیده خلقت دریا ده از است از عقیده خلق  
 جز با خاطر چیزی دیگر نیست مقصود از آن عقیده و اظهار کمال مد تربیت وجود خلق  
 بازستی برای منفعت دیگران می باید کشید و در باطن آن هستی را از خود نفی می باید کرد  
 نسبت تربیت و شفقت و وجود ایشان در اظهار کمال تصور و نقصان است در  
 باطن ایشان ازین معنی در نماز است اللهم لا تشبه خلقا من الاصل  
 و لا باطنه بقدره و لا اثره فی نفس الانسان و لا جلاله عند نفسی شما ما و اعلم انکم  
 در یکی پریمی آید و صحبت اهل مشا و اطالب میشود و محض فضل الهیست و حق آنست که  
 ع مشور عیش هر دل و جان ندهند با یکدیگر قدر آید نه است بزرگ را ایشانرا و اگر چه  
 آب بود که زبانه گوش دل این سخن اهل شد و در و توفیق آن باید دان اعینا تربیت و هم

و تقویت کند و نظر اهل اختیار بر آن داعیه طلب که بی اختیار ایشان در یکی پدید آید ظهور کند  
 پیشترست چه اگر باختیار ایشان در یکی آن داعیه طلب ظهور کند آن اختیار از ایشان  
 محل خطر بود و نفی آن اختیار در باطن بر ایشان لازم میگردد و بانی اختیار ایشان از غیب  
 چه پدید آید و بت بیان و اهل طلب را بتزویک خداوند سبحانه و تعالی و نزدیک اهل الله  
 تعظیم و تقاضا و توبیست و برای اینست که یاد آور در او را است لی طالب اکلن ای خدا و ما  
 ظهور و داعیه طلب و لقی بزرگ است زیرا که تاج حق سبحانه و تعالی بصفت از اوت روح بنده  
 تجلی نکند عکس از اوت الهی در دل بنده پدید نیاید و طالب حق سبحانه تعالی  
 و طالب صحبت و دوستان وی نگردد

جوینده از آن نه که جویند تو نیست  
 و تربیت و تقویت این صفت در آن بود که تسلیم تصرفات و ولایت شیخ کامل کامل  
 کرد و با بنیاد خداوند عز و جل مقصود و در حصول پیوند و اگر نه خطر آن دارد که آن صفت  
 طلب در و بقا نیاید و منها طریقه اهل باطن کم و دیدن و کم زدن و نیستی و فقر است  
 و دید تصور اعمال و مشاهد نقصان احوال و وجود بشریت هیچ چیز چنان منتفی نگردد که  
 بدید تصویر یکی از حکمتی که بنا بر آن زلفت بر اینیا گذرانید این بود و حقیقت استغفار است  
 که استغفار از وجود بشریت بود که اصل همه گناهایان است بعد از آنکه وجود بشریت را بشناسد  
 و اتم بقای آنرا در خود و زیاده و در آن او در ماندگی از بر تفرغ و در حضرت صمدیت جل فکره

بنالذات حقیقت استغفار بود و نظم	خلق ترسد از تو من ترسم ز خود
کز تو نیکی دیده ام و ز خویش بد	دولت در دمسلا نیهم ده
نیسته نفس ظلمت را نیهم ده	در گزرا نیدن قصور بر اهل الله حکمت

نفی وجود بشریت ایشان است و اعتراف موسی بر خضر علیه السلام که بجهت غیرت  
 شریعت بود یکی از طمعتی که در آن نفی وجود موسی بود و علیه الصلوٰه و السلام

مرشد علی الحقیقه جل فکره هر یک از دوستان خود را نسبت بجال و تربیت می فرماید  
 و چون او ایست است را از نسبت ولایت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بهره ایست  
 هر آئینه از نسبت ولایت پیغمبران دیگر علیهم السلام نیز بهره بود و او لیا است را  
 بهره از علم لدنی به نسبت شرب خمر است علیه الصلوٰۃ والسلام و به نسبت استعداد  
 از روحانیت او اگر چه اولیا رحمة الله علیه بواسطه صورت جسمانیت و قتی باشد که  
 عاقل باشد از آن استعداد او لیا است را اقتباس انوار از مشکوٰۃ روحانیت بعضی  
 از انبیا علیهم السلام می باشند و استعداد باطن از روح آن نبی منافی بتبعیت حضرت  
 رسالت صلی الله علیه و سلم نیست زیرا که همه انبیا علیهم السلام که بوده اند مقتبس از  
 انوار حقیقت از مشکوٰۃ نبوت حضرت رسالت اند صلی الله علیه و سلم و مستمد اند  
 از باطن مقدس او صلی الله علیه و سلم و روح همه در تحت احاطت روحانیت او داخل  
 و علم لدنی علمی بود که اهل قرب را بتعلیم الهی و تفهیم ربانی بواسطه معلوم و مفهوم گرد و آن  
 علم را معرفت ذات و صفات حضرت عزت جل فکره تعلق باشد و آن علم را عالم غیب  
 در اول ایشان در اندازد و قل ان دبی یقذف بالحق علام الغیوب و آن علم  
 بشهادت و وجد و ذوق بود و نه بدلائل عقل و قفل و در وقتی باشد که نور حقیقت الهی کند  
 و صبا شود دل گردونی بآب صفات بشریت و لوح دل از نقوش معلوم روحانی و عقلی و جمعی  
 بکلی صاف شده باشد و بنده از وجود بشریت بدر آمده از لدن خویش باین حق سبحانه رسید  
 و از آنحضرت در معرفت ذات و صفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلمات توانست

تا بکسید دوست تو غلتنا	و علم چون لایک گوی لا علم لنا
همچو احمد پیری از نورها	گردین مکتب ندانی تو بهجا
زانکه هر فرس با صلش رسبت	دانشه باید که حاصلش از سرست
تا لدن علم لدنی سنی پرد	هر پیری بر عرض دریا سکه پرد

و منها نسبت باطنی درین طریق چنان افتاده است که جمیعیت در ملا و صورت  
تفرقه بیشتر از آن بود که در خلوت و صورت جمعیست بر مثال جوهریست که هر چند پودیده  
تر بود جوهریت او صافی تر گردد و در بعضی گفته اند سه از ورون و آتش و از ورون بکانه  
و ش ۱۰ همچنین زیر باروش کم می بود و اندر جهان حقیقت نیست که حقیقت تحت  
اختیار نیست درین طریق درین صورت افتاده است روح صورت هر عملی نیست  
ست و اگر نیست نبود چشم داشت نتیجه نبود هیچ عملی نتیجه ندهد اگر چه در کسب اخلاص و در  
از نظر به نتیجه نگاه می باید داشت اینکه فرموده اند عمل بی پشتراشت نتیجه ندهد  
معنی آن حدیث است که دارد شده است من بعضی العبادة رضى الله عنهم  
و زوى اليقنا من فوعا لا اجر لمن لا حسب له له حسب و احتساب جزو است  
ثواب و نتیجه باشد و اجر نتیجه عمل صالح هم در دنیا بود و هم در عقبی و از اینجا فرموده است  
ابو سلیمان دارانی قدس الله روحه کل عمل ليس له ثواب في الدنيا ليس له جزاء  
في الآخرة و منها معلوم نیست که در چه صفت دارد و ختم برگردام صفت خواهد بود  
و گاهی ایمنی و گاهی اضطراب کار نیست بی تدبیر و حیرت نیست ضروری هر کس از کسب  
صفتی بکمال رسیده اند اما عاقبت کار همه تخیر بود تن در می باید دادن و تسلیم تصرفات  
غیب بودن وجود خود را بکلی بخیرت واجب الوجود جل فکره تفویض نمودن که است  
و وسط معلوم است اما انتها معلوم نیست که ختم کار بر چه صفت است و بر چه حالت  
همه برین بوده اند شیخ عطار قدس روحه میفرماید نظم

پیش دانایان که ره بین آمدند	گاه بے گاه از پے کین آمدند
جان خود را عین حیرت ساختند	همره جان عجز و حیرت ساختند
در تنگ این بحر بے پایان بے	غرق گشتند و خبر نه از کس
تو چنان دانی که این آسان بود	بلکه کست هر چیز ترک جان بود

ستم ندامت چاره جز بیمار گس زانکه کس را ز سره یک آن نیست	والد و حیران شد هم یکبار گس چند گویم جز خموشی راه نیست
--	---

اولیا خدا می غرض جل خود را بجای تسلیم تصرفات الهی گردانیده اند و دامن بهمت  
 را از التماس بوجود می که طالب حفظ جسمانی یا روحانی بود پاک افشاندند اند  
 بنا برین حزن و خوف را که سبب ظهور این در بهمت طالب حفظ روحانی یا جسمانی  
 زیرا که حزن سبب قنات خلوت بود و در ماضی یا در حال خوف بهمت قنات آن و استقبال  
 از ایشان پر واخته و این تشریف هایشان را از زانی داشته که الا ان اولیاء الله  
 لا خوف علیهم و لا هم یخزنون الا ید و بحقیقت درین زمان اهم ولایت  
 بر ایشان مطلق شده است زیرا که درجه ولایت که الفنا فی اعداء و البقار به است  
 بعد از فنا مطلق بود و از همه خطوط و تعلقات جسمانی و روحانی و با این همه مقام ولایت  
 اولیا خداوند اخشیت و سببیت و عظمت و جلال الوهیت بحالی خوف و حزن تشبه  
 است و بحسب ترقی در درجات ولایت ادای حق عظمت الهی لازم ذات شده  
 و آفرین معنی سید اولیا و مسند انبیا صلی الله علیه و سلم فرموده است انا املکم بالله  
 و اخشاکم بالله و تواجبه محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی بر وجه فرموده ان لا یبیار  
 و الا رسل صلاوات الله علیه یا مکر المکر بعد البشری و لیس المکر عند  
 ما الذی یفعله العاقل الذی یفعله العاقل الذی لا یفعله العاقل الذی لا یفعله العاقل  
 ما مومن فاذا اومن و بشر من فاما المکر الذی لا یجوز امانه فاعظم شأننا  
 و منها چون سالک را بعد از بلوغ تفرقه میان دل و زبان می شود یعنی اشتغال  
 ظاهر از اعمال باطنه مانع نیاید و عمل باطن از شغل ظاهر حجاب نگیرد و اجازت  
 دعوت خلق بود و بلوغ سالک عبارتست از تصرف وجه و فنا در وی و رسیدن  
 در سیر فی الله که مقام جذب بهست و چون سالک تصرفات جذبات الوهیت را در خود

مشاهده کرده بود و کیفیات آثار جذبات را در خود دیده و مظهر صفت جذباتی شده  
 لاجرم بصفت جذبه در باطن درگیری تصرف تواند کرد و آن تصرف و سه تصرف  
 حق سبحانه باشد گفته اند حقیقت ولایت که در باطن نبوة است تصرف است  
 در خلق بحق و در حق حقیقت مظهر تصرف نبی است و ملاست محبت حال اولی متابعت او  
 نبی خود را و متصرف بحقیقت جزئی نیست و گفته اند واصلان و کاملان دو قسمند یکی  
 از متقربان حضرت جلالت نماند که بعد از وصول بدرجه کمال چه انکسیر و دیگران ایشان  
 نرفته است غرقه بحر جمع گشتند و در شکم ماهی فناست ملک شدند قیاب غیرت و قطان  
 دریا می حیرت اند ایشان را از وجود خود آگهی نبود بدگر می کجا پر از نمود در ایشان  
 گنجائی آن کی بود که دیگران بدان جناب آشنا نتوانند کرد و این طایفه را از احوال و احوال  
 طور نبوة بهره نبود و قسم دوم از واصلان و کاملان آنانند که چون ایشان را  
 از ایشان بر بایند باز تصرفات جمال ازلی ایشان از ایشان و در خلعت نیابت  
 پوشانند و حکم ایشان را در مملکت نافذ گردانند و فضل و عنایت ازلی ایشان را بعد از  
 استغراق در همین جمع و بجز توحید از شکم ماهی فنا بساحل تفرقه و سیدان بقا خلاصی  
 و سناهی از زانی دارد تا خلق را بنجات و درجات و دعوت کنند این طایفه اند  
 کاملان مکمل که بواسطه کمال متابعت رسول صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول و حصول  
 یافته اند و بعد از آن در رجوع بر اثر دعوت بدعوت خلق بطریق متابعت مافوق مأمور  
 شد بر قل هذ سبیلی ادعوالی الله علی بصیوة انا و من اتبعنی الا یتة هر کجا  
 فروماند در ظلمت بیابان تخمیر بطلب بر حالت حواله او را در اقتباس حبه و آ  
 و سوا حیدر بالفاس طیب ایشان فرموده اند مقام ایشان آن بود که گویند سه  
 عیسیم نم و سچر من این نفس سست  
 و من احسن قولاً من دعائی الله و عمل صالحاً و قال اننی من المسلمين و جعلنا

<p>منتهی به تهنیت و نایب با صبر و اذکار و با آیتان و قنونی و در حدیث است</p>	
<p>گفته اند که ای بسا گوید احدی از این بزرگان</p>	<p>ای بسا و صفت احدی از این بزرگان</p>
<p>این همه دعوت یعنی دینی و دعوی بیشتر</p>	<p>وی دو صد چند انکه و دعوی کرده بنموده اند</p>
<p>ایشانند اولیای عشرت ایشان را از اذواق طور نبوة نصیبی است بر حسب مراتب و درجات ایشان و منها وجود عدم شاید که عود کنند بوجود بشریت اما وجود فنا هرگز بوجود عدم و بوجود بشریت عود نکند هیچ جز از ممکنات و جود فنا را تغییر نمی تواند کرد و مراد از جود بشریت وجود طبیعی اصلیت نه وجود طبیعی ماضی عود و جود ماضی حقیقی نیست از این ندارد و آن صورت طبیعت بودند حقیقت طبیعت قطعه</p>	
<p>موسس اندر درخت آتش دید</p>	<p>سبز تر می شد آن درخت از نار</p>
<p>شبهت و حرص هر دو صامبدل</p>	<p>همچنان دان و همچنان احکام</p>
<p>حدیث صحیح وارد شده است انما انما بشر غضب کما یغضب البشر طریقی که مایه البشر و مایه است بصورت این معنی و اهل معرفت چون بعد از مرتبه فنا فی الله بجزیه بقا باقی می بینند آنچه می بینند در خودی بینند و آنچه می شناسند در خودی شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است و فی الفسکما اقله تبصر و من عرف نفسه فقد عرف ربه الحدیث مراد از وجود عدم و دوام این دو صفت است و مراد از عدم آن صفتی است که گفته اند زوق این عالم جهان جان بوجود و زهی عدم که چو آمد وجود از او فروود و نیز گفته اند که این نه آن نیستی است که اور محرومی نام است بلکه آن نیستی است که همه هستیا را از عالم است و اول کسی که عبارت از حال فنا و بقا بدین دو لفظ کرد و طریقت خود را درین دو عبارت مندرج گردانید آسان التصوف شیخ ابو سعید احمد بن الخزاز بود و قدس سره که از کبار ائمه و اهل مشایخ اهل تصوف است از مشایخ منبر بوده است و در کتاب</p>	



طبقات مذکور است صحبت او با ذوالنون مصری و سری سقطلی و بشر خانی و غیر ایشان  
 از مشایخ کبار قدس الله تعالی ار و احم بود و وفات وی در سنه سبعمه و سبعین و ثمانین  
 پیش از وفات سید الطائفه جنید قدس الله تعالی روحه به بیست و دو سال و در تجربه  
 و انقطاع شان عظیم داشت و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و ربوز عالی  
 گفته اند فنا عبارت است از نهایت سیرانی الله و بقا عبارت است از بیدایت  
 سیرانی الله و سیرانی الله وقتی منتهی شود که سالک از وطن بالوف و خطوط البشریت  
 بکلی بیرون آید و در راه طلب توجه راست بحق بیار و بادی بهستی را بقدم صحت  
 بیکبارگی قطع کند تا بکعبه وصال میرد  
 ان حج قوم الی تراب و احجار  
 انظرم الیک یا منتهی سبج و معمری  
 و سیر فی الله انگاه محقق شود

که بنده را بعد از فنا مطلق که فنائی صفات و فنائی ذات است وجود حقانی  
 از زانی دارند تا بدن وجود حقانی بعالم اتصاف باوصاف الهی و تخلق  
 با خلاق ربانی ترقی تواند نمود و این مرتبه بی یسیر و بی سبطش و  
 بی یقصل که ذات و صفات فانی درین مقام در کسوت وجود باقی از قبیر حفا  
 در چشم ظهور برانگیزخته شده باشند و تصرفات جذبات حق بیخاسته و تعالی بر باطن  
 بنده مستولی شده و باطن او را از جمیع وساوس و هواجس فانی گردانیده و بعد فائست  
 ذاتی خود در باطن بنده متصرف گشته و او را از آنکه بخودی خود آفرین کند عزل کرده  
 و درین مقام هر آئینه بنده محفوظ بود و در عایت و وظائف شریعت واقف است  
 امر و نهی دلیل محبت حال فنا این بود و اگر محفوظ نبود و در عایت آنچه  
 مرحق را غرضی بود نیست دلیل عدم صحت حال فنا این بود و ابو سعید خراسانی قدس الله  
 روحه در نمایی فرموده است کل باطن یخالف الظاهر فهو باطل و هواجس است  
 با کسی است که هنوز از مقام فنا نگزشته شرک ظاهر باشد خفی بود و به نسبت که با کسی که

به بقا بعد الفنا رسیده باشد شرک نبود و آنکه هنوز در بیایت حال فنا بود و سکرش از احسان  
 غائب گردانده و چون در مقام مشاهدات و صفات تمکین یافته بود از سکر حال فنا بصری  
 و غیبت از احساس درین مقام تمکین لازم دل نبود و شاید که بعضی را اتفاق افتاده بود  
 رانی بلکه باطن وی غرقه فنا بود و ظاهر وی حاضر آنچه میرود از احوال و افعال باشد  
 اهل فنا و بقا بعد از طالب و مجاهدت به طمانینت و وجدان و سرور مشاهدت رسیده باشد  
 و در عین مراد نامرگشته مقامات و کرامات را حجاب دانسته و مشرب دل از کل حظ و حسی  
 و روحانی صافی کرده و رسیدن بمرتبه فنا نشان رسیدن بحقیقت محبت ذاتی بود و مقام  
 فنا موهبت محض است و اختصاص الیه است و سنت الهی رفته است که از عطا  
 محض که بحقیقت موهبت باشد و صورت عطا و عاریت نبود و بر آئینه رجوع نفرماید  
 و از اینجا گفته اند الفانی لایزال او صافه ذوالنون مصری قدس الله تعالی روحه  
 فرموده است ما رجع من رجع الامن الطريق و ما وصل الى الله احد فلا يرجع عنه اینست  
 معنی سخن حضرت خواجه قدس الله تعالی روحه که فرموده اند و چون فنا هرگز بوجود بشر  
 عود نکند و مقام فنا می مطلق اگر موهبتی است اما ظهور این مقام بتدریج بمحصل شرایط است  
 و شرط رسیدن فانی مطلق توجه تام است بجناب حق سبحانه بواسطه محبت ذاتی و اجتناب  
 از آنچه مقتضای محبت ذاتی نبود و هر دو از فنا محبت بشریت و خلقت و فنا می بین محبت  
 است و در ظهور سلطان ربوبیت و حقیقت و این معنی را تمثیل کرده اند بآنگاه هر چه  
 اندر سلطان آتش افندند تقدر وی و صفت می گرد و اما این تصرف آتش نشانند  
 صفت آهن است عین آهن همانست آهن هرگز آتش نگردد و دست تو او نشوی  
 ولیکن از جهد کنی چنانی بر می کنز تو وونی بر خیزد راه علم و عقل تا بساحل ویرا  
 فنا بیش نیست بعد از ان حیرت و بی نشانی است و حجاب این ظهور را نهایت  
 نیست و احوالی و جز بسلوب در رسیدن معلوم نگردد و عاقلان جز رسیدن را نبود

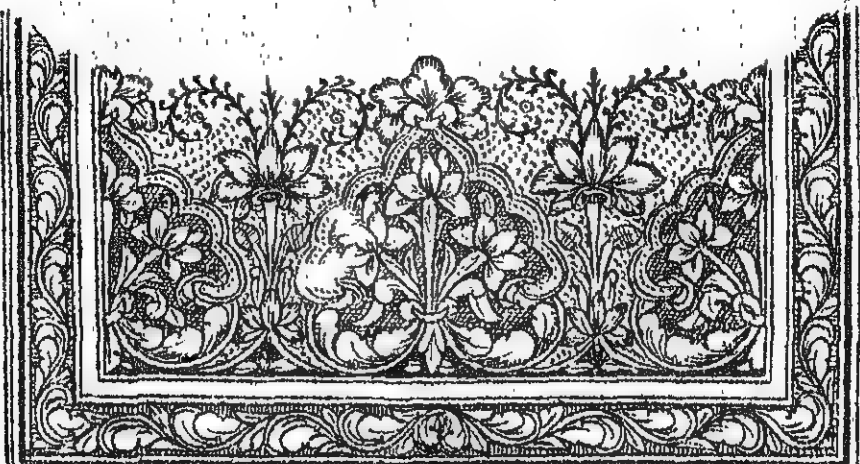
و از اینجا سبباً شود و عالم وحدت و وحدانیت بوده فالحق سبحانه تعالی بحدی که  
 کون شیء موجودا به محل و در ما بنفسه لا من حیث ان له وجودا خالصا  
 انخل به فانه محال و بعد از رسیدن بدرجه فنا فی الله و بقا با الله حکم تعین و تقید  
 مطلقاً از سببه مرتفع نشود و در مرتبه بقا با الله در اتصاف بصفات ربانی او را تصنیفات  
 حقانی باشد ابراهیم بن شیبان که از مشایخ طبقات ست قدس الله تعالی  
 ارواحهم سگوید القناد البقلید در علی خلاص الوحدا شیه و صحیح العبودیه  
 و ما سوی ذلك فمفکلیط و لندقة و فنامی فنا که در بیان اهل الله تعالی  
 هست آن بود که چنانکه از وجود جسمانی فانی گشته اند و وجود روحانی نیز فانی گردد  
 تا در ریت جلال و کشف غطیت الوهیت و غلبات آن حال دنیا و عقبه  
 فراموش گردد و احوال مقامات در نظر است او حقیر نماید و عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد  
 و اندر همین فنا زبانش بحق ناطق شود و متن خاضع و خاشع گردد و در همین فنا  
 این همه حیرت و بی نشان بوده بلیت کس می ندهد ز تو نشانی اینست نشان  
 بی نشان من + فیمخفی فی کسسه الایه از حضرت خواجه اقدس الله تعالی روجه  
 سوال کردند که فنا بر چند وجه است جواب فرمودند که بر دو وجه است اگر باده  
 گفته باشند اما باز گشت این همه دو وجه است یکی فنا از وجود ظلمانی طبعی و دیگر فنا  
 از وجود نورانی روحانیت و حدیث نبوی علیه السلام باین دو وجه ناطق است  
 که ان الله تعالی سبعمین الف حجاب من نور و ظلمه و بعضی از کبرا قدس الله تعالی  
 ارواحهم همه در بیان این دو وجه فنا چنین فرموده اند که خطوات من قد وصلت  
 و گاه گاه حضرت خواجه اقدس الله تعالی روجه در بیان این طریق و سیر  
 الی الله همه حجب را به یکی بازمی آورند و می فرمودند که حجاب تو وجود تو نیست  
 و نفسک و تعالی خود را بر دربان و انگه در روست از تو تا دوست ره بسی نیست تعالی

در راه تو خاشاک و خشم نیست توئی + و از اینجا است که بعضی کبریا قدر این حدیث را  
 ارواحهم فرمودند لا محاب الا وجودک و در حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام که در  
 صحیح وارد است انا لله الا اذی عن الطريق انا لله الا اذی اشارت بقی وجود شریف  
 است و وصول محبت بجهوب که نهایت جمیع احوال شریف است بعد از فنا و بقای  
 مذکور صورت بند و قیل القنا اسکان وصول نیست آنجا که سطوات انوار قدم  
 تا حقن آرد ظلمات حد ثبات را چه مجال ماند و همچنین در فنا وصول متصور نشود  
 اما بعد از بقا سه وجود محب بجهوب وصول تواند بود و وجود محب  
 که بقا یافته است بجهوب از سطوات تجلی مضاعف و ناچیز نگردد بلکه قوت گیرد و نظم  
 در تو کجاست کسی تا نزد بیای تو مرغ تو چون شود و بی تا نبرد بیال تو  
 فنا برین معنی اهل وصول را در مشاهدات قوامی ایشان از نداشتی محفوظ بود و  
 به محرق بالشار من میسر به و من یهول الشار کیف یحرق  
 و همچنین ایشان از تغییر سبب محالطت با خلق محفوظ باشند بیچیز از ملکات  
 سه واصل را از مشاهده محب و اشتغال با و مشغول نتوانند کرد چه رجوع و اصل  
 در احوال بجهوب خود بود و نه شهود حق سبحانه و تعالی او را حجاب خلق گرد و نه خلق  
 حجاب شهود حق سبحانه و تعالی چنانکه صاحب فنا را نه محالطت خلق او را حجاب  
 حق سبحانه و تعالی گرد و نه رسیدگان بمنزل فنا بلکه هر یک را در مقام خود و بجهوب  
 دیگری گرد و مشاهده کنند و فنا و بقا و روی با هم مجموع بود و در فنا باقی بود و  
 در بقا فانی الا آنکه در حال ظهور بقا فنا بطریق علم در روی مندرج بود و مرتبه وصول  
 را که مراتب سیر فی الله است نهایت نیست زیرا که کمال اوصاف محب را  
 نهایت نیست و هر چه در دنیا بآن پرسند از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد  
 از ان مراتب به نسبت با آنچه مانده است و بهر ابدی در آخرت نهایت آن مراتب

توان رسید و اینجا شیخ طریقه شیخ عطار قدس الله سره می فرماید نظم  
 اندر ده حق بسیار و باید بود  
 یکدم اگر هزار دریا سبکست  
 تا جان باقیست در طلب باید بود  
 کیم باید کرد و خشک لب باید بود

و سیر فی الله مقام بقا بعد از انست و سیر عن الله با الله مقام تنزل است  
 بهای الله عقول خلق برای دعوت ایشان بحق و این مقام خاصه پیغامبران مرسل  
 است صلوات الله علیه و سلام علیه و جمیعین و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله  
 سر می و دین مقام تنزل در هر امر است ایشان را در جمیع بحق و استغفار و و ام  
 لازم بود و اولیا را ازین مقام به تبعیت انبیا علیهم الصلوٰه و السلام  
 بهر بود و چنانکه فرموده اند قل هذا لا سبیله ادعو الی الله علی  
 بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین  
 و الله یهدی و صلے الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین  
 و سلم تسلیما کثیرا کثیرا بر حمتک یا ارحم الراحمین

رساله قدسیه بن کلام خواجه غیاث الدین غیاث  
 که خواجه محمد پارسا نوشته اند از فرموده خواجه عطار الدین  
 عطار که از اجل خلفای حضرت خواجه اند  
 قدس الله سره



رساله نور وحدت تصنیف حضرت خواجه عبید الله المعروف بنخواجه خرد

خلف حضرت خواجه      بسم الله الرحمن الرحیم      باقی باشد قدس سره

این رساله نور وحدت من تصنیفات حضرت قدوة المحققین برهان المقتضین  
عارف بالله خواجه عبید الله المعروف بنخواجه خرد فی صدر روحه وافاض علی الطائفة  
فتوحه شیب جمیع مبارک روز غریب خواجه بهار الحق والهدی والذین المعروف بنقشبند قدس سره  
تعالی سره العزیز سوم ربیع الاول سنه هزار و پنجاه و سه اتفاق شروع در اظهار این  
اسرار واقع شد الحمد لله که حقیقت از آفتاب روشن ترست و جمال وحدت از مرآت  
کثرت بهمه حال در نظر آید این رساله از حقیقت توحیدی تست اگر چه شریف است بطالعه  
او فرمای چنان دانم که از صورت بحقیقت برسی و وجود موهوم از میان بر خیزد و ای سیاه  
یکی از غیبه در و ترازوی بود و دیگری از قرب نشان منم که داند آنرا نیز سببی باشد  
حقیقت تو که بزبان این رساله با تو حرف میزند بر وحدت اطلاع دهد که آنجا نه است  
و نه قرب و چون وحدت طلوع فرماید بقرب عین وحدت باشا سی

هر فرقه با فرقه دیگر در نزاع و جدال است مگر اهل وحدت که ایشان با همه یکی اند  
 اگر چه هیچکدام با ایشان یکی نیست امی سید اهل وحدت از مذاهب مختلفه متضاده  
 و مشارب متنوعه متناقضه مشرب به عذب لطیف روحانی و مذہب عام شامل حال  
 وجدانی انتزاع نمایند و ایشان را جز این مذہب خاص و مشربی مخصوص نیز باقی نماند  
 در گفتگو درآید و گفته شود که مشکلم چنین گفت و حکیم چنین و صوفی چنان امی سید  
 وحدت باطن کثرت است و کثرت ظاهر وحدت و حقیقت در هر دو یکی است امی سید  
 موجود یکی است که بصورت کثرت موهوم می نماید امی سید ترا از وحدت یک کثرت  
 آورده اند و از یگانگی بدوئی و انبوهی و ندید سبقت حکمتی که او سبحانه و تبارک و تعالی  
 او نیز با اعلام او دانند و ترا چنان ساخت که از وحدت سابقه هیچ خبری نداری  
 و از آن حال اثری در تو پیدای نیست بلکه تمام عالم را حق سبحانه و تعالی از وحدت  
 یک کثرت آورده بعد از آن چندی از بندگان را بی واسطه خود آشنا کرده از کثرت  
 بوحدت برده و راه وصول از کثرت بوحدت تعلیم فرموده بکثرت فرستاده چنانچه  
 ایشان در کثرت وحدت سید پند و ایشان را فرمود که بدیگران تعلیم این طریق  
 نمایند ایشان امتثال امر نموده اعلام آن طریق نمودند هر که بران راه عمل کرده  
 و پیروی آن جماعه بزرگواران نموده از کثرت بوحدت پیوست و از دوگانگی یگانگی  
 رسید آن جماعه بزرگواران انبیا اند و آن راه وصول شریعت و طریقت است  
 امی سید شریعت عبارت از فعلی چند و ترک کی چند است که آنرا در کتب فقهی بیان  
 کرده اند و طریقت عبارت از تهذیب اخلاق است یعنی بتدریل اوصاف و سیمیه  
 باوصاف حمیده که آنرا سفر و در وطن نیز گویند و تعبیر بساوک نمایند و آن در کتب  
 شایخ مخصوص در کتب امام محمد غزالی بتفصیل مذکور است و بعضی از اداریه شغال  
 که شایخ آنرا وضع کرده اند داخل طریقت است امی سید احکام شرعی که مینامی آن

اشنیت است بخاکمه موصل به وحدت است و سر از خداوند و خاصان او  
 پس در ایصال اعمال که مربوط بکثرت بود و بسوی وحدت اشارت است بآنکه کثرت  
 عین وحدت است بفهم امی سید نماز و روزه و زکوة و حج و امثال آن که موصل  
 بوحدت اند بخاکمه و ایصال آنها بوحدت وقتی است که خالصانه بودی شوند  
 چنانچه شرط کرده اند و معنی محدود و بنیاب هم که کس را بفهم در تکیه و پیکر کس تا که اعم می باشد  
 رسد اما آنچه طالب وحدت را ضرور نیست آنست که تصور کند که نیست کردم که  
 نماز گذارم یا روزه گیرم مثلاً برای حقیقت خود و وجود او یعنی یافت او که در گم کرده ام  
 و میخواهم که بوسه ای این عبارت وحدت که عین احد است ظهور نماید امی سید  
 عباد است و معبود است عابد است در مرتبه تقید و معبود است در مرتبه  
 اطلااق و مراتب و تمیز در مراتب از امور عقلیه است و موجود نیست مگر یک  
 حقیقت که هستی صرف است بفهم امی سید چون نیک نگری اخلاق نمیکند رفع آنها  
 در طریقت واجبست همه مبنی و مشعرست از بیگانگی و دوری و اخلاق جمیده  
 که تحصیل آنها لازم همه مجرب و معلم است از آشیا گنگانی پس طالب وحدت را چاره نیست  
 از شرعیت و طریقت اگر چه ستر ایصال در اول در معلوم نباشد و در ثانی اگر تا ملی  
 نمایند بشرط مناسبت غالباً بفهم چنانچه اشارتی کردیم بان امی سید این همه اشغال  
 از کار و مراقبات و توجهات و طریق سلوک که مشایخ وضع فرموده اند برای رفع  
 اشنیت موهوم است پس بدانکه فاصل میان وحدت که حق است و کثرت که خلق  
 جزو هم و خیال نیست و بحقیقت وحدت است که بصورت کثرت می نماید و یکی است  
 که بسیار در نظری در آید چنانچه احوال یکی را دومی بنید و چنانچه نقطه جواله بصورت  
 دائره دیده می شود و چنانچه قطره باران نازل بشکل خط در نظر در آید پس وحدت  
 عین کثرت است و کثرت عین وحدت یعنی عابد که در کثرت است همان در وحدت



بذات صفات خود در افعال و آثار ای سید عارفی رفیع المرتب می فرمود که درونی  
 تصبیح خیال است یعنی غیر حق در دل نماند الحق خوب می فرمود ای سید چون حجاب  
 بزرخیال نیست رفع حجاب نیز بخیال باید کرد و شب روز در خیال وحدت باید بود ای  
 سید اگر سیادت یخواهی واحد شو و واحد باش و واحد شد آن است که تو هم از دوی برای و دهم  
 بودن آن است که بر وحدت و در وحدت همیشه باشی و تفرقه خاطر و غم و اندوه به از دوی  
 چون دوی از نظر برد آلام و قرار میسر گردد و چنانکه تا به بهیج غم مبتلا نگردد و در جهان  
 آسودگی حاصل شود چه آسودگی در عدم است ای سید چون بحقیقت توحید برسی وحدت  
 صفت تو گردد و دانی که نسبت تو بحق بعد از سلوک هیچ نیفزوده است همان نسبت است  
 که پیش از سلوک بوده بلکه نسبت تو پیش از وجود و بعد از وجود نیز یک است ای سید  
 دانش پیدا کردی و یقینی بهم رسانیدی که بهیج آب آتش زایل نگردد و از ازل تا ابد حق  
 موجود است و پس هرگز دیگری موجود نشده و تو هم باطل اعتباری نداری و زید را بیماری  
 پیدا شد که خود را عمر دانست و از مردم او حصار زید شنیده در طلب او شد چون بطالع  
 خوب بیماری او رفع شد عمر و بهیج جان بود زید بود پس سیرغ قصد سیرغ نمود چون منزلگاه  
 رسیدند خود را سیرغ دیدند پس حق تعالی خود را بصفت مای خود میدانست این حقیقتها  
 چیز است بعد از ان بان صفتها خود را و نمود آن عالم نیست اینجا غیر کجاست و غیر کجا  
 موجود شد ای سید چون حقیقت کار را بچنین واقعه معلوم تو شد که قرب و بعد  
 و مساوات همه از تو هم است کی دوری بود تا نزدیکی حاصل شود کی جدائی داشته تا پیوستگی  
 پیدا کند در عالم اگر هزار سال فکر کنی غیر حقیقت مطلقه که همین وحدت است هیچ چیز نیایی  
 بلکه بهیج ذاتی و بهیج صفتی و بهیج جنبه و بهیج جتنه چه تبار جی او چه ذهنی و چه دهنی بهم نرسد  
 که غیر او نبود همه اوست و اوست همه ای سید هر چه در او را که می در آید اوست  
 و هر چه در او را که نمی در آید هم اوست آنچه او را وجود گویند ظهور اوست و آنچه او را عدم گویند

بطون اوست اول اوست آخر اوست باطن اوست ظاهر اوست مطلق  
 اوست مقید اوست کلی اوست جزوی اوست شریک اوست مشبه اوست امی سید  
 با آنکه همه اوست از همه پاک است این اطلاق او نسبتی دیگر است غیر آن اطلاق  
 که او همه است با عین درین اطلاق هیچ کشف و عقل و فهمی نرسد بهیچیکم اندر نفس  
 اینچنانست امی سید شود و در مراتب ظهور است و گاهی از مراتب بیرون بود  
 و این شود و کالبرق الخاطف باشد و دوام و استحیل است و حصول و عدم او  
 متعیناً جامعیت انسانی است که مظهر اتم است امی سید عارف را بالا تر ازین مقام نیست و درین مقام  
 فنا کلی اندام صرف است و این اقسام کلیه فیما بین است امی سید این عارف درین مقام  
 بتدریج نوشته شد آنچه سالک را ضروری است همان فکر وحدت است که بالا نوشته شد  
 باید که شب و روز درین سعی باشد که کثرت سوچ و مه که بعنوان غیریت در فطرتی و آیه  
 از نظر ساقط شده مرات وحدت شود و سالک جز یکی نبیند و جز یکی نداند و جز یکی نخواهد  
 امی سید طریق دیگر نیست که لا آنکه یعنی همه چیزها که شود و اندامیت باین معنی  
 که گم اند و وحدت ذات و مستملک اند و روی الا الله یعنی وحدت ذات بصورت  
 این چیزها ظاهر است و در نظر ما مشهود پس اشیا می باطن اند و ظاهر است و در اشیا  
 پس او هم ظاهر اشیا باشد و هم باطن اشیا و در اشیا جز ظاهر و باطن چیزی را دیگر نیست  
 پس اشیا نباشند بلکه حق باشد و نام اشیا اعتباری بود که آن نیز حق است  
 است امی سید طریق مراقبه از کلمات سابقه بوجه مختلفه میتوان فهمید مراقبه  
 عبارت از ملاحظه معنی وحدت است به وجهی که توان کرد اگر ملاحظه الفاظ و تخیل آنها و سطه  
 تعقل معانی کرد و آنرا ذکر گویند الفاظ هر چه بود خواه لا اله الا الله و خواه لفظ الله تنها و اگر  
 بی تخیل الفاظ تعقل معانی کند مراقبه و توجه بود و وجه آن بسیار است چنانچه اگر کتب بزرگان  
 معلوم تواند کرد مقصود آنست که معنی وحدت در دل قرار گیرد و ذکر لفظ الله چنانست که تحقیق قلبی

و بتوسط تصور مضاعف متوجه گشته ازین حیثیت که آن حقیقت قلبیه مظهر حق است تجلی لفظ الهی  
 کنند و بروی اطلاق نمایند ای سید اگر بخود متوجه شوی و توانی این توجیه را درست کرد  
 کار باسانی صورت سبکی دای سید بدن تو صورت و مظهر روح است و غیر او نیست  
 و روح تو مظهر و صورت حق است و غیر او نیست و این هر دو صورت روحی سوهم اند چون لفظ الهی  
 بجای آن فی و بان حقیقت که بصورت این سوهم ظاهر است متوجه کردی و توانی که سوهم است  
 که شود شهادت وحدت در کثرت میسر شود و هر چه در نظر تو قرار باید که بدانی که حق تو را در روحی دارد  
 و حقیقتی دارد چه صورت او ملک است و سوت او ست و روح او ملکوت است و حقیقت او  
 او حیرت و لا الهوت است که عبارت از ذات و صفات حق است یعنی وجهی حاصل  
 بان شئی که حین حقیقت مطلقه است ای سید حیرت صفات است و لا الهوت  
 ذات است و صفات غیر ذات نیست آری در کشف و شهود اعتباری مغایرتی  
 روی می دهد و آن در مقام حصول تجلیات صفاتی و ذاتیه است و تا اینجای ذات و صفات  
 را در یک مرتبه اعتبار کردیم بجهت عینیت ای سید عالم علم حق است که تجلی ذات که اللف  
 اشارت باوست ظهور نموده و علم عین ذات است ای سید حقیقت مطلقه ظهورات  
 بی نهایت دارد اما کلیات او پنج است ظهور اول ظهور علم جمالیست ظهور دوم  
 ظهور علم تفصیلی ظهور سوم ظهور صور روحانیست ظهور چهارم ظهور صور مثالیست  
 ظهور پنجم ظهور صور جسمانیست و اگر ظهور انسانی را جداگیری ظهورات کلیه شش بود این ظهور را  
 را تشریفات خمس ریاست گویند و حضرت نیز که بنیاد ای سید انسان جامع همه اینها است  
 است و بیان این جامعیت بوجه کثیری می توان کرد ای سید باید که بدانی که حقیقت  
 انسانی در همه مراتب بصورتی که مناسب آن مرتبه ظهوری دارد همه حقایق صور  
 آن حقیقت است و این حقیقت بمرتبه تقدم است بر همه حقایق  
 اگر چه بطور پایان از همه فائده است ای سید سوره فاتحه اول قرآن مجید است

الحی بعد واقع شده و معنی او آنست که جنس حامیه و محمودیه مخصوص اوست یعنی حامی او  
 و محمود اوست بهر حال و بهر صفت و بهر جا و بهر صورت غیر او حامی و محمودی نیست  
 ای سید اول سورة لقلم واقعه الف اشارت است با حقیقه که الف اول اوست  
 و لام اشاره است بعلم که لام وسط اوست و میم اشاره است بعالم که میم آخر اوست  
 یعنی احدیه صورت علم گرفت و علم صورت عالم ای سید آنچه ترا ضرورت نیست تعقل معانی  
 و حقایق است و پیوسته در آن مراقب بودن و تفصیل این معارف و رسیدن را اول امر  
 هیچ درکار نیست چون بعنایت الهی معنی وحدت در دل نشیند و خیال دوی مرتفع گردد  
 تر از صفاتی و رو خواهد داد که همه علوم و حقائق بر تو مکشوف خواهد شد و خافیه نخواهد ماند تا کثرت  
 از نظر زنده و تو هم دوی باقی ست علوم صحیحه شکل ست که روی نماید ای سید چندی روزی  
 ریاضتی بر خود باید گرفت و انفاس مصروف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل  
 از میان بر رود و خیال حق بجای آن نشیند ای سید تا این خیال در تو قرار  
 نگرفته است و ظاهراً و باطن ترا فرو گرفته هیچ چیز نتواند نیاید شد چون این خیال قرار  
 گرفت و تفرقه و دوی بطرف شد هیچ چیز ترا مزاحم نمی تواند شد چه موهوم و باطل موجود  
 حق را مزاحم نشود ای سید نسبت حق بعالم چون نسبت آب به برف بلکه  
 نزدیک تر از آن باید دانست و یا چون نسبت طلا به زیور یا که از دور است گفته  
 یا چون نسبت گل بطرف که از گل ساخته شود و اینها همه بکیست ای سید  
 رابطه میان عالم و حق همه کلمه من است چه عالم از و ناشی است و باری و هم کلمه منی  
 چه عالم بسوی او راجع است و این صدور و رجوع هم در ازل و هم در ابد است و هم در  
 جمیع آنات زمانی چه در هر آن عالم بحقیقت در و دوازده حقیقت براید چون موج از دریا  
 و هم کلمه منی است چه عالم در حق است و حق در عالم که بوجوبی آن مظهر است و بوجوبی این مظهر هم کلمه من است  
 چه معیت ذاتی و صفاتی و فعلی بی شریک متحقق است و هم کلمه منی چه عالم عین حق است

وحق عین عالم و هم کلمه لیس چه بوجی عالم عالم است و حق حق نه عالم حق است و نه حق عالم  
 امی سید بوجی از همه روابط منزله است و میان عالم و حق رابطه نیست این اعتبار را  
 لاتعین گویند امی سید هر که حق را باین وجه بشناسد حق را بوجی ممکن شناخته باشد  
 امی سید اول سالک اباسم ظاهر متوجه باید شد و بیهیچین باید دانست که او است پس  
 بهر صورت و معانی و بیچ صورتی و بیچ معنی نیست که جز از بود و این معنی را که نوشته ام  
 بجهت تاکید باز می نویسم مقصود اینست که فکر وحدت لازم خود باید داشت و خود را در آن  
 فکر نمی باید کرد چون درین فکر استغراق حاصل شود از اسم باطن نیز بهره مند می خواهید یافت  
 امی سید اگر سالک بعبادت و طاعت و از کار اشتغال نمائی و از وحدت غافل نمائی  
 از وصل محرومی اگر چه احوال و کیفیات غریبه روی نماید و انوار و واقعات جلوه گر گردد  
 امی سید همانی که از وصل تو هم کنی و شکر آن حال مملو و سرشار نباشد حقیقت آن  
 وصل نیست آنچه ظاهر شده مرتبه ایست از درتبه ظهور نه مقصود حقیقی که بطریق  
 است و ظاهر در همه و عین همه تا چیزی ظاهر شود بوجی از وجود باشی از این دنیا  
 متماثر است و از آن منزل و مقصود نیست امی سید هرگاه حقیقت اینچنین باشد  
 از اول تیرامرتبه مطلق ضروریست تا مسافت نماید امی سید تفرقه و جدائی تازانائی  
 که همه یکی نیست اینی و نهی چون همه یکی دانستی و دیدی از تفرقه دوری خلاص شد  
 وصل بریان میسر شد امی سید چون همه یکی دیدی همه نماند بلکه یکی ماند و پس  
 امی سید میان تو و مقصود را بی نیست و راهی که هست همین است که تو او را  
 جدا از خود و غیر از خود میدانی چنانچه دانستی که تو نیستی او است و پس او نماند جمعیت و  
 و از روی و معرفت نفس و معرفت حق و فنای مطلق و وصل و کمال قریب اینجا  
 حاصل کار تمام گشت امی سید چون باین مقام رسیدی که خود را ندیدی و او را  
 دیدی آسودگی دنیا و آخرت در حق تو یکی شد و فنا و بقا و غیر و شمر و وجود و عدم

و کفر و اسلام و موت و حیات و طاعت و معصیت و عقب و اندبساط زمان و مکان  
و نور و دیده شد ای سید چون توانی هیچ چیز نماند که همه چیز با تو و باندیشته تو وابسته است  
ای سید بدانکه همه چیز در تست و همه چیز بیرون از تو وجودی ندارد و چون خود را  
از همه چیز خالی کردی هیچ چیز نماند ای سید ترا وجود جزو حق نیست و همه چیز با تو موجود  
انچه چون خود را بحق بردی و در این دریای بیکران خود را انداختی یعنی باین صفت آگاه  
شدی همه چیز با تو دران دریا گم شد ای سید اگر نیک درنگ کنی که انانیت که از تو  
سرمی زند از تو نیست و توان جسم و روح نیست در تمام عالم یک اناکوست که انانیت  
او از همه جا ظهور جلوه گریست ای سید علالت و حصول بحقیقت مطلق آنست  
که انانیت که از سر تو میزند از همه چیز با تو توانی گفت اینجا معلوم شود که حجاب خبر تعیین  
انانیت نیست ای سید یک ذات است که تمام عالم صفت اوست و قائم بدان  
ذات باین صفات ظاهر و پیداست ای سید همان یک ذات است که ذاتها شده و همان  
ذات است که اول علم خود شده و دیگر بار بصورت علمهای جهان شده و همان ذات  
است که از قدرت خود و قریبهاست و همان ذات است که ارادت خود را و تنهاست  
و همان ذات است که سمع خود و همههاست و بصر خود و بصرهاست و حیات خود و حیاتهاست  
و فعل خود و فعلهاست و کلام خود و کلامهاست و علیها القیاس همان ذات است که هستی  
و هستی است ای سید هر چه بیا نام ظهور آید در ذات پوشیده و بعد از این ذات بصورت او  
در علم خود اولاد و عین خود ثانیاً جلوه فرمود ذات رنگ او گرفت و او رنگ ذات  
و آنچه پوشیده بود در ذات بقطع عین ذات بود که غیری در شئی نبود و پس آن ذات  
خود بخود معاملات کرده و عاشقی و رزیده و بندگی و خدائی در میان آورد و کارخانه  
ازلی و ابدی برپا کرد ای سید تو خود را چنان خیال کن که هنوز آنجائی که بودی و از آن  
بودی تا آنراوشوی و دیگر روی تفرقه و غم و بلایه بینی ای سید روح حق تو اوست

که باورند و دل تو اوست که باودانانی و بطر تو اوست که باومی نگری و سمع تو اوست  
 که باومی شنوی و دست تو اوست که باومی گیری و پایی تو اوست که باو میرسد  
 ای سید هر جزو عضو تو از اجزای و اعضای ظاهر و باطن تو اوست که باو کار آن  
 جزو و عضو تو برمی آید و مجموع اعضا و اجزای تو اوست که تو با و تویی ای سید  
 اوئی و تویی و منی هر سه صفت اوست و دیگری در میان نیست ای سید تو چیست  
 واحدست نه من و تو تا من و تو باقیست اشتراکست نه توحید ای سید چون تو  
 رفتی فناست و چون او در میان آید بقا است ای سید سلوک سعی تست و رفیع  
 شنیت و جذبه رفتن تست بوحدت ای سید سلوک و جذبه و فنا و بقا هم تست  
 متحققست ای سید با همه آشنایان از سندی کن که عین مطلوب تواند و با دشمنان  
 دوستی از می که او نیز مقصود تست ای سید با خود نیز با نظر محبت ناظر باش که عین  
 محبوبی ای سید اینها در سلوک ضروریست ای سید بدو نیک را در وریاست  
 وحدت انداز تا آشنای حقیقت شوی ای سید سخن وحدت را اگر بسیار گویم اندک  
 است و اگر اندک گویم بسیار است بابت این معرفت در نهایت سنج و نهایت  
 در بدایت سنج نه او را بدایت است و نه نهایت تا چند گویم و تا چند نگویم نه  
 می گویم نه من بنویسم حقیقت خود به خود در گفتگو است ای سید چون در خواب  
 نیست کن که بعالم بطون بیروم و رجوع بحقیقت خود میکنم چون بیدار شوی من  
 بعالم ظهور آدم و از بطون بطور تنزل نمودم و باید که سر بخیزی و استغفار کنی و گوی  
 که ای حقیقت من مرا بخود بکش و مرا از من بپوش و از دوی برآر و نماز شب کنی و سوره اول  
 اگر یاد داشته باشی در نماز بخوانی که مختار خواهی و دین و دنیای هست بعد از اینجا  
 و حده مشغول باش تا نماز صبح برسد چون از نماز فارغ شوی تا برآمدن آفتاب خیرا  
 مستقبل قبله اقبه و حده باید بود چون آفتاب طلوع کند چهار رکعت بپوش و سوره مد

و سوره یس یکبار بخوان و اگر در چهار رکعت توانی خواند بهتر همچنین بعد هر نماز سوره یس  
یکبار بخوان که فوائد بسیار دارد و اما در وقت نماز فجر و قرآن مجید فکر و جدت دست و پا  
و پانزگه خود عبادت خود می کنی و خود کلام خود میخواند الا عند الضرورة و بگو که حقیقت من  
مرا بنحو دیکش و مرا سپوش از من و از دینی برآمی سید سالک را هم آداب طریقت ضرورت  
تفصیل آن آداب درین رساله گنجائش ندارد از اختصاری که مطالب است اما آنچه  
طالب را توان نوشت این است که خواب کمتر کند چون ضرورت شود و غالب شو بان پیش  
که نوشتم خواب کند و طعام و شراب باید که اندک باشد در شبانه روز یکبار و اگر صائم بود بهتر  
و باید که از پیشانی تقیه آخر از کند که از اسباب دینی و بیگانگی و دهم باطل است هر چه در  
شرع منع است و هر چه در طریقت بدست همه اینچنین است این قاعده را نیکو یاد و باید  
که ضرورت است ای سید باید که سخن کمتر کنی در خلوتها و صوابها و تناسف مراقبه و ناخط و خط  
میکرده باشی ای سید سخن بسیار کردن دل را در جنبش آورد و تفرقه باز دهد از کسب  
و جدت و بیگانگی غافل سازد و بضرورت حرف مزین و هر چه گوئی مختصر گوئی و اندیشه  
و جدت را یک لحظه از خود جدا کن چون در مجالس شینی بیشتر مقید بشو با و غفلتی واقع  
شود و سعی کن تا آن گزرت مرآت وحدت شود و مقوی گردد ای سید در نظامی این  
اندیشه خود را به تنهایی حتی الا مکان می باید کرد و این کلمات را با هر کس نباید نمود مگر با مخصوص  
خود ای سید با اولاد و غلام و آشنا و بیگانه و دشمنی و دوست آشنائی بوحدهت باید کرد و در  
نظر اخلاص و بچشم حقیقت بین باید دید ای سید نزاع و جدال مطلق از میان بردار  
و انکار بالکلیه از میان بر طرف کن تا وحدت ظهور نماید و بسیار سعی باید کرد تا خشم غضب  
و کینه نکند و دل درون خود چه گنجایش دارد همه را بخند و باید است چه در خانه و بیرون خانه  
افزندان و متعلقان و بیگانگان مثل آب حیات باید بود و اگر کسی با تو بدی کند ز منار  
آن دل بد کنی و زنجی و او را از خود خوش و راضی داری و مکافات بدی به نیکوئی کنی



بن اصل کلیت در طریقت امی سید تنها بودن و تنها نشستن در خل تمام دارد  
 و در جمیعیت امی سید حال طالب از دو حال خالی نیست تعلقات ظاهر دارد یا نه اگر نه دارد  
 معامله او آسان است او را باید که از همه قطع کرده و در خلوت یا در صحرانشیند و تحقیقت  
 متوجه شود تا زمانی که حقیقت تجلی شود و او هم دوی بر شیر و آن زمان به روش که باشد گنجی باشد  
 و اگر تعلقات ظاهر دارد و حقوق شرعی متوجه است باید که بقدر ضرورت بآن پردازد اما باید که  
 احتیاط تمام کند که خلاف شریعت و طریقت واقع نشود و از ملاحظه وحدت که حقیقت است  
 بالکلیه غفلت واقع نشود می باید که شبها درین کار بسیار بکوشد و در مراقبه و وحدت باشد  
 و روزانه هم چند ساعت برای این کار معین کند و روز بروز می افزوده باشد تا آنکه این معنی  
 غلبه کند و از همه و از باندا امی سید وقتی که معنی وحدت غالب آمد و لطف الهی و نزود  
 همه حقوق از تو او خواهد شد و ترا با هیچکس هیچ چیز کاری نخواهد بود و خدا وکیل تو خواهد شد  
 و بجای تو او خواهد بود و تو در میان ثلث امی سید صحبت دنیا و صحبت اهل دنیا و طریقت  
 سلوک مضرت اما کسی که گرفتار است و نمی تواند از آن قطع کردن بضرورت احتیاط تمام  
 نماید که چیزی واقع نشود که بشریعت با طریقت یا حقیقت جنگ داشته باشد و اگر تقصیر  
 باید که رجوع نموده تدارک نماید و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد و امی سید و یار  
 تکلف نباید که از لباس فقر یا خود چیزی باید داشت امی سید همیشه حاضر دل  
 باید بود و از گذشته و آینده یا دنیا بیکرد و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد  
 امی سید بداند که هیچ مرگ بدتر از غفلت از وحدت نیست و هیچ عذابی سخت تر  
 از عذاب دوری از حقیقت خود نه ازین مرگ و ازین عذاب ترسان بوده متوجه  
 وحدت باید بود و یقین باید دانست که همه یکی است و غیر یکی موجود نیست هر قدر که  
 این اندیشه غالب است سعادت و در دست چون از و هم دوی برآید قیامت بر او واقع شود  
 و در جنب شهو شود تا ابد الابدین آسودا امی سید اینچنین دوی برگاه در دنیا نیست

چون است که در آن سعی نمی کنی و غافل می باشی امی سید قیامتی بر همه کس بر همه چیز  
آمد نیست و آن رجوع همه است بوحده اما بعد از آنکه ظهور کل واقع شود اگر چه همه  
از اصل خود برآمده باشند لذت که می باید همه را روی ندهد مگر بروی که اینجا قیامت  
بر آنجا گذشته باشد پس باید که سعی کنی که آن معنی که موجود است ترا اینبار و سه نماید  
تا آسودگی تمام حاصل شود و لذت که می باید دست و پا می سید مقصود و این است  
که هم دونی بر خیزد و تو غافل او ماند و پس همه انبیا و اولیا برین اتفاق کرده اند  
در کتب انبیه و حدیث و کلمات اولیا و دلائل این بسیار است و عظمای سرفراز  
بوحده قائلند و همه بیک زبان برین رفته اند که غیر حق موجود نیست عالم صواب  
اوست و ظهور اوست و پس بخاطر است که شواهد این مطالب در کتاب علمی نوشته  
شود و از دلائل عقل سلیم استنباط آن کرده نیز پاره آورده شود و انشاء الله سبحانه  
امی سیدامروز که آخر الزمان است و نزدیک رسیده که آفتاب حقیقت از افق  
خلیفت طلوع نماید از آنجا که پیش از طلوع آفتاب انوار و آثار ظاهری شود و از آن  
توحید از زبان خاص و عام با اختیار و بے اختیار فصحیه و نافعیه سر میزند  
طالب را باید که خود را جمع ساخته خود را از خود بیوشت و حقیقت وحدت  
نمایان بروی جلوه گر شود و بگفتگوی زبانی اتفاق واقع نشود امی سید  
الله مطلق و محمد بر حق است والسلام

الحمد لله که رساله مجمع النفع موسوم بنور وحدت تصنیف حقائق آگاه مبارک  
حضرت خواجه باقی باشد قدس سرار هم لباس انطباع در بر کرده در چشم مشتاقان جلوه نمود  
بجز نخستین و سرشته رفیع انتظار کشید



# رساله پر تو عشق تصنیف حضرت خواجہ خسرو قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحمد لله که محبوب جانی و صاحب دو جهانی من با من نسبت یگانگی دارد  
و درین جز خود را نمی بیند و مرا غیر خود نمی داند الحال که این دید و دانش به کمال  
رسانیده است می خواهد که در پرده من سخن کند و گذارش احوال عاشقی و معشوقی  
می نماید در بیان اسرار که هم پوشیده است و هم آشکارا رساله ترتیب دیده و نیز  
پوشیده اسرار معشوقیت و اسرار آشکارا اسرار عاشقی و پیش از آنکه تمام شود این  
رساله را پر تو عشق نام میکنند نخستین حرفی که عاشق و معشوق و بنده و صاحب خود  
می گوید اینست که ای عاشق حقیقی و مجازی و ای صاحب دین و دنیوی کار که در این  
افتاده است نه آن است که به نوشتن راست آید یا گفتن سرانجام پذیرد و دیگر تو  
هم نویسی و هم تو گوئی ای سید من هم و نه تو گوئی که من تو ام و تو منی از ازل چون  
خواستی که به معشوقی و صاحب جلوه گر شوی در پرده من به عاشقی و بنیگی ظاهر  
گشتی تا به معشوقی و صاحبی تو ظهور گرفت ازین راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو

از من سید است و تو عاشق من باشی که عاشق من بعشق تو بودی تو کجا معشوق بودی  
 حیرانم که تو معشوقی با من و من عاشقم با تو سیات سیات این چه حرفست من هیچ نیم  
 هر چه هست هم عاشق توئی و هم معشوق مصرع سرتاپایم فدای سرتاپایت اسی  
 سید یا دم از ان هنگام که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت  
 اصلا ظهور نداشت و در ضمن نسبت اتحاد من مندمج بود و سترگشت بناگاه فاصل  
 در دانه اتحاد بهم رسید و من من شدم و تو تو چون این حال بهم رسید مرا بر تو و ترا بر من نظری  
 افتاد و این نظر تا هنگامی که تو خواستی در پرده بود و چون وقت رجوع ظل باصل  
 و وصول عاشق به معشوق رسید نسبت حب غلبه کرد و نسبت اتحاد سترگشت  
 حالی پیش آمد که در شرح گنجی چندان الم در نظر گشت که از عاشق به معشوق سرایت  
 کرد و معشوق را در صورت عاشقی و اتمود رفته رفته کار با نیاکشید که اتحاد سابق  
 ظهور کرد و در خط فاصل گاه گاه از سیان بر طرف شدن گرفت دردی هست نیست  
 که دوام این حال نیست چنانچه مقرر شده است که تجلی ذاتی کالبرق الخاطف میکند  
 و بقا ندارد و ازین دردی نهایت و الم بی پایان ای سید کسی تصور نکند که این حرف  
 از عالم حقیقت است بلکه از عالم مجاز است که سید است از حقیقت و دیگری گمان نکند  
 که این سخن از عالم مجاز است بلکه از حقیقت که در پرده مجاز جلوه کرده است ای سید  
 حقیقت عین مجاز است و مجاز عین حقیقت ای سید کی نام تو حقیقت است و نام  
 دیگری تو مجاز است و بنده هر نامی که خواهی خود را بخوان ای سید آدمی و پری  
 و فرشته بر تو سنان نیست ای سید در همه خود را به بین و در خود همه را و این بین  
 سیکویم بلکه تو می گوئی و این خدا مرست و طلبی بلکه بیان است و خیر ای سید  
 در دو جهان جز تو دیگری نیست هر چه هست توئی آسمان و هر چه در دست و زمین  
 و هر چه بر دست همه ظهور است و ظل تو ظاهر توئی چنانکه باطن توئی ای سید

العجب از الوقت بعد از ظهور نسبت محبوب نسبت اتحاد غلبه کرده باشد خط فاصل  
از میان بالکلیه و بالذام بر طرف شده باشد و تو من باشی و من تو ای سید یقین  
آنوقت آمدنی است چنانچه در کلام خود که اصدق الکلام است در چندین جا خبر داده  
و ما درین شکی نیست و چگونه در آن شک آرم که تصدیق کلام تو ایمان است و نگذریه  
آن کفر نفوذ با مدامی سید چه آفتاب و چه ماه و غیر آن فدای و چه تست و همه بصیرت  
و بصیرت فدا می عین تو و همه قدرتهای ابدی و کار با فدای بد تو و همه از حال مطرف  
و منازل فدای قدم تو مجمل که هر چه هست فدای تست عاشق که انسان کامل است  
و همه در او است از نیک و بد هیچ چیز از وی بیرون نیست خود را یا همه فدای تو ساخته است  
اگر قبول افتد زهی کمال و زهی عظمت و زهی شرف ای سید و درود وصل تو میگردد  
و در فراق تو میسوزم نمیدانم چگونه که اختن به از سوختن در وصل توئی و بس و چون  
در فراقم منم با من تو باشی و بس به از آنکه من باشم بی من خداوند آسمان سباد که من  
باشم یا من و تو با من نباشی چون با من باشم کفر بود و چون تو با من باشی ایمان بود  
آنگهی عاقبت بخیر باد ای سید مقصود آنست که اگر چه چند روزی من بی تو باشم  
اما عاقبت با تو باشم و تو باشی و من باشم کار ساز توئی کار من بسیار ای سید  
و ای محبوب جانی من و آسرای زندگانی من ای خایه آمل امانی من ای دانای  
راز نهانی ای جان من ای دل من ای چشم من ای گوش من ای رگو من ای خوبی من ای دوست من  
ای پایی من ای عقل من ای تن من ای گوشت من ای پوست من ای رگ من  
ای خون من ای همه چیز من ای یاد من جز تو دیگری ندارم چه گویم چون همه توئی و کن تیم  
و هستم مطلب همین است که مرا قربان خود سازنی و سیانی بجان من و بصورت من بستی  
تا چون بخواهم جز ترا ندانم و هر جا باشم و هر حال باشم تو با من باشی و جدائی تمام  
و کمال بر طرف شود ای سید توئی صاحب دو جهانی من توئی بهشت من روی نیست

و لطف تو و درخ من چشم تست و دوری تو و دین من محبت تست و کفر من فراموشی تو  
اگر مراد دوست داری سو من باشم و اگر مراد فراموشی کنی کافر گردم ای سید پیشانیانکه  
صورت تو وجود کند تو بودی و بس چون معشوقی بی عاشقی وجود ندارد و معشوق  
را عاشق می باید خواستی مرا که عاشق توام موجود سازی و هنگامه معشوقی بخود گردم  
از خود عکسی و ظلی و صورتی بر من انداختی و در اینام من خواندی و آن عکس و ظلی  
و صورت را که عین نسبت به حقیقت اگر چه غیر تست یقین به عاشقی ممتاز ساختی و در  
پرده او خود عاشق شدی و خود از خود ازت گرفتی و خود از خود در در و منگشتی نیست  
رفر عاشقی و معشوقی ای سید صاحب آنرا گویند که با هم بود و یادگیری نه چون  
ترا از من هرگز جدایی نیست تو صاحب من باشی و بنده آنرا گویند که در بندگی  
نبود چون من نسبت احتیاج طلبه در بند توام و از احاطه ذات و صفات تو بیرون  
نیستم بنده تو باشم همه بنده تو اند که از احاطه تو خارج نیستند ممکن نیست که از تو جدا  
شوند اگر چه باین اعتبار که همه با تو اند و من با توام فایم صاحبی ازین طرف نیز صورت  
اماد و ام در اندیشه ممکن نیست که معتبر همانست که در در آخرت بعضی از بعضی اینجا  
مصاحب است که عاشق معشوق است و معشوق عاشق هر دو یکی است من با تو یکی  
و تو با من یکی خواه این کو خواه تو دیگر و در دنیا بعضی از بعضی را و یان اقل قلیل و کثیر  
و نادر است اینحال کسی است که دنیا و آخرت او را یکی است بقنا می بقینی ای سید  
اطلاق وجودی شرف گشته است اللهم ارزقنا اللهم ارزقنا اللهم ارزقنا  
ای سید صورت بشریت محبت خواست ترا بر رگی و بونی که ترا و در صورت از عالم اطلاق  
بشارت و خبر با عاشق سسکین میرساند از چشمهای تو گویم یا از ابرو تو یا از دمی تو گویم  
یا از خوی تو گویم یا از لب تو گویم یا از تن تو گویم یا از خنده تو گویم یا از قامت تو گویم یا از  
تو گویم یا از اوب تو گویم یا از دانش تو گویم اینها جنت چیست با سر غیبی انوار لایبی است

که در دیده عاشق هم در مجاز و هم در حقیقت هر جای جلوه دیگر و بزرگ و دیگر و بصورت  
 دیگر ظاهر و باهر است اما عاشقی که این اسرار و این انوار در یابد و مشاهده کند جز نیست  
 و کجاست سوگند بنویسد که منم و بس امر و قطب دایره عشق جز یکی نیست امر و زوای  
 که گراست روز و نزل و ابد است و همان قطب دایره عشق است و این حسن است  
 و نیز همان چه عشق است حسن است و حسن و عشق و دو نام و یک ذات و یک حقیقت اند  
 خواه ذات گوئی خواه صفات خواه حسن گوئی خواه عشق گوئی جمع و فرق یکیست  
 گاهی جمع بزبان فرق حرف زند و گاهی فرق بزبان جمع اینها فرق است که بصورت  
 جمع برآمده خود بخود و شکلم است حاصل که توئی اسی سید که با خود شکلم با سلسله حسن عشق  
 می کنی اسی معشوق و و جهانی من اسی سید معشوق توئی و دیگری نیست اسی سید  
 من عابد توام و تو عابد منی من حامی توام و تو حامی منی سپاس و ستایش که ترا کنم خود را  
 کرده باشم که ترا جز در خود نه بینم خودی و خدائی کیست از خود تا خدا چه فرق است و حد  
 بصورت شکس مرتبه ظهور نمود و هنوز آن شش مرتبه پوشیده است در صورت کتابت  
 که نمودی پیش نیست بفهم بفهم بیایات آنچه گفتن است که بفهم مگر تو بصورت من که توئی  
 خود را که منم بیگونی عجب حافی و شگرت حقیقی که هم دونی است و هم بیگانگی هم بندگانیت  
 و هم خدائی الله الله سخن بسیار ستانه می رود از نام محرم محفوظ باد و اگر نیک بنگری  
 محرم کیست که جز تو دیگری موجود نیست توئی و بس ایجاد و نام ستی یکی نام ظاهر  
 و دیگری نام پوشیده عاشق از اسرار بر دو واقعیت اما در مرتبه اظهار و اعلام جز آن  
 نام نام ظاهر و دیگران نتوان آنرا نیز جز عاشق ندانند که از آن گویم تو میدانی در تو  
 و تو خواهی دانست در من اما تو جز من نیست و من جز تو نه اگر چه امر حقیقت امر عکس  
 است که من توام و تو من آه آه ازین بیگانگی و آشنائی سوخت و آشنائی آفرخت  
 اسی سید بحق دوستی که با من داری و بحق محبتی که با تو دارم که مقصود حقیقی را اتحاد

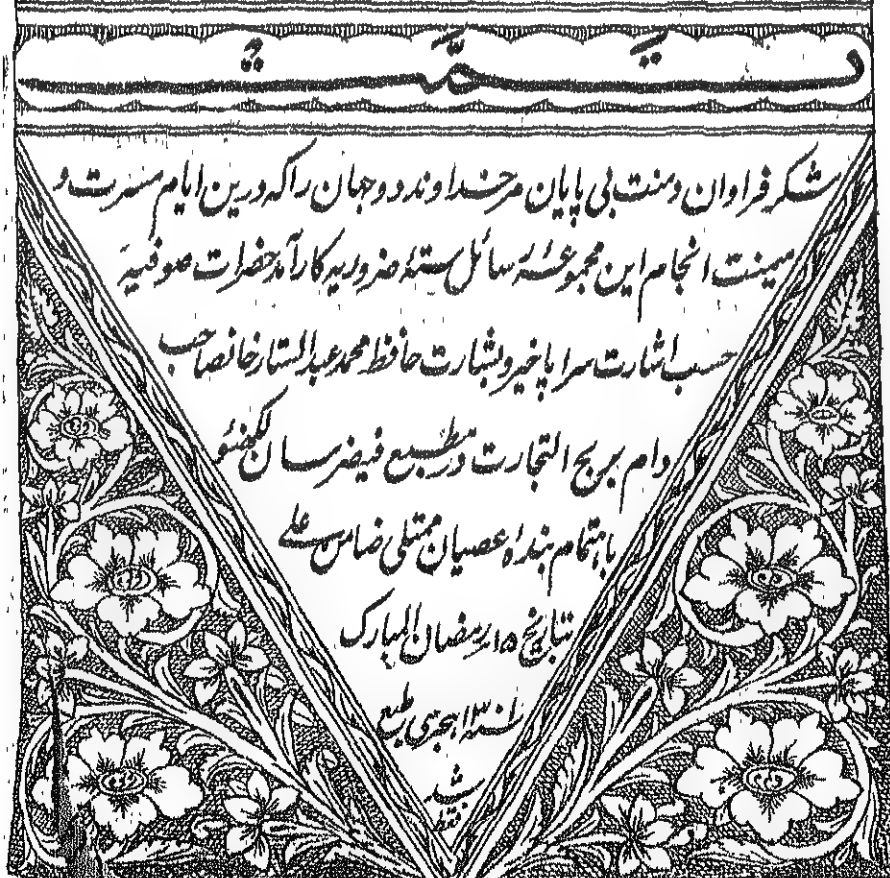
زودتر صورت و وجه بخشش و از عالم امکان بوجو آورد و از قوه بفعل برآورد اسی سید  
یا هم آید از آن ذکر اسرار نام ظاهر ایجان جهان از زبان بنده خاص صاحب خود بشنود  
و بداند که اول آن آخرت و آخر مراد اول از سیر محکوس است یعنی از اثر بویژه رفتن که ظاهر است  
و مانند در اسم ظاهر است که شتمل بر تمام عالم گشته تجلی اول که وحدت است مفیض است  
که سبب الابدادی و حقیقت الحقائق این مفیض بفرودیه اولی افاضه کرد چنانچه شیخ اکبر  
قطب الاولایه محی الدین محمد بن علی العربی فرموده است مفاض تعینات است و کمال  
در انفسان کل است که احاطه را تمام کردید بحقیقت تعین همان است و هم تعیناتی است  
صورت و مانند بصورت تعین نمودار گشت اصول سما چهار است اول آن آخر و ظاهر و باطن  
چهار را اجمال است و تفصیل او بر هم رانده اتمام اینجا و تکمیل اینجا نمی بینی که عاشقان وارد  
کرده اند و رسم ساخته اند زبانی بزرگی اسم ظاهر که شمه از آن گفته شد اگر در اسم باطن گفته شود  
مفاهیم و معانی حیران شود و دفتر باید که از آن اخبار توان کرد صورت عدد اسم ظاهر  
اینست یکبار و سید و شصت و چهار اسی سید مقصود است که در انظار است  
هر که فهمید فهمید و هر که نفهمید هر که نفهمید و عدد باطن که از اسم ظاهر است اگر چه در مراتب  
زیاده است اما زیادتیی و کمی اینجا با هم در یک پیرایه اند اگر گنجایش در وقت میبود  
از اسرار اسم باطن نیز اندک نوشته می شد اما بیقین سید انم که فهم آن میسر نیست  
جز صاحب دو جهان را در پرده دیگری که دیگری نیست و در کار خود فرموده است  
و انشا الله بحقیقت الحال شی در خواب دیده شد خواصی در دریا فرو رفت بگوهری سید  
که یگانه بود چون باور سید خود را عین آن گوهر یافت اینجا سمری چند تقریب نام مذکور  
بیا و آه نوشته می شود که در آن مجلس حقیقی مقبول با و اسی سید شخصی سالها در راه  
که لاتعین تاریک بود و اینجا اصلا چیزی نمی نمود مقام داشت یکبار شب نوری پیدا شد  
که از آن دریا شنا کنان برآمد و سه دریا سه روشن در نظر آمد یکی بعد از دیگری



به ریای اول آمد و از به ریای دوم و از به ریای سوم و درین مقام کرد  
 و سالها در اینجا بود و کاری پیش گرفت که مناسب این مقام بود بناگاه این دریا را  
 دیگر در همین دریا در آمد و ترتیب عکس همه را درین دریا دید تا آنکه در ریای کوریا  
 ظلمت بود و نیز ظاهر شد و در آن کم شد چنانچه پیش ازین بود چون مدتی برین حال گذشت  
 یکبار حال دیگرش پیش آمد و آن اینست که یکبار دید که این همه دریا با خشک شد  
 و هیچ از آن دریا با نماند و عجب تر آنکه نه دریا نمودار بود نه خشکی و نه نور و ظلمت نه چیزیکه  
 سواهی نور و ظلمت است بلکه هیچ نبود و این شخص هم نبود و بعد از آن سالها خود را دید چه  
 می بیند که خود عین دریا است و دریا همه نمودار است و شمال را بعد از آن درین  
 دریا با زنان صاحب جمال و صن نمودار شدند و هر زن صاحب حسنی می آمد و با این شخص  
 مرا می برآورد و در یک لحظه از آن شخص و از آن زنان فرزندان ظهور و تولد میکرد و در هر  
 هر لحظه چندین هزار فرزندان هر زن ازین زنان چندین هزار برآورد و دریا بود و نماند  
 شدن گرفت و از هر فرزندان فرزندان دیگر و گاهی گاهی از آن نهنگی شود که آن شخص را با همه  
 فرزندان و زنان فرود و در خود سازد و باز از خود بیرون اندازد و این معامله است  
 و هر لحظه قیامتی است قایم و حشر است ظاهر ای سید شخص بود اتفاقا از شهر بر و ستاند  
 در و ستامدم عجب دید که رسوم ایشان اصلا بر رسوم شهری نمی ماند چنانچه در ایام شادی  
 گریه کنند و در ایام غم شادی مثلا و قتی که کسی بمرد شادی بسیار کنند و وقتیکه کسی  
 از بیماری خلاص گردد و شفایابد چندان ماتم کنند که در بیان نیاید همچنین بر او دل را  
 در سر پوشند و دستار را بر پای پیچیده و در مجامع با یکدیگر سجای دعا و شنام گویند و  
 سجای و شنام دعا برین قیاس همه کارهای ایشان بر عکس معقول باشد خنده های  
 بی تحریر و میان ایشان بسیار بود و سوداگری ایشان بسیار بود و سوداگری ایشان  
 چنان باشد که چون اصل مال را بر باد دهند یا در زبان اندازند گمان کنند که ماسوا اگر کم

بان افتخار و ابتهاج کنند و بجای خاموش بودن حرف زدن و بجای حرف زدن  
 خاموش ماندن و غرض که آن شخص چون باینجا رسید و احوال و اوضاع آنها و پیچ و جالی او را  
 پیش آید و چاره ندید و غیر از نیکه بشهر رجوع نماید چون خواست که رجوع کند آن مردم  
 بهجوم کردند که مازامرشد و با وی خود میدادیم البته نمیکند ازیم که آنجا بروی گفت  
 که اینچگونه بود که مراد دست دارید و خلاف من کنید آنها گفتند که ما درین کاری اختیاریم  
 هم تو صلاح کار و حال ما نکونی آن شخص گفت بهتر آنست که مراد بوزید و خاکستر را بخورد  
 و آنچنان کردند چون برین وصیت عمل کردند هم آن شخص بوطن خود که شهر بود رسید  
 و هم ایشان از اوضاع خراب خود خلاص شدند و صفتهای نیک و در ایشان پدید آمد  
 بخصوص شخصی که خاکستر دل او خورده بود و دس بجای او خلیفه شد و همان حال  
 که او داشت در و هوید گشت و بی تکلف خود را همان شخص دید و بتقین دریافت  
 که وطن من شهر است و من در روستا غریب و سافرم و از و س دیگران از ان  
 و دیگری هم رسید و همچنین میر و تاسه رود و بفهم اگر داناسه تحقیقی امی رسید  
 و امی محبوب جانی من این اسما از تست و اسما همه تویی بلکه این اسما چنین است  
 نه از تو چون صفت عشق ظهور نماید چندان حقائق و معانی ظاهر گردد  
 که بصد هزار جلد نماند اما فرصت کو که اندک از ان نوشته آید و عشق  
 مرتبه و عدد تست و معشوق مرتبه و جواب و عاشق مرتبه اسکان اول عاشق  
 به معشوق پیوندد و بعد از ان معشوق بعشق یکی گردد و نه عاشق ماند و نه معشوق  
 بلکه عشق بود و پس که هم معشوق است و هم عاشق طریق سلوک اینست  
 بقدرم جذب و دران رفته شود و امی رسید و امی طالب حق اگر میخواهی که  
 بحق برسی باید که دو چیز اختیار کنی یکی محبت بر مشرد و پیر خود و مشرد  
 پیر نه آنست که با و رسم مریدی اختیار کند و گویند من مرید او شدم و او پیر منست

و در مردم این حرف شایع است پیر همان است که او را دانستند که محبوب است  
و محبت با او در دست کند و او را در جهان وسیله در گاه حق سازند و دل را با او آید  
کلی واقع شود و هر چه او گوید بکنند و بر خلاف او نروند و چون این معنی حاصل شود  
نسبت پیری و هریدی را است گردد و احتیاج بچیز دیگر نماند و دم آنکه همیشه  
بیاد خدا باشی و یاد خدا آنست که همیشه در دل این معنی داری که غیر خدا هیچ چیز نیست  
هر چه هست ظهور او است بلکه عین خود او است و نور او است و چون این خیال  
همیشه در دل باشد امید است که بحق برسی و باین یاد هر چه فرموده است  
کند و از نا فرموده پشیمان نماید و انکار از میان بردارد و صفات ذمیمه بصفات  
حمیده بدل کند ای دوست کار من اینست غییر ازین همه هیچ





بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثناء و سپاس بر خدای تعالی که بزرگوار است و شایسته تعظیم است که بزرگان بر ستاینده لغات حمد و ثناء خود  
می سراید و در بیان ستوده لغات جمال خود می نمایاند و دل آفرین است ظاهر و باطن همه اوست  
و در دنیا و آخرت و در هر گاه و هر حالی است که مقام محو و بخت ذات معبودش بر عود گشته و نقش نکرده  
حق که در هر سبکه دست و الا دستگاهش مستقیم گشته علیه الصلوة والسلام و علی اله الطام اوصی الکریم  
یوم القیام اما بعد خدایا که ما را محمد عبد الله بن عبد المطلب و خدیجه و فاطمه و زینب و حسن و حسین را بر ما  
ارباب ذوق و وجدان و اصحاب کشف و عرفان باسید و ما خیر و عفران عرضه میداد که از دست مدید  
فرمان بعد این فقیر را حفظه کتب تصوف و رسائل سلوک شوقی بود و از مطالعه مضامین معرفت  
آئینش فرقی نداشتن و توفیق باری یاری نمود و فضل خدایند که هم مددگاری فرمود یعنی مجرب شش ساله  
در علم تصوف و سلوک چنانکه خاطر خواست بدست حصول این پیوسته و از تیرش نمانج بسیار و فوائد  
بیشتر حاصل گشته تفصیل آن اینست اول رساله انفس نفیسه تصنیف و اکتفای رموز و امیر حضرت  
خواججه محمد باقر اصفهانی قدس سره و دوم رساله تصنیف جاننا رسول الله فی خواججه عزیزان علی المیتنی قدس  
سره و سوم رساله انفسیه تصنیف کاشف اسرار معنوی مولانا یعقوب بن عثمان بن محمود غزنوی ثم الکریخی  
چهارم رساله قدسیه تصنیف زبده عرفای مکتب پند حضرت خواججه بهارالدین نقشبند قدس سره و پنجم رساله  
تصنیف آگاهانه مقامه نافی الله حضرت خواججه محمد باقر خلیفه خواججه باقی باقی قدس سره و ششم رساله قدسیه  
تصنیف شریف و تالیف مدینه حضرت خواججه قدس سره و هفتم رساله معرفت شوالیه که هر یک از اینها  
صافی مزاج را گنجینه عبادت و شائقان سلاحتیاج آئینه حقیقت نامتناهی فیض مدنی و فقره انفس و اشک و کرم  
خلایف فحاشی خیر انکاس من نفع الناس و تقصیر فی نصیحت شوالیه این اثر را که در حدود سال ۱۰۲۰ هجری  
چونکه حضرت خیر و جوادان تمام بنام علیه السلام فایده کاظمه و مبین بحیث افاضه عارفه سلیمان اینچنین رساله را در  
حلیه الطیاب پوشانیدم و در خیره نجات آخرت خود گزیدیم و هر کس که ناظرین با نگین فیکه ازین مجموعه فیض  
بردارند با انصاف و فقره و کمال و کمالی خیر و کمال را در هر کس که کار را و شواست





